

منتخب مقالات

جلد هشتم

م.الف (ناصر پایدار)

منتخب مقالات

جلد هشتم

م. الف (ناصر پایدار)

چاپ زمستان ۱۴۰۳

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

- ۱..... سرمایه داری، دیکتاتوری و دموکراسی
- ۲۱..... کارگران جهان و جنگهای موازی و مکمل سرمایه داری
- ۳۹..... اسرائیل آفریده سرمایه، رهائی فلسطین امر عاجل کارگران دنیا است
- ۵۵..... دموکراسی، گمراهه سرمایه برای تعطیل مبارزه طبقاتی کارگران
- ۷۱..... کارگران، ارزش های آفریده و سرنوشت کار
- ۹۷..... دموکراسی، مفصلبندی مشارکت کارگران در نسل کشی های دولت ها
- ۱۰۹..... طبقه کارگر ایران و شدت رعب انگیز استثمار!!
- ۱۳۱..... این هولوکاست از کجا بر می خیزد؟
- ۱۴۱..... «بحران»، آرایش قوای روز و رخساره تحولات محتمل
- ۱۶۵..... از مبارزه برای مزد تا جنگ لغو کار مزدی
- ۱۷۹..... کارگران، حوادث روز و فرجام فرار از مبارزه ضد سرمایه داری

سرمایه داری، دیکتاتوری و دموکراسی

ژانویه ۲۰۲۴

آنچه تاریخاً زیر نام دیکتاتوری مورد نقد و اعتراض قرار گرفته است، شکل‌های مختلف سرکوب و قهر عریان از داغ و درفش، شلاق و به قداره بستن بردگان نامنقاد، تا غل و زنجیر، طویله افتادن، تازیانه خوردن، سلاخی شدن دهقانان معترض و نافرمان و بالاخره سانسور، خفقان، زندان، شکنجه، اعدام و قهر پلیسی دولتهای سرمایه داری علیه مخالفان و اپوزیسیونها بوده است. بر همین مبنا و همین خوانش، مبارزه ضد دیکتاتوری نیز علی العموم بر ساحل اعتراض و کارزار مسالمت جویانه یا میلیتانت و قهرآمیز علیه همین ستمکاریها، سرکوبها، سلب آزادیها، محروم سازی ها، کشتارها لنگر می کشیده است. نقل تاریخ این است اما دیکتاتوری و در بحث کنکرت حاضر، دیکتاتوری سرمایه داری، مطلقاً محدود به سرکوب، خشونت، اعمال قهر و فشارهای خردکننده سیاسی، حقوقی، مدنی، تبعیضات انفجارآمیز قومی، جنسیتی، عقیدتی و نوع اینها نیست. رابطه خرید و فروش نیروی کار در شیرازه هستی خود، رابطه تولید گریزناپذیر سابعانه ترین، بشرستیزترین شکل شناخته شده دیکتاتوریهها است. این رابطه سرچشمه ساقط سازی اکثریت غالب سکنه زمین از هستی انسانی خویش است. کسی که نیروی کارش را می فروشد، عملاً حق نازل ترین دخالت در تعیین سرنوشت زندگی، کار، تولیدش را به فروش می رساند. این حق را به تمام و کمال از دست می دهد و سرمایه و طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری است که نیروی قادر، قاهر، مسلط، حاکم بر سرنوشت زندگی و آفریده های کار او می گردد. با این توصیف که واقعی ترین گزاره در مورد هستی سرمایه داری و زندگی بشر در سیطره این نظام است، پرسش اساسی پیش روی هر انسان آن است که چنین اختاپوسی، چنین نظام و مناسباتی، چگونه قرار است دیکتاتوری نباشد؟؟؟! چگونه ممکن است اکثریت غالب سکنه زمین را از هر میزان حق

دخالت در تعیین سرنوشت تولید، زندگی، آفریده های کار خود ساقط سازد، اما از اعمال بشرستیزترین دیکتاتوریه‌ها بی نیاز باشد و دوری جوید؟؟!

پاسخ مدعیان «دیکتاتوری ستیزی» به این سوال، به اندازه کافی روشن است، بخش اعظم آنها، آنچه را که سرمایه بر سر ۶ میلیارد سکنه کارگر جهان می آرد، گرفتن جان میلیاردها نوزاد، خردسال، زن، مرد، پیر، جوان با تیغ تیز فقر، گرسنگی، بی دکتوری، بی داروئی، بی بهداشتی، بی سرپناهی، گورخوابی را دیکتاتوری به حساب نمی آرند!! از منظر آنان، این نوع قتل عام ها، نسل کشی ها، بشریت سوزی ها، قهر نیست!! زورگوئی و ستمکاری نیست!!، واجد شروط لازم برای اطلاق لفظ دیکتاتوری نمی باشد!!، فرهنگستان تعیین «ملاک» و تشخیص «معیار» این نیروها، برای کشیدن آژیر خطر دیکتاتوری، کدها، نشانه ها، مؤلفه های ویژه خود را دارد. اگر رژیم حاکم، با شروع انتشار روزنامه آنان مخالفت ورزد، نشریه آنان را توقیف کند، با فراخون آنها برای به صف کردن اعتراض آمیز توده ها پشت سر خود موافقت ننماید، حزب آنها را به رسمیت نشناسد، اجازه تشکیل اتحادیه، سندیکا را از آنان دریغ دارد، آنگاه است که باید صدای «وا دیکتاتوری ها» به عرش رود!! اطاق آژیر این نیروها برای اعلام خطر دیکتاتوری تنها در اینجاها، این گونه موارد است که به صدا در می آید. در غیر این صورت همه چیز وفق مراد و همساز است، اثری از دیکتاتوری قابل رؤیت نیست. زنجیر آهنین بردگی مزدی دیکتاتوری نیست!!، ارتزاق از طریق فروش نیروی کار موهبت آزادی است!! انفصال از هر دخالت جمعی در کار و حاصل کار خود عین «حق» است!! سلب مطلق اختیار افراد در تعیین سرنوشت زندگی «انتخاب آزاد» است!! اطاعت اجباری از قوانین نسخه پیچی سرمایه اعمال اراده آگاه انسانی است!! تحمیل ملزومات ارزش افزائی هر چه نجومی تر سرمایه بر کارگران و تشدید هر چه وحشیانه تر گرسنگی و فلاکت آنان مصالح عالیه ملی است!! سود هر چه سرشارتر طبقه سرمایه دار از طریف فشار هر چه سهمگین تر استثمار توده کارگر، رشد سرانه تولید ناخالص ملی است!! ماشین قهر، جنایت، نسل

کشی سرمایه، دولت منتخب و دموکراتیک است، اجماع قهرآگین، جهل آمیز و توهم آلود استثمارگر و استثمارشونده، حاکم و محکوم، مسلط و فرودست تجلی ظهور بسیار شکوهمند «ملت» است!! جهنم استثمار، ستم، بربریت، جنگ و کشتار کارگران توسط وحوش سرمایه دار «میهن» مقدس اجدادی است!! باور جاهلانه به صیانت از این جهنم، دفاع افتخارآمیز ملی است!! هیچ کدام اینها هیچ نشانی از دیکتاتوری ندارند!! حکایت اعمال قهر نیستند!! «دیکتاتوری ستیزی» دموکراسی خواهان، لیبرال ها، از این سنخ است، آنچه سد راه تسویه حساب و سهم طلبی آنان در سهام سود، مالکیت و حاکمیت سرمایه داری است دیکتاتوری و بشرستیزین اشکال قهر، جنایت و سبیت سرمایه علیه توده کارگر قانون طبیعت و ناموس خلقت است. این جماعت همین پارادیم سیاسی، با همین آرایش، بنمایه، استخوانبندی را دموکراسی می خوانند، جنب و جوش مدنی و مسالمت آمیز یا میلیتانت و سرنگونی طلبانه برای حصول آن را جنبش دموکراسی خواهی نام می نهند. دموکراسی کلا و مستقل از هر نام، صفت یا پسوندی که بر آن بار کنند، چیزی فراتر از این نیست. الگوئی از نظم سیاسی، حقوقی، مدنی سرمایه داری که در مدرن ترین و توسعه یافته ترین حالت، باز هم ساز و کار سقوط کارگر از اعمال اراده آزاد یا دخالت مختار، رادیکال، شورائی در تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش است.

دیکتاتوری سرمایه فقط قهرعریان یا پنهان میلیتاریستی، پلیسی نیست، شیئی سازی کامل انسان و بت نمودن نامتناهی شیئی، ذلت، عجز، استیصال بشر در مقابل عزت، قدرت، قهر و حکمرانی بی عنان فرآورده کار خویش هم بدترین و فاجعه بارترین دیکتاتوری است. سرمایه این رابطه بندگی و بتواریگی را تا آنجا بسط می دهد و قوام می بخشد که اساس انسان بودن، انسان ماندن را راهی دیار ناممکن می سازد. تمامی مجاری رشد آزاد، دخالتگری مختار، اعمال اراده خلاق فروشنده نیروی کار را سد پولادین می بندد. سرمایه دار سدبند و طبقه

اش را از هر احساس، اندیشه، عاطفه، رفتار، خلق و خوی بشری تهی می گرداند. صورت بندی اقتصادی، اجتماعی سرمایه داری، محصول کار کارگر را قدرت قاهر بتواره، مستولی و حاکم بر تمامی تار و پود زندگی وی می کند، استثمارشوندگی، فرودستی، زبونی، ذلت و فروماندگی را جبر قهری هستی او می سازد. سرشت سرمایه است که این کار را به تمام و کمال انجام دهد و دموکراسی، زیر هر نام، در هر سطح، حتی توسعه یافته ترین و ناب ترین دموکراسی ها، ظرف تحمیل این عبودیت بر انسان و تفویض این بتوارگی قاهر و جبار به سرمایه یا نظام بردگی مزدی است. سرمایه به مثابه و در هیأت یک رابطه اجتماعی، شیئی کردن، برده ساختن و بنده نمودن انسان در مقابل محصول کارش را قانون زندگی می گرداند، اساس آموزش می سازد، لباس مدنیت می پوشاند، آذین آزادی می بندد و چراغانی حقوق می کند. آنچه زیر نام دموکراسی خورند شعور انسانها، ایدآل بشریت، دورنمای انتظار ستمکشان متوهم، هدف جنبش های سرمایه آویز، آرمانشهر عاصیان قهر پلیسی، نظامی بورژوازی شده است، سوای این هیچ چیز دیگر نیست. پیش تر تصریح نمودیم که دموکراسی خواهان، همه جنبش ها و خیزش های دموکراسی طلبی، از مدار مطالباتی معین مانند «آزادی مطبوعات»، «حق تحزب و تشکل»، آزادی بیان، پوشش، اعتراض، جدائی دین از دولت، تبعیض زدائی دروغین و فریب آمیز در مورد زنان، اقلیت های قومی، مرامی، عقیدتی یا آرایش و پیرایش سرمایه پسند مردسالاری و مشابه این ها، فراتر نرفته و نمی رود، اصلاحاتی که نیاز اپوزیسیونهای درون طبقه سرمایه دار را کم یا بیش پاسخگو است، به آنها فرصت کافی می دهد تا از طریق پیش کشیدن این خواست ها و انتظارات سوار موج توهم و بی دانشی توده های فرودست عاصی گردند، قدرت پیکار کارگران متشتت مدفون در گورستان رفرمیسم و خارج از میدان کارزار ضد

کار مزدی را مصادره کنند. این قدرت را سلاح دست خویش سازند و از آن در پهنه جدال با رقبا یا شرکای حاکم برای افزایش هر چه بیشتر سهام سود و مالکیت و حکومت بهره بگیرند. دموکراسی پرچم این نیروها و اپوزیسیونها است، از این فراتر نمی رود، در صحنه گذاری بر استعمار فرساینده، کوبنده طبقه کارگر، بر ساقط سازی نامتناهی این طبقه از حق تعیین سرنوشت کار، تولید، زندگی خود، بر تمامی اشکال ستم و بربریت سرمایه داری علیه کارگران با قهرآمیزترین و عریان ترین دیکتاتوری های پلیسی، نظامی، بوروکراتیک سرمایه داری همگن، همجوش، همپیوند و ارگانیک است. در اینجا و به دنبال توضیحات پاره وار بالا چند سؤال پیش می آید.

اول: آیا همان مطالبات نازل سرمایه آویز و نسخه پیچی شده اپوزیسیون یا آنچه آنها دموکراسی می نامند، برای تحققش جنبش دموکراسی طلبی بر پای می دارند، انقلاب دموکراتیک می کنند!! در سیطره حاکمیت سرمایه داری کلا و نه فقط چند کشور قابل حصول است!!؟ آیا نظام بردگی مزدی ظرفیت قبول همین مطالبات را در سطح بین المللی یا حتی نیمی از دنیا دارد!!؟ اگر آری چرا محقق نشده است!!؟

دوم: حتی در همان سطح بسیار محدود، در طول و عرض چند کشور محدود امکان ماندگاری دارد!!؟ در همین رابطه سرنوشت آنچه کارگران چند کشور غربی به یمن مبارزات پرشکوه سالهای ۴۰ - ۷۰ قرن نوزدهم، به دست آوردند چه شد؟ چرا چنین گردید و چشم انداز بقای آخرین بارقه هایش چگونه است؟

سوم: آیا مقوله موسوم به «دموکراسی کارگری»!! کمترین بار واقعی، زمینی، طبقاتی، اجتماعی دارد و در فرایند کارزار جاری و ضد سرمایه داری توده های کارگر از هیچ موضوعیت، مشروعیت، نقشی برخوردار است!!؟، اگر نیست - که یقیناً نیست - شأن نزولش چیست؟ از فرهنگستان کدام طبقه یا نیروی اجتماعی سر بر آورده است؟

به بررسی موجز این چند پرسش پردازیم.

دموکراسی حتی در رفیع ترین ستیغ توسعه و رشد خود، باز هم یکی از الگوهای نظم سیاسی، مدنی، حقوقی، اجتماعی سرمایه داری است، اما این نظام فقط در اضطراری ترین شرائط، در زمانی که اولاً خطر عروج طغیان آمیز طبقه کارگر را محتوم می شمارد، ثانیاً بضاعت لازم برای قبول پاره ای زبان ها را دارد، این الگو را دستور کار می سازد. مشکل به همین حد محدود نیست. سرمایه داری پارادیم دموکراسی را در همان اضطراری ترین حالت هم در محدودترین میزان، در بخش هر چه اندک تری از جهان، در جوامعی معدود می تواند تن دهد. این نکات نیازمند کالبدشکافی سرمایه به عنوان یک شیوه تولید تاریخ معین است. کاری که به هیچ وجه در حوصله این متن کوتاه نیست، اما می کوشیم بر نکاتی انگشت گذاریم. سرمایه داری رابطه تولید اضافه ارزش، ایجاد سرمایه الحاقی، خودافزائی، خودگستری افراطی بدون مهار است. تبدیل روتین کار زنده به کار مرده، رشد شتاب آگین و سرطانی بخش مرده کار در مقابل بخش زنده آن یا افزایش مستمر ترکیب آلی، بالندگی گریزناپذیر بارآوری کار، تمرکزپوئی قهری پرشتاب، سیر رو به افت نرخ سود در متن رشد غول آسای نرخ اضافه ارزش ها، وقوع سهمگین ترین بحران ها، تأثیر قهری عوارض هر بحران بر تشدید کارکردهای تناقض آمیز بالا، دفاع اندرونی و قدرت چالش سیستماتیک در مواجهه با افت نرخ سود و خروج از ورطه بحران، همه و همه داده های سرشتی این شیوه تولید هستند. کل اینها افشاگر این راز سر به مهرند که نظام بردگی مزدی در وجود تاریخی خود و به مثابه سرمایه جهانی، گنجایش تحمل همان سناریوی فریب موسوم به دموکراسی را به عنوان یک الگوی متعارف نظم سیاسی، حقوقی مدنی دارا نیست و در اضطراری ترین حالت هم قادر به قبول و اجرای آن در فراسوی محدودترین بخش دنیا نمی باشد. دموکراسی اگر از سیاق بنگلادشی، اردنی، عراقی، آذربایجانی، عاریه کودتاها، بمباران ها و لشکرکشی ها نباشد، اگر قرار است تجسم کمترین عقب نشینی بورژوازی در مقابل موج اعتراض و قهر توده های کارگر شود، اگر بناست خشم و قهر کارگران علیه گرسنگی، بی سرپناهی،

بی داروئی را پاسخی متفاوت با دیکتاتوری هار و عربان دهد، به هر حال نیازمند اندکی هزینه است. آنچه در برهه زمانی کوتاهی از تاریخ سرمایه داری در چند کشور اروپای غربی و شمالی محتوای نسخه پیچی سوسیال دموکرات ها شد و هنوز نیز بارقه هائی از آن باقی است، حتی دستکاری های «رفاهی» که در امریکا، استرالیا، کانادا، به گونه ای بسیار حقیرتر، توسط ائتلاف لیبرال دموکرات - محافظه کار به نمایش در آمد و بورژوازی به یمن آنها جنبش کارگری را در گورستان نظم خود مدفون ساخت، هرچه بود، متناسب با گرهگشائی اش، برای سرمایه داری، هزینه ها و بعضا تا حدی سنگین هم داشت. هزینه ای که در شکل سطحی از رفاه اجتماعی، در حوزه های بهداشت، درمان، آموزش، نگهداری سالمندان، غرامت های بیکاری، بیمه های ایام بیماری و نوع اینها پرداخت شد. بورژوازی اروپا و در مقیاسی بسیار نازل تر، طبقه سرمایه دار امریکا در آن شرائط، تأمین این هزینه را گریزناپذیر می دید. به این دلیل که یادآوری صف آرائیهی رادیکال ضد سرمایه داری جنبش کارگری شیرازه وجودش را می لرزاند. همزمان چشم انداز تأمین آن را در محدوده چند کشور در توان خود می یافت زیرا رود پرخروش اضافه ارزشهای حاصل استثمار میلیاردها کارگر جوامع در حال انکشاف و در آستانه استیلای کامل سرمایه داری به سوی دریای آز خود را روان می دید، از این که بگذریم انجام چنین معامله ای را با رجوع به میزان، جنس و از همه مهم تر، منبع هزینه، در یک سو و دستاوردش یعنی مدفون سازی جنبش کارگری در رفرمیسم اتحادیه ای از سوی دیگر را، طلائی ترین داد و ستد می یافت. پرسشی که بنیادی ترین محور بحث حاضر نیز هست، آن است که هزینه این عقب نشینی، غرامت این دموکراسی، مخارج این رفاه، از نقطه ظهور تا آنچه هنوز از آن باقی است، از ریال اول تا شاهی آخر را کدام بخش از سکنه دنیا، کدامین طبقه اجتماعی موجود جهان به دوش کشید و پرداخت کرد؟ آیا بورژوازی این ممالک بود که درهم و دیناری از کهکشان سودهایش را نثار استجابت «آیت الکرسی»

فقیهانش می ساخت!! آیا سرمایه داران این کشورها بودند که سناری از سودهایشان می کاستند تا هزینه امکانات اولیه رفاهی کارگران کنند؟! و همین میزان رفاه را پشتوانه پذیرش دموکراسی، به مثابه الگوی نظم سیاسی، حقوقی، سرمایه در این چند کشور دنیا سازند؟! آیا انسان که مدافعان «نیودیل» یا «کینزیسم» گفته اند و جنجال کرده اند، رشد حیرت انگیز تکنیک و دانش و بارآوری کار یا نقش بازی اعجاز آمیز مدیریت دولتی سرمایه داری بود که نیروی سلسله جنبان این رفاه و پایه مادی استقرار دموکراسی می گردید!!

اقتصاددانان و همه متفکران بورژوازی کوشیدند تا چنان باورهائی را القاء کنند و نوع این ترهات را غذای شعور توده کارگر دنیا سازند. آنها از سوسیال دموکرات تا لیبرال و محافظه کار، به رغم تمامی رقابت ها، مناقشات و تسویه حسابها، همنوا و همساز در گوش کارگران خواندند که هر چه بیشتر کار کنند مرفه تر زندگی خواهند کرد!!! هر چه پایه های صنعت را گسترده تر و استوارتر سازند معیشت، آموزش، بهداشت، درمانشان پیشرفته تر خواهد شد!!! هر چه سخت تر خود را بفرسایند، آینده ای تابناک تر برای خود و نسلهای آتی خود رقم خواهند زد!!! هر چه تولید را کهکشتاتی تر کنند، رفاه و بی نیازی آنها سرکش تر خواهد گردید!!! هر چه پرشورتر به «انتخابات» آویزند، آزادتر خواهند زیست!!! هر چه بندهای اطاعت و فرمانبرداری از دولت، قانون، نهادهای قدرت سرمایه داری را آهنین تر و محکم تر بر گردن خود قفل زنند، امنیت و آسایش و آرامش خود را مطمئن تر خواهند ساخت!!! دولت ها، دولتمردان، نمایندگان فکری سرمایه سیل این تحریفات، دروغ ها، وارونه بافی ها را بر زمین زندگی، فکر، باور، ارتزاق، کار، امرار معاش، چاره گری و راه حل یابی توده های کارگر راه انداختند تا آنها را از دیدن یگانه منبع واقعی و تنها سرچشمه جوشان این هزینه ها، غرامت ها ناتوان و عاجز سازند. هیچ چیز ابتذال آمیزتر از آن نیست که پدیده موسوم به «رفاه»، «خدمات

درمانی، آموزشی» و «امکانات اجتماعی» قرن بیستمی عاید طبقه کارگر چند کشور اروپائی را، به پیشرفت صنعت، رشد تکنولوژی و سیر صعودی حیرت انگیز بارآوری کار در چهاردیواری این جوامع قفل زنییم!! این غول آسا شدن صنعت، توسعه انفجارآمیز تکنیک، اتوماسیون تولید، مدیریت علمی چرخه انباشت و کامپیوتریزه گردیدن روند کار نبود که کل یا بخشی از بارآوردهایش را ارمان بهبود معیشت، زادراه رفاه، کوله بار خدمات اجتماعی چند صد میلیون کارگر اروپای غربی و شمالی ساخت. جای هیچ تردیدی نیست که صنعت مدرن، سطح بارآوری کار را به اوج برد، حداقل نیروی کار هر کارگر را وثیقه تولید کوه محصولات کرد. شرکت ولو در سال ۱۹۲۷ با چندین هزار کارگر، فقط ۲۹۷ اتوموبیل ÖV4 تولید می نمود و در طول ۲۳ سال، شمار کل خودروهای روانه بازار و آماده فروش آن از ۱۰۰۰۰۰ تجاوز نمود. حجم تولید این غول بزرگ صنعتی در سالهای نخست سده حاضر، در هر یک ساعت تا مرز ۴۰۰۰۰ پیش تاخت. خودروسازی به لحاظ رشد بارآوری کار در قیاس با بسیاری از قلمروهای دیگر سرعتی اندک و شاید حلزونی داشته است. موبایل در سال ۱۹۸۳ با شمار اندک وارد بازار شد. میزان فروش این کالا در کمتر از سه دهه مرز ۳۴ گواشی در ساعت را پشت سر نهاد. آنچه مورد گفتگو نیست، شتاب بازدهی کار، تولید حداکثر محصول با کمترین نیروی کار در نازلترین زمان است و آنچه کانون داغ بحث است، نادرستی جستجوی ریشه رفاه و معاش بهتر کارگران اروپای غربی در گسترش طوفانی صنعت یا طغیان حاصل تولید آنها در این دوره است. برای کاویدن و یافتن ریشه واقعی، باید پرده های زیادی را از جلو چشم کنار زد و به واقعیت ها چشم دوخت. کارگر فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، اسکانداویائی، به رغم دستیابی به رفاه، امکانات جدید، همچنان نرخ استثمار بالائی را تحمل می نمود. نسبت سهمش از حاصل کارش در قیاس با دوره های پیش نه فقط بالا نرفته بود که سیر نزولی بارز و فاحش داشت. بورژوازی نیز همین را در شیپور فریب غوغا می کرد که ببینید، با رشد صنعت و طغیان تولید هم سرمایه و سود

سرمایه داران به طور چشمگیر بالاتر رفته است، هم معیشت، رفاه، آموزش، درمان و امکانات اجتماعی کارگران تا عرش پیش تاخته است و بهشت موعود را به جای آن جهانی، این جهانی کرده است!! آنچه بورژوازی با سلاح سحر و افسون سرشتی سرمایه، از چشم ها می دزدید این بود که میان سرمایه و سود کهکشانی تر طبقه سرمایه دار اروپای غربی و شمالی بعلاوه رفاه، معاش، امکانات اجتماعی جدید کارگران این کشورها در یک سو و مابه التفاوت حجم پیشین و پسین تولید یا محصول کار این بخش خاص کارگران دنیا، هیچ تراز و توازن واقعی وجود نداشت و نمی توانست وجود داشته باشد. فهم این موضوع خیلی آسان نیست و نیازمند ورود به گوشه یا گوشه هائی از عالم مالمال از اسرار سرمایه است. در این گذر ناچاریم بر نکات زیر درنگ کنیم.

۱ - سلول هستی سرمایه داری کالا است و ارزش کالا توسط کار اجتماعا لازم نهفته در آن تعیین می گردد. کالاهای شکل‌های عینی مشخص دارند اما همگی تجسم یک جوهر اجتماعی واحد یا همان کار انسانی هستند. بر همین اساس، ارزش کالاهای ماهیت اجتماعی محض دارد. معیار سنجش این ارزش زمان است. عینیت ارزش کالا فقط در رابطه اجتماعی با کالاهای دیگر ظاهر می شود و زمان یگانه ملاک محاسبه این ارزش است. آنچه در هر جامعه جداگانه یا در سطح جهانی تولید می شود، تنها و تنها با میانگین زمان آفرینش آن قابل ارزش سنجی و اندازه گیری است.

۲ - کالاهای مختلف به طور معمول محصول درجات بسیار متفاوتی از پیچیدگی، مهارت، تخصص کار، کاربرد تکنیک و صنعت هستند اما در عرصه تعیین ارزش، به کار ساده ارجاع می گردند و نماینده کمیت معینی از کار ساده می شوند. کارهای متنوع با ضرایب پیچیدگی گوناگون، عجیب و هوش ربا، در فرایند تعیین ارزش به کار ساده یا کاری که میزان سنجش ارزش است تحویل می گردند. بهای یک موبایل دستاورد بالاترین فاز تکامل صنعت بالاخره با قیمت حجمی از نان که پیشینه پختش به عصر کشف آتش می رسد قابل قیاس است، صرفا به این دلیل که تولید هر دو کالا یعنی

یک دستگاه موبایل ۴۰۰ دلاری در یک سو و مثلاً ۱۰۰ کیلو نان هر کیلو ۴ دلاری در سوی دیگر، محتاج زمان کار برابر می باشند. آنها ارزش استفاده های کاملاً متمایزی دارند اما زمان کار مورد نیاز برای تولیدشان یکسان است.

۳ - ارزش استفاده های تولید شده در یک جامعه یا در سطح جهانی می تواند دچار رشد کمی حیرت انگیز شود، اما این رشد چشمگیر ارزش استفاده، با تنزلی فاحش در ارزش کالاها (ارزش مبادله) همراه است. موضوعی که ریشه در تضاد ماهوی میان کار مشخص و مجرد دارد. سیر صعودی برق آسای بارآوری کار تولید کهنکشانان تر کالاها و خلق ارزش استفاده های غیرقابل احصاء را به دنبال می آرد، اما هر مقدار معین این کالاهای عظیم تر و ارزش استفاده های غول آسوتر، در قیاس با قبل، زمان کار اجتماعا لازم بسیار کمتری را با خود حمل می کنند. آن ها به همین دلیل هم حائز ارزش مبادله های کاملاً کمتری هستند. آنچه ارزش کالا را تعیین می کند و عاملی که در مورد مقدار این ارزش حرف اول و آخر را می زند صرفاً متوسط اجتماعی زمان انجام کار مجرد انسانی صرف شده در تولید و تهیه آن است. کار معینی که در بازه زمانی معین و واحد انجام می گیرد در عین آفرینش ارزش استفاده های بسیار نابرابر، نامتجانس در مصرف، غیرقابل تشبیه در شکل، دارای درجات کثیر مرغوبیت، با بارآوری غیرقابل قیاس، بالاخره مقدار معینی ارزش تولید می کند. ارزش استفاده از افزایش و کاهش بارآوری کار تبعیت می کند اما ارزش مبادله ای یا همان ارزش به میانگین اجتماعی زمان کار قفل است.

۴ - عامل میانگین زمانی در اینجا اهمیت ماهوی، مادی و کالبدشکافانه دارد. این عامل در وهله نخست آژیر می کشد که زمان در همان حال که یگانه ملاک تعیین ارزش کالا است اما فقط متوسط اجتماعی آن است که تکلیف میزان این ارزش را مشخص می سازد. کالا یک رابطه اجتماعی است و مبادله کالاهای مختلف در داخل هر جامعه یا در سطح بین المللی بر اساس متوسط اجتماعی زمان تولیدشان صورت می گیرد. آنچه

هر کدام از طرفین مبادله دریافت می کنند، مستقل از اینکه تاجر دوران برده داری، بازرگان عهد سرواژ، تراست های تجاری عصر سرمایه داری، دولت ها یا مؤسسات مالی خصوصی باشند و مستقل از آنکه داد و ستدها، در قلمرو محلی، در فاصله مرزهای داخلی یا در بازار جهانی صورت گیرد، معادل حجم زمانی نیست که نیروی کار فعال در چرخه آفرینش محصول **هر کدام از دو طرف به طور جداگانه و بیگانه با هم** صرف نموده اند. ساده تر بگوئیم، دو تاجر، دو شرکت تجاری، دو غول بازرگانی، دو دولت، انبوه کالاهای متنوع خریداری شده یا تولید شده در حوزه های انباشت تحت مالکیت و استیلای خود را با هم داد و ستد می نمایند. در این داد و ستد هر کدام از طرفین عین زمان کار مصرف شده در مال التجاره های خویش را به چنگ نمی آورد، سهم یا میزان دریافتی هر یک از آنها، بر پایه **میانگین اجتماعی** کار مبادله شده معین می گردد. یکی از طرفین چه بسا، به دلیل سطح بالای بارآوری کار در حوزه پیش ریز سرمایه اجتماعی، عظیم ترین حجم ارزش های مصرفی را با کمترین میزان زمان کار در اختیار داشته باشد، در حالی که طرف مقابل، کاملاً بالعکس، کالاهائی را به بازار آورده است که مبین تولید کمترین ارزش های مصرفی با عظیم ترین حجم زمان کار است. نکته اساسی در اینجا آن است که کل این کالاها در هر دو سوی داد و ستد، **«اجتماعاً لازم»** هستند، در چهارچوب قوانین سرمایه داری و چرخه ارزش افزائی سرمایه کار لازم اجتماعی محسوب می شوند، اگر واجد این شرایط نبودند اساساً تولید نمی شدند، قانون ارزش به صورت اتوماتیک پروانه تولید آنها را ملغی می ساخت. در یک کلام کل این کالاها با همه کثرت مقدار، درجات متفاوت مرغوبیت، تولید شده در حوزه های مختلف با سطوح متمایز بارآوری کار، به هر تقدیر تجسم کار لازم اجتماعی هستند. درست به همین دلیل همگی، همه اجزاء آن با کل تفاوتها در تعیین ارزش میانگین ایفای نقش می کنند. ارزش آنها بر اساس متوسط زمان مصرف شده برای کل کالاها تعیین می گردد. اگر ارزشهای مصرفی مایملک یک سوی مبادله به طور مثال یک میلیون ساعت

و طرف مقابل ۵ میلیون ساعت است، ارزش هر واحد کالاها بر ساحل ۳ میلیون ساعت زمان کار اجتماعی لازم کل کالاها، لنگر می اندازد. این بدان معنی است که یک طرف ۲ میلیون ساعت کار را از دست می دهد، در حالی که دیگری ۲ میلیون ساعت بیش از آنچه در اختیار داشته است به چنگ می آورد.

۵ - با توسعه تاریخی سرمایه داری به مثابه شکل عالی اقتصاد کالائی و استیلای این شیوه تولید بر اقصی نقاط عالم پویه تشکیل قیمت‌های تولیدی، نرخ سود عمومی، توزیع اضافه ارزش های تولید شده در سطح جهان میان سرمایه های موجود دنیا، همراه با بسط فزاینده نامتوازی بارآوری کار و ترکیب آلی بخش های مختلف سرمایه نیز قهرا سراسری و بین المللی گردید. توسعه امپریالیستی سرمایه داری، صدور بی عنان سرمایه به تمامی نقاط جهان، نقش فائق و قاهر سرمایه مالی در فرایند انباشت جهانی، همه و همه تشدید این روند را کهکشانی ساخت. جهان سرمایه داری عملا به مناطق و قلمروهایی تقسیم گردید که اساسی ترین شاخص تمایز آنها، درجه رشد صنعت، تکنیک، کثرت و قلت غولهای عظیم الجثه مالی، وجود و شمار تراست های کوه پیکر صنعتی، طول و عرض بازار بورس، متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی، درجه بارآوری کار، قدرت رقابت و سهم هر قطب یا بلوک در اضافه ارزش های تولید شده بین المللی بود. آنچه در سطح جهان به صورت کار اضافی، ارزش اضافی و مابه ازاء زمان کار اضافی طبقه کارگر جهانی تولید می شود، زیر سیطره کارکرد این مؤلفه ها که همگی سرشتی سرمایه داری و اشکال گریزناپذیر انکشاف قانون ارزش هستند، میان بخش های مختلف سرمایه جهانی و آحاد سرمایه داران دنیا تقسیم می گردد. سرمایه اجتماعی هر قطب، کشور، غولهای صنعتی، مالی، الکترونیکی، «خدماتی»!! یا سرمایه داران هر حوزه پیش ریز سرمایه که با رجوع به مؤلفه های اساسی بالا و در قیاس با دیگران، از موقعیت برتر، قدرت رقابت سهمگین تر برخوردارند، سهم افزون تری از اضافه ارزش ها را نصیب خود می سازند. اینکه این اضافه ارزش ها در کجای جهان تولید شده اند مورد

بحث هیچ فرد، هیچ تراست صنعتی، بنگاه مالی، دولت، طبقه سرمایه دار کشورها نیست. همه تلاش و جنگ و سببیت ها بر سر میزان سهم خویش از کل این ارزش اضافی ها و افزایش هر چه پرخروش تر آنها است.

با توضیحات بالا به محور واقعی و اصلی بحث خود باز گردیم. رشد بهت آور و توسعه امپریالیستی سرمایه داری از اواخر قرن نوزدهم و به ویژه در طول قرن بیستم شرائطی را پدید آورد که سرمایه اجتماعی شمار معدودی از ممالک جهان فقط توده های کارگر جامعه معین «خودی»! را استعمار نمی کردند، فقط کار اضافی طبقه کارگر این کشورها را با بالاترین درجات بارآوری کار و طلائی ترین نرخ های اضافه ارزش به سرمایه الحاقی سالانه تبدیل نمی نمودند. آن ها سهم بسیار هیولائی و سنگینی از کار اضافی و در بیان رساتر و دقیق تر زمان کار اضافی توده های کارگر کل جهان را چنگ می انداختند، به تصاحب در می آوردند و ساز و برگ خودافزائی و خودگستری افراطی خود می ساختند. پیش تر تأکید، تصریح و خاطر نشان نمودیم که «دموکراسی نیازمند هزینه است» زیرا نیازمند سطحی از معیشت و رفاه و تأمین اجتماعی بخش هائی از کارگران به عنوان پشتوانه پذیرش، استقرار و بقای خود است. در همان جا، همراه با طرح مسأله، بر این مهم نیز پای فشرديم که سرمایه داری جهانی یا سرمایه در کلیت واحد بین المللی خود مطلقاً و به هیچ وجه من الوجوه، نه حاضر به تحمل این هزینه است و نه حتی قادر به پرداخت آن می باشد. یک نکته اساسی را از یاد نبریم. سخن بر سر حجم، مقدار، طول و عرض افسانه ای محصول سالانه کار و تولید کارگران دنیا نیست. این محصول برای عالی ترین سطح معاش، رفاه، بهداشت، سلامتی، درمان، آموزش، رفع کل نیازها و نیازمندی های دهها برابر جمعیت کنونی جهان کفاف می دهد، همین لحظه حاضر قادر است بنیاد هر نیاز معیشتی، رفاهی، اقتصادی چند ده برابر سکنه فعلی دنیا را از جای برکند، اینها اظهر من الشمس است. سخن بر سر حجم و مقدار محصولات یا تولیدات نیست. حرف بر سر سرنوشت حاصل کار بشر در شیوه تولید سرمایه داری است. مادام

که این اختاپوس باقی است، تا زمانی که سرمایه داری با هر الگوی نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، اجتماعی خود نفس می کشد و مستولی است، ۹۰ درصد، بیشتر یا کمتر این حاصل کار یکراست سرمایه خواهد شد، اگر چنین نشود، سرمایه داری نخواهد بود، سرمایه در سرشت خود تولید افراطی سود، سرمایه و قربانی ساختن بدون هیچ بها و هیچ مرز و مهار بشر در آستانه فروش طغیان آمیز این سودها و سرمایه ها است. با در نظر گرفتن کل این حقایق بدیهیه و مفروضات یقینی است که هر چه قاطع تر، صائب تر، مطمئن تر تصریح می کنیم: سرمایه داری در کلیت تاریخی و جهانی خود مطلقاً نه حاضر و نه قادر به قبول هزینه های دموکراسی یا در واقع هزینه های معیشتی و رفاهی پیش شرط این سناریوی فریب است.

تاریخ سرمایه داری از اواسط قرن نوزدهم تا امروز در بند، بند خود فریاد رعد آسای صحت دقایق و نکاتی است که توضیح دادیم. پیش از آن و به طور مشخص دهه های ۳۰ تا ۷۰ سده نوزدهم ما شاهد طوفان مبارزات طبقه کارگر اروپا و تا حدی امریکا علیه سرمایه داری هستیم. کارگران بدون آویزان بودن به هیچ حزب، اپوزیسیون، جماعتی، خودجوش و سرمایه ستیز در میدان حضور داشتند. غرور انگیزترین ابتکارات، رادیکال ترین جهتگیری ها، حماسی ترین جسارت ها را در فرایند کارزار طبقاتی به نمایش می نهادند، هیچ سخنی از تکیه دموکراسی، نسخه پیچی مطالبات حداقل و حداکثر، مرحله بندی انقلاب، جار و جنجال جنبشهای مدنی و از این حرفها در ذهن هیچ کارگری وسوسه ای، رغبتی بر نمی انگیخت. به جای اینها، همه جا خروش ضد سرمایه داری بود که گوش ها، ذهن ها، پراکسیس جاری زندگی و پیکار را به خود مشغول می کرد و در طنین خود می پیچید. وضعی که بورژوازی اروپا حتی روزولت های امریکا را به گونه ای جدی، حیاتی و مماتی، دچار وحشت و مجبور به چاره اندیشی کرد. آیا نفس این شرائط، این کوه فشار، تهدید و خطر آفرینی جنبش کارگری کافی بود تا توسل به دموکراسی و حداقل معیشت و رفاه اجتماعی کارگران به عنوان هزینه اعجاز این الگو را

دستور کار سازند؟ به هیچ وجه! بورژوازی قاره در آن وانفسا به این الگو تن داد زیرا علاوه بر خطر نابودی و چشم انداز تیره بقا، بضاعت پرداخت هزینه لازم این کار را هم به اندازه کافی داشت. این بضاعت از کجا می آمد، استثمار فرساینده تر، فقر رعب انگیزتر، آوارگی دلخراش تر، بی دارویی و بی دکتری هر چه رقت بارتر، بی آموزشی و در یک کلام معیشت هر چه سلاخی تر شده چند میلیارد توده کارگر جهان. آیا آنچه در چند کشور اروپائی اتفاق افتاد از هیچ چشم اندازی برای ادامه وقوع در جاهای دیگر جهان برخوردار بود؟ مسلما نبود، دلائل آن را در بالا ولو به اختصار اما بسیار شفاف و عریان آوردیم. دلیل دیگری را نیز اینجا اضافه کنیم. سرمایه داری با راه اندازی دریاها، پرخروش خون، بانسل کشی ها و هولوکاست ها، به همگان نشان داد که مطلقا ظرفیت به کارگیری همین الگوی فریب را هم دارا نیست. نه فقط هیچ نقطه دیگر دنیای سرمایه داری سوئد، سوئیس، فرانسه، بلژیک، هلند، انگلیس، اسپانیا، ایتالیا، حتی یونان اروپا نگر دیدند که در طول کمتر از چند دهه، بورژوازی این جوامع هم با سرعت سرسام آور شروع به کاهش و محو هزینه ها، بازپس گیری گرامت ها و سلاخی معاش و امکانات رفاهی کارگران کردند. بسیار قابل تعمق است که بورژوازی کل آنچه را که روزگاری به مثابه خسارت خلاصی از خطر جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر و زیر نام رفاه و دموکراسی پرداخت کرده بود، گام به گام و انبوه تر و انبوه تر پس گرفته است اما کارگران عجلتا و برای مدتی کاملا نامعلوم مدفون و فسیل در تقدس دموکراسی نمازگزار بسیار مؤمن و زاهد و عابد قبله سرمایه هستند.

دموکراسی طلبی قرن بیستمی در تمامی اشکال مسالمت آمیز یا مسلحانه، پارلمانتاریستی یا سرنگونی طلبانه، رفرمگرا یا انقلابی، همه جا، در آسیا، امریکای لاتین و افریقا تا جایی که به توده های کارگر دنیا مربوط می شود فقط شکست بعد از شکست زائید، در هیچ کجا هیچ بارقه پیروزی بر جبین ساطع نمود، سوای خسارت، گرامت، هولوکاست، ویرانی، نسل کشی، فلاکت، هیچ عایدی دیگری نداشت. چرا چنین شد و

چرا نمی توانست چنین نشود بررسی است که در پاسخ آن کتابخانه ها بحث شده است اما یگانه خاصیت کل این مباحثات، نظریاتی ها، تئوری پردازی ها فقط یک چیز بوده است، اینکه علل و ریشه های واقعی شکست ها هر چه سهمگین تر و فاجعه بارتر از دسترس شعور و شناخت طبقه کارگر دور و دورتر گردد. ریشه واقعی شکست ها در دو جمله قابل تلخیص است. ۱- جنبش کارگری در تاریکی زار یا بیهوشی «می تاخت»!! که نه فقط هیچ خطری برای اساس موجودیت سرمایه داری پدید نمی آورد، که ماندگاری آن را تضمین می نمود و بورژوازی بین المللی را به این ماندگاری هر چه بیشتر مطمئن می کرد. در چنین فضائی چرا باید طبقه سرمایه دار، دولت ها و کلا نظام بردگی مزدی دست به عقب نشینی زند، متحمل قبول هزینه رفاه و دموکراسی گردد؟! معلوم است که باید با تمامی قوا از این کار دوری می جست و عملا در همه جا چنین نمود، چرا با همه این ها، غائله دموکراسی طلبی و انقلابات دموکراتیک همچنان می توفید؟ باز هم پاسخ روشن است. زیرا بخشی از بورژوازی برای تسویه حساب با رقبا و شرکای حاکم به این توفیدن ها احتیاج داشت، در پروسه پیشبرد این سهم خواهی می توانست توده کارگر بخشی از دنیا و خارج از میدان کارزار ضد سرمایه داری را نیز عمه بدون مزد و پیاده نظم کاملاً مطیع خود سازد. ۲- آیا اگر جنبش کارگری اسیر چنین فسیل شدگی، فروماندگی، خروج از میدان واقعی کارزار طبقاتی نبود، اگر برق پیکارش بر شیرازه هستی سرمایه داری زلزله می انداخت، بورژوازی دنیا و کشورها حاضر به قبول هزینه رفاه و دموکراسی می شدند؟ یقیناً نمی گردیدند، زیرا همان گونه که شفاف و مدلل گفتیم سرمایه جهانی فاقد این ظرفیت بود. سرمایه داری لحظه، به لحظه و گام به گام طوفانی تر، بحران خیز و بحران زا می گردید. حجم کل سرمایه الحاقی جهان که در سال ۱۹۶۰ از رقم یک تریلیون دلار تجاوز نمی نمود، در سال ۲۰۲۰ از مرز ۹۰ تریلیون دلار گذشت، متوسط ترکیب آلی سرمایه در سطح بین المللی روند اوج پیمود، نرخ اضافه ارزش ها به آسمان رفتند اما نرخ سودها تنزل و باز هم تنزل کردند، کارگران

دنیا به عنوان یک طبقه بین المللی باید چندین و شاید چند ده برابر سابق کار می کردند، تا نرخ سود لازم بازتولید کوهساران سرمایه ها را پاسخ گویند، باید گرسنه تر، گورخواب تر، مفلوک تر، بدون دکترا و دارو و آموزش و بهداشت می شدند تا شاید از شتاب افت نرخ سودها کاسته شود، سرمایه داری در شالوده وجود خود چنین وضعی داشت، بسیار ابتدال آمیز است که این فرایند را باردار زایش رفاه و دموکراسی بینیم، بر همین اساس، در خلا کامل خطر طغیان ضد سرمایه داری جنبش کارگری باز هم دموکراسی طلبی پروسه ای شکست آمیز بود و حتما شکست می خورد. آیا سینه چاکان دموکراسی قادر به شنیدن و فهم این واقعیت هستند؟ مسلما نیستند، اما تاریخ فریاد این حقیقت محض است که کارگران جهان سوای جنگ رادیکال ضد بردگی مزدی هیچ راه درست و پیروز دیگری در پیش روی نداشتند. اما دموکراسی طلبان که بودند و چه می خواستند؟ پاسخ این سؤال توضیح حسب و نسب و کالبدشکافی ژنتیک طبقه آنها نیست. در هر جامعه سرمایه داری توده های کارگر نیز مادام که در سنگر کارزار آگاه ضد سرمایه داری خود نیستند، تا زمانی که با سر بورژوازی می اندیشند و با شعور و شناخت تراویده سرمایه به جهان نظر می دوزند، به هر حال راهی را می روند که توسط بخش های مختلف طبقه سرمایه دار از حاکم گرفته تا اپوزیسیون نسخه پیچی شده است. دموکراسی طلبان نیز کارگر یا سرمایه دار در سخن از دموکراسی خواهی نقشه راه بورژوازی اپوزیسیون برای انکشاف هر چه عظیم تر و غیریونکری تر سرمایه داری، سهم خواهی هر چه سترگ تر نیروهای این بخش طبقه سرمایه دار در مالکیت و حاکمیت سرمایه، رؤیایها و چشمداشت های این نیروها برای صعود به اریکه قدرت را دنبال می کردند.

آخرین نکته را اشاره کنیم. از میان طیف طویل دموکراسی خواهان نیروهائی نیز مستمرا بحث «دموکراسی کارگری»!!، «دموکراسی شورائی کارگران» و نوع این شعارها، ناکجا آبادها، آرمانشهرهای افسانه سرشت را پیش کشیده اند. به کرات، در جاهای گوناگون،

به مناسبت های مختلف، از جمله در همین نوشته تأکید کرده ایم که دموکراسی مادام که دموکراسی است حتی اگر تمامی مراحل ممکن توسعه، تکامل و تحول اومانیستی و شورائی را پشت سر گذارد، بالاخره فقط الگوئی از برنامه ریزی نظم سیاسی، حقوقی، مدنی، اجتماعی سرمایه داری است. تجلی نوعی عقب نشینی آگاهانه و از سر درایت و قدرت و بضاعت طبقه سرمایه دار برای مدفون سازی جنبش ضد سرمایه داری پرولتاریا با کمترین هزینه ممکن است. دموکراسی کارگری به همان اندازه گمراه کننده، دروغین و آکنده از تناقض است که «سرمایه داری کارگری»!!، آراستن آن با پسوند شورائی نیز به همان درجه تناقض آمیز و ملامال از تحریف است که «دموکراسی شورائی سرمایه داری»!! در همین راستا جنجال پرفریب دموکراسی به عنوان پیش شرط سوسیالیسم!! یا سلاح دست جنبش کارگری برای تاختن به سوی انقلاب سوسیالیستی!! نفیر شوم مسمومی است که از تار پوسیده بدساز اپوزیسیونهای کاسبکار و سوداگر سود و قدرت بورژوازی بیرون می آید. جنبش دموکراسی خواهی از هر سیاق، در هر شمایل کاروان خاکسپاری مبارزه طبقاتی رادیکال و ضد کار مزدی توده های کارگر است. از دامن چنین مراسمی قرار نیست انقلاب ضد بردگی مزدی زاید. تمامی دار و ندار کارگران دنیا مبارزه طبقاتی رادیکال ضد سرمایه داری آنها است. طبقه کارگر در هر فاز از مبارزه، در هر موقعیت، هر شرائط تاریخی، هر درجه از توان صف آرائی باید این سنگر را محکم تر، نیرومندتر، پولادین تر سازد. هر چه این کار را وسیع تر، آگاه تر، سنجیده تر، پرشورتر، شورائی تر پی گیرد به همان اندازه بورژوازی را در کلیه حوزه های زندگی اجتماعی، از معیشت و رفاه اجتماعی گرفته تا علیه ستم جنایتکارانه جنسیتی، قومی، نژادی، تا حقوق اجتماعی و انسانی، تا آزادی های سیاسی، محیط زیست، شرائط کار، کودکان و هر حوزه دیگر سخت تر و کوبنده تر عقب خواهند راند، به همان اندازه مطالبات و انتظارات عظیم تری را بر بورژوازی تحمیل خواهند کرد، به همان اندازه بر قدرت پیکار خود خواهند افزود، تدارک و آرایش قوا و آمادگی خود برای تسویه حساب

فرجامین با سرمایه داری را ارتقاء خواهند بخشید، چشم انداز پیروزی واقعی بر سرمایه را مطمئن تر خواهند ساخت. هیاهوی گوشخراش مبارزات مدنی، جنبش دموکراسی طلبی و مانند این ها سوای تلاش اپوزیسیون نمایانه این یا آن بخش بورژوازی برای بستن سد بر سر راه این پیکار هیچ چیز دیگر نیست. دست در دست هم سنگر مبارزه طبقاتی ضد بردگی مزدی را مستحکم تر سازیم.

کارگران جهان و جنگهای موازی و مکمل سرمایه داری

فوریه ۲۰۲۴

این روزها در سراسر سوئد سخن از جنگ است. جامعه ای که زمانی به کارنامه «حقوق کودک» و سیستم آموزشی خود می بالید، اکنون کودکانش لرزان از جنگ، معلمانش با درسنامه زندگی در طوفان تهاجمات جنگی در کلاس درس حاضر می گردند. پدران و مادران از کمبود پناهگاه می گویند و همزمان برای ذخیره مواد خوراکی مورد نیاز روزهای جنگ نقشه می کشند! رادیو - تلویزیون، آدمخوار بودن دشمن را هشدار می دهد، ترجیع بند همه شنودها این است که باید آماده شروع جنگ بود!! «تزار خودکامه روز روسیه» تشنه خون، جنگ سالار، آتیلا منش، ضحاک سیره، قصد نابودی اولاد «وایکینگها» کرده است!!! کمر مقاومت بر بندید!! پوزه عدو به خاک مالید، نترسید، قلعه بانان استوار صلح جهانی!! امریکا و هم پیمانان!!، سراسر گیتی را پشت سر ما و برای پیروزی ما به صف خواهند کرد!!، همچنان که در ویتنام، افغانستان، یوگسلاوی، شیلی، بیست و هشتم مرداد ایران، اندونزی، عراق و همه جاهای دیگر کردند!!، الان هم فراتر از ظرفیت تصور بشر، در غزه می کنند!!

ماجرا چیست؟ راستی راستی دولت روسیه در تدارک جنگ با سوئد است؟! پوتین آهنگ حمله ای دیگر و این بار به سوئد کرده است؟! قبل از هر پاسخی، باید گفت که در سخن از سرمایه داری، دولتمردان یا نمایندگان فکری این نظام، وقوع وحشیانه ترین جنایات امری عادی است. شبیخون ها، نسل کشی ها، هولوکاست ها توسط هر بخش بورژوازی جهانی می تواند اتفاق افتد. تقسیم قطب ها، دولت ها به خوب و بد نیز شستشوی مغزی انسانها است. اینها بدیهیات هستند اما آیا واقعا جنگی در راه است و سوئد در معرض حمله دولت پوتین است؟! این احتمال از کدام منبع جوشیده است؟! در پاسخ همه این پرسش ها، یک چیز را می دانیم. رسانه ها، دولتمردان روسی کل

هیاهو را طنز تلقی کرده و به تمسخر گرفته اند. اما بالاخره داستان چیست؟ چه شده که کشور سرفراز به تاریخ جنگ گریزی، جایی که «کارل هفتم» را به دلیل سودای استقرار امپراطوری سوئدی مایه شرم خوانده و ابراز سمپاتی به او را راسیسم، نازیسم، اعلام داشته است، چرا هیستریک از جنگ می گوید و بر طبل تدارک مقاومت می کوبد؟؟؟! اشتباه بزرگی است اگر برای یافتن پاسخ، روابط روز سوئد و روسیه را ورق زنیم. حادثه جدیدی رخ نداده است، ریشه ماجرا در مناسبات دو کشور نیست. دولت روسیه چنان زیر فشار رقبای نیرومند است که در تقویم گرفتاریهایش جایی برای جنگ با سوئد ندارد. سرچشمه جنجال را باید در نقطه دیگر، در چرخه ارزش افزائی و بازتولید سرمایه جهانی و سرمایه اجتماعی سوئد کاوید.

سرمایه داری با بحران ۲۰۰۸، به رغم فسیل شدگی و حالت گورستانی جنبش کارگری بین المللی، قادر به پالایش خود و بازیافت فاز تازه اعتلا نشد. متوسط ترکیب آلی سرمایه در دنیا، اشباع افراطی بازار انباشت، سهمگینی شتاب افت نرخ سود و فنور کارائی اهرمهای چالش، اعاده چنین اعتلائی را ناممکن ساخت. آنچه در سوئد شاهد بودیم گوشه ای از این واقعیت بود. سرمایه داری سوئد با بهره گیری از پیشرفته ترین تکنیک ها، تخصص ها، تکنولوژی اطلاعاتی و در همین راستا، داشتن بالاترین درجه بارآوری کار، **به طور نسبی، در قیاس با حجم سرمایه در گردش خود، بیشترین** سهم از اضافه ارزش های جهانی را نصیب خود می سازد. اما سوئد پس از بحران ۲۰۰۸ وارد هیچ رونق تازه ای نشد. نرخ رشد اقتصادی کشور در سال ۲۰۰۷ بالای ۵،۴ درصد بود. نرخی که هیچ گاه تکرار نگردید. گزارش سالهای ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۸ حاکی است که دولتها برای رونق بازار پیش ریز و سودآوری افزون تر سرمایه به تمامی تلاشها دست زدند. شالوده مساعی آنها، بر هجوم سیستماتیک به حداقل معیشتی توده های کارگر، استمرار سلاخی دارو درمان، آموزش، امکانات اولیه رفاهی، کاستن از هزینه های روان درمانی، بازپروری معلولین، غذای کودکان مدارس و نوع اینها استوار بود. تهاجمات با

وسعت و شتاب پیگیری شد، اقلام سهمگین صرفه جوئی ها در این حوزه ها به حساب تراستهای غول پیکر صنعتی، مالی سرریز گردید تا شاید فروش شط سودها، رونق طلائی انباشت را به دنبال آرد، اما نه فقط چنین نشد که هر سال از سال پیش بدتر گردید. متوسط نرخ رشد این دوره شش ساله ۲،۵ درصد شد، اما حتی همین رقم نه واقعی که فریب بود. بخش قابل توجهی از آنچه زیر نام «تولید ناخالص داخلی سالانه» گزارش شد، سهمی از کار پرداخت شده طبقه کارگر بود که پیش تر تحت عنوان هزینه تولید از کل فروش سالانه کسر شده و اینک از توده کارگر بازپس گرفته می شد. دولت سرمایه این سلاخی را در جدول تولید ناخالص سالانه ثبت و به نام رشد اقتصادی گزارش می کرد. این مسأله خاص سوئد نیست، در سراسر دنیای سرمایه داری رایج است. در اروپای غربی و شمالی بیشتر معمول است. دلیلش آنست که کارگران این ممالک به رغم تحمل طوفان از دست دادن آنها، باز هم قوت لایموتی برای سلاخی شدن مجدد داشتند در حالی که بخشهای دیگر طبقه کارگر جهانی به سیاق «صاحبخانه فقیر شعر سعدی» هیچ گاه همان معاش نازل را به چنگ نیاورده اند که سوژه تهاجمات بعدی سرمایه قرار گیرد. به جدول زیر نظر اندازیم.

نرخ رشد اقتصادی سوئد در فاصله سال های ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۲

سال	نرخ رشد	سال	نرخ رشد	سال	نرخ رشد
2009	- 4,3%	2010	6%	2011	3,2%
2012	- 5,6%	2013	1,2%	2014	2,7%
2015	4,5%	2016	2,1%	2017	2,6%
2018	2%	2019	2%	2020	-2,2%
2021	6,1%	2022	2,8%	2023

منبع. Ekonomifakta به نقل از مرکز آمار سوئد

اینکه مؤسسات آمارگیری سرمایه داری، برای محاسبه نرخ رشد اقتصادی سالانه چگونه عمل می کنند موضوع گفتگوی ما نیست، یک چیز روشن است. سرمایه ارزشی است

که از طریق تصاحب کار اضافی توده کارگر و تبدیل آن به سرمایه الحاقی می‌بالد. استثمار مشدد کارگر، افزایش حجم اضافه ارزشها، بالندگی هر چه افزونتر اضافه ارزش نسبی در پرتو صعود بارآوری کار، مؤلفه های هویتی رشد اقتصادی سالانه اند. فرایندی که زیر فشار پویه افت نرخ سود و وقوع بحران است. بعلاوه روند نمو سرمایه داری آماج کاهش اجتناب ناپذیر تاریخی ظرفیت سرمایه برای چالش افت نرخ سود و وقوع بحران می‌باشد. وقتی از رشد صحبت می‌کنیم باید همه مؤلفه ها را در نظر آریم، رشد سرمایه داری با آنکه ماهیتا متضمن تشدید استثمار طبقه کارگر، کهکشانی شدن اضافه ارزش ها، سنگین شدن بدون مهار کفه کار اضافی به زیان کار پرداخت شده توده های کارگر است اما باز هم تا زمانی رشد است که مبین افزایش سرمایه الحاقی سالانه، رشد تاریخی نیروهای تولیدی، فزونی حجم و نرخ اضافه ارزش نسبی، باشد، روشن است که سرمایه چوبدستی ایام کودکی اش را کنار نمی‌نهد و از بالابردن اضافه ارزش در شکل مطلقش فروگذار نمی‌کند. با همه اینها اگر نظام سرمایه داری در چنگال تضادهای سرکش سرشتی، از چالش افت نرخ سود و غلبه بر بحران عاجز است، اگر راه بقایش را صرفا در سلاخی معاش کارگران، تعطیل بیمارستانها، ویرانی مدارس، قفل زدن مراکز نگهداری معلولان، بالا بردن ساعات کار، کاهش اشتغال و توسعه بیکاری، نسل کشی حاصل گرسنه سازی انسانها ببیند، دیگر جایی برای گفتگوی رشد اقتصادی نیست، رشد حتی رشد اختاپوس سرمایه داری بالاخره باید رشد نیروهای مولده اجتماعی باشد، وقتی ضد آن است، وقتی فقط ویرانی، جنگ، هولوکاست، زلزله گرسنگی، تباهی محیط زیست حکم می‌راند، دیگر چه جای سخن از رشد است؟؟؟ در چنین شرائطی اضمحلال، فروپاشی، انحطاط است که جای رشد را گرفته است. به جدول بالا باز گردیم. ظاهرا ماجرا آنست که در بازه زمانی بالا، یک نرخ رشد ۱،۶٪ وجود داشته، اما به هیچ وجه چنین نیست. رقم ۱،۶٪ واقعیت ندارد، تولید ناخالص سالانه نیست. نتیجه سلاخی بهداشت، درمان، آموزش، امکانات رفاهی و اجتماعی کارگران است. پولی است که به

کار انجام یافته در سوئد هفت میلیارد و هفتاد و نه میلیون (7 079 000 000) ساعت بوده است، زمان کار در سال ۲۰۲۰ از مرز هفت میلیارد و هفتصد و بیست و ۷ میلیون (7 727 000 000) ساعت گذشته است. جامعه شاهد یک افزایش ۱۰ درصدی زمان کار، (۶۴۸ میلیون ساعت) بوده است. آیا در این مدت کارگران بیشتری استخدام شده اند؟! درصد شاغلان افزایش یافته!!، نرخ بیکاری رو به کاهش رفته است!! گزارش مرکز آمار سوئد حاکی است که در همین ۱۳ سال درصد بیکاران «سوئدی تبار» تقریباً ثابت مانده و نرخ بیکاری توده کارگر مهاجر ساکن کشور از ۱۲ درصد به بالای ۱۵٪ افزایش یافته است.

یک سؤال مهم در اینجا سرچشمه ۶۴۸ میلیون ساعت کار بیشتر سال ۲۰۲۳ در قیاس با ۲۰۰۷ است. پاسخش دشوار نیست. اکثریت کارگران سوئد در این سالها زیر فشار تنگدستی اولا - تن به اضافه کاریهای طولانی داده اند، ثانياً به طور «اختیاری»!! و دموکراتیک پس از رسیدن به سن بازنشستگی، حداقل دو سال تمام کار کرده اند!! کار کودکان و اضافه کاری زنان و مردان کارگر در خانه نیز لیست را تکمیل کرده است و رقم ۶۴۸ میلیون ساعات کار افزونتر اهدائی به سرمایه داران را پدید آورده است. وقتی از رشد و توسعه صحبت می کنیم، باید تأثیرات حاصل زمان کار انبوه تر، سلاخی لحظه، لحظه، معیشت، رفاه، سلامتی، نابودی محیط زیست انسانها را نیز به حساب آوریم. با احتساب این فاکتورها، آنچه در این ۱۳ ساله رخ داده است نه رشد که تازش و توفش بحران بوده است. بحرانی که به تازگی آغاز نشده، سالها است در شیرازه هستی سرمایه می چرخد، یک بخش مهم کار دولتها، انستیتوها و بنیادهای اختاپوسی برنامه ریزی نظام نیز آن شده است که آن را نقشه مند، به شیوه های گوناگون بر زندگی توده فروشنده نیروی کار سرشکن کنند. دولتها، تراست های غول پیکر صنعتی، مالی، این کار را شتابناک دنبال کرده اند، اما نه فقط از شدت بحران کاسته نشده که کوبنده تر از پیش گردیده است. نرخ بهره مصوب بانک مرکزی که زمانی در پویه کاهش، تا مرز

منفی پیش رفته بود!! قوس صعودی پیمود، پشت سر هم بالا رفت. از بیست و پنج صدم در صد (0,25%) در اوایل سال ۲۰۰۹ با افزایشی ۱۶۰۰ درصدی، یا ۱۶ برابری به بالای ۴٪ در دسامبر ۲۰۲۳ فوران کرد. بانک اعلام داشت که باید منتظر افزایش مجدد و مکرر آن باشیم. در اینجا توضیح کوتاهی لازم است. همه شکل‌های بهره از جمله بهره مصوب بانک مرکزی سوای بخشی از ارزش اضافی تولید شده توسط توده کارگر چیزی دیگر نیست. اینکه نرخ و میزانش در قیاس با سایر اجزاء اضافه ارزش چگونه است؟ موضوع بحث حاضر نیست اما چند نکته است که باید مورد توجه قرار گیرد. ترقی بهره بانکی علی‌الاصول با کاهش حجم و نرخ سودها همزمان است. یک دلیل مهم این جهتگیری معکوس آنست که افت نرخ سود عمومی و ظهور رخساره بحران، موجی از ورشکستگی لایه‌های پائین طبقه سرمایه‌دار را همراه دارد، پدیده‌ای که نیاز مبرم این بخش را به مفاصا حساب دیون خود مجبور می‌کند و برای رفع این نیاز، گرفتن وام از بانکها را الزامی می‌سازد. از این مهم‌تر، بحران عارضه اجتناب‌ناپذیر گرایش نزولی نرخ سود است و این دومی از ژرفنای تولید افراطی که ماهیتاً تولید افراطی سرمایه است بر می‌خیزد، بر همین پایه، افت نرخ سود و وقوع بحران با انسداد چشمگیر مجاری فروش، تلنبار ماندن کالاها، چه در عرصه مصارف معیشتی و چه به ویژه سامان یابی کالا - سرمایه‌ها، همراه است. کوه عظیمی از سرمایه در شکل کالا که قادر به فروش و تبدیل به سرمایه‌الحاقی نیست و غولهای صنعتی و مالی، دولت‌ها، در یک کلام سرمایه‌داران مالک آنها برای رفع مشکلات و تنگناهای چرخه بازتولید مجبور به دریافت وامهای سنگین هستند. این لیست طولانی است اما جمع‌بست بندهایش آن است که هر چه وقوع بحران بالفعل‌تر شود، هر چه بحران مستولی‌تر گردد، سیستم بانکی هر کشور، میدان تاخت و تاز گسترده‌تری برای بالا بردن نرخ بهره پیدا می‌کنند. این کارکرد سرشتی سرمایه است اما در شرائط روز، با توجه به نقش افسونگر دولت، ابعاد بسیار پیچیده و اثرگذاری به خود گرفته است. آنچه اینک در همه جای جهان، شاهد وقوع

انفجار آمیزش هستیم این است که دولت سرمایه به عنوان نماینده قدرت نامتناهی سرمایه اجتماعی هر کشور، چگونگی تحقق این فرایند را به نفع سرمایه، به نفع هر چه فاحش تر طبقه سرمایه دار و به زیان هر چه دهشتناک تر طبقه کارگر، به ویژه بخش های آسیب پذیرتر، فقیرتر این طبقه لباس اجرا می پوشاند.

بر اساس آنچه که در چند سطر اخیر تصریح شد، روند افت نرخ سودها و خروش بحرانها با رجوع گسترده مالکان صنایع، تاجران، بنگاهها، دولت ها به سیستم بانکی برای اخذ وام و خارج سازی موجودی بانکها، به هم آمیخته است. روندی که افزایش چشمگیر نرخ بهره را به دنبال می آورد. همزمان و همپیوند با همین فرایند، بخش چشمگیری از سرمایه اجتماعی نیز که در حال دگردیسی از شکل فعال درون کمانه تولید یا گردش به سرمایه مجازی است، بر حجم، سرعت و شدت استحاله خود می افزاید. بیشتر از پیش حالت مولد خود را ترک می گوید، اوراق سهام می گردد، قرضه دولتی می شود، نقش اعتبار احراز می کند، به صورت کوهی از سپرده ها در می آید، اوراق بهادار دیگر می شود، سرمایه بهره بر می گردد، خلاصه کنیم از شکل واقعی ارزش افزائی خود می میرد و مجازی می شود. این وضع تا زمان خروج سرمایه اجتماعی از بحران با جزر و مد، به سرعت خود ادامه می دهد و در این مدت از یک سو مایه افزایش بخش مجازی سرمایه می گردد و از سوی دیگر نرخ بهره را به صورت نسبی در مقابل نرخ سود، بالا می برد. با غروب بحران و طلوع رخساره رونق، همین بخش متورم سرمایه مجازی در شکل سرمایه استقراضی بانکها و بنگاههای مالی، راه ورود به حوزه انباشت صنعتی یا تبدیل به سرمایه بازرگانی را پیش می گیرند. شکل اعتبار و اوراق قرضه، سپرده، به هر حال شکل مجازی دارد اما به صورت سرمایه استقراضی، بهره بر و دارای ظرفیت تبدیل به وامهای بزرگ و کوچک، سرمایه بنگاههای صنعتی، تجاری می گردد، به طور مؤثر به رشد اعتلا کمک می نمایند. از این نقطه به بعد است که نرخ سودها رو به صعود می رود و نرخ بهره بالعکس قوس نزولی خود را آغاز می کند. به چرخه ارزش افزائی سرمایه

اجتماعی سوئد بازگردیم. در اینجا پروسه تلاش سرمایه ها، سرمایه داران و دولت سرمایه برای پشت سر نهادن بحران ۲۰۰۸ و آغاز دوره رونق، با سیر نزولی بهره بانکی پشتیبانی شد. بانک مرکزی سوئد با کسب استقلال و اختیارات بیشتر شروع به کاهش مستمر نرخ بهره ها کرد. با حمایت کل بورژوازی، راه خروج بهمن وار سرمایه استقرایی از بانکها به قلمروهای مختلف انباشت را هموار ساخت. نرخ بهره همان گونه که قبلا اشاره شد از بالاترین پله صعود، مطابق دستور دولت و طرح بانک مرکزی به سمت کاهش رفت. این روند شتاب گرفت، غول های عظیم الجثه صنعتی، مالی از این طریق و به یمن پشتیبانی نقشه مند دولت، کوهساری از سرمایه را در اختیار گرفتند که ظاهرا هیچ مالکیتی بر آنها نداشتند اما عملا نقش مالک تام اختیار کل این سرمایه استقرایی را بازی می کنند، در بهترین حالت بهره ای معادل 0,25% را پرداخت می کردند. همزمان حجم نجومی کمکهای بدون هیچ عوض از دولت سرمایه دریافت می نمودند تا به یمن آن از چنبره بحران خارج گردند. نمونه آن را در بازه زمانی توفش کرونا شاهد بودیم. دولت سوسیال دموکرات سرمایه در طول چند روز سیل وار صدها میلیارد دلار کرون سوئد از حاصل استثمار طبقه کارگر به حساب بنگاههای اختاپوسی سرمایه داری واریز نمود. در یک کلام کل این کارها انجام گرفت اما ذوق مستی سرمایه داران قادر به طنین افکنی عود شکسته و غیرقابل ترمیم سرمایه نشد. به همان دلیل روشنی که در جاهای مختلف و مناسبت های گوناگون تکرار کرده ایم. این شیوه تولید دیرزمانی است از ظرفیت بازتولید خود ساقط گردیده است. خروش طغیان آسای اقیانوس اضافه ارزشها توان آبیاری صحاری سوزان مالا مال از سرمایه اسیر استسقای سود را ندارد. نرخ انباشت فقط در چند قلمرو شروع به بالیدن نمود، بخشهای ساختمان، صنعت و حوزه موسوم به «خدمات» راه افتادن موج بهبود را گزارش کردند. وضع اولی از همه بهتر اعلام شد، سوئد در طول دهه های اخیر تا حدی افزایش جمعیت داشته است. نیاز به مسکن در حالت صعود بوده است. سرمایه داران با بهره گیری از اقلام نجومی سرمایه

های استقرازی بدون بهره یا با بهره های نازل در یک سو و نیروی کار متخصصی که بخش اعظم مزدشان توسط دولت سرمایه، از جیب میلیونها همزنجیر آنان پرداخت می شد، دست به احداث اماکن مسکونی یا مستغلات و تأسیسات مورد نیاز طبقه سرمایه دار زد. همزمان نهادهای مالی دولت از طریق پرداخت وامهای کم بهره به شاغلان فاقد خانه، بازار فروش خانه ها را داغ کرد. «ابر و باد و ...» سرمایه داری همه با هم بر وفق مراد صاحبان سرمایه چرخ خورد تا نجومی ترین سودها را راهی کیسه از آنها سازد. شبیه همین رویداد در صنعت و «خدمات» نیز رخ داد و بارقه های از بهبود نمایان گردید، اما این روند «دولت مستعجل» بود. در سال ۲۰۱۸ بخش ساختمان با سرعت دستخوش سقوط شد و متعاقب آن بخش صنعت و سپس «خدمات» آژیر رکود و بحران را به صدا در آورد. تولید ناخالص سالانه حتی با همان روایت از همه لحاظ جعلی اقتصاد سیاسی، باز هم رو به افت نهاد، اگر در نخستین سال پس از فروکش کرونا بخش ناچیزی از منحنی نزولی رشد، با تعبیر متعارف وارونه جبران شده بود مجدداً به همان نقطه حضيض پیشین بازگشت و در ۲۰۲۳ نسبت به سال قبل یک کاهش ۱،۴ درصدی را ثبت کرد. ارزش کل تولیدات (PVI) نیز ۱،۲ درصد تنزل نمود. حجم تولیدات صنعتی که از همان ۲۰۱۸ رو به افت نهاده بود تا سال ۲۰۲۰ بیش از ۴٪ سقوط کرد و میزان این سقوط در سالهای ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ از مرز ۱۰٪ گذشت. اوضاع روز به روز وخیم تر شد، این حدت با مؤلفه نوین و مهمی تکمیل گردید. طی بیش از سی و چند سال، از اواسط دهه هشتاد قرن بیستم به این سوی کل سلاح های دست بورژوازی برای چالش روند افت نرخ سود و غلبه بر بحرانها، در هجوم به معاش و امکانات رفاهی توده کارگر خلاصه می شد، شاید بتوان گفت که جایگزینی کارکرد قوانین درونی تشکیل قیمت بازار کالاها، با نقش بازی قاهر تراستهای صنعتی، مالی، نهادهای خاص دولتی از جمله بانک مرکزی، جزء معدود راهکارهایی بود که با ابعاد موحد دستور کار نشده بود. سرمایه این شمشیر کارساز را هم به ویژه با شروع جنگ اوکراین از نیام کشید، در یک

چشم به هم زدن بهای تمامی کالاها، رسماً بالای ۱۰٪، عملاً بیش از ۶۰٪ بالا رفت. افزایش طغیان آمیزی که تحققش نصف شدن قدرت خرید توده کارگر و بازگشت نیمی از کار پرداخت شده محقر آنان به حساب سود سرمایه داران بود. اهرم افزایش قیمت‌ها به این سیاق همواره، همه جا، تاریخاً مورد استفاده سرمایه داران و دولت سرمایه بوده است، در ممالکی مانند ایران کاربردش مستمر و ساعت به ساعت است اما حداقل در سوئد و حتی سایر کشورهای اروپای غربی و شمالی حتی در فروش سیل آسای بحرانه‌ها نیز به این شکل و در این سطح پیشینه نداشت. سرمایه‌گذاری در اختیار نمی‌دید.

تا اینجا به صورت بسیار موجز از وضعیت اقتصادی روز سوئد و شدت بحران در چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی گفتیم، آنچه در مورد سوئد گفته شد، در رابطه با کل کشورهای عضو اتحادیه اروپا حتی با وخامت و کوبندگی افزونتر مصداق دارد. انگلستان شاهد کاهش پی در پی نرخ سودها، سیر صعودی نرخ بهره‌های بانکی، کاهش ارزش تولیدات صنعتی سالانه، فوران فزاینده قیمت مایحتاج اولیه معیشتی و شدت روزافزون فقر توده‌های کارگر است. خروج از اتحادیه اروپا نه فقط بهبودی پدید نیآورده که بهای واردات را به گونه چشمگیری افزایش داده است، سیر تصاعدی ۵۶ درصدی بهای انرژی، هزینه تولید داخلی را وسیعاً بالا برده است، حتی در شرایط پیش از شروع جنگ اوکراین، پیچش موج بحران در شیرازه اقتصاد کشور از آلمان، فرانسه و برخی جوامع دیگر اروپائی بدتر بود، مطابق گزارش صندوق بین‌المللی پول وضع اقتصادی انگلیس طی سال ۲۰۲۳ از همه ممالک موسوم به گروه هفت، حتی از نوزده کشور دیگر گروه جی ۲۰ وخیم‌تر بوده است. همین چندی پیش «استلانتیس» ششمین غول عظیم صنعت خودروسازی دنیا و صدرنشین این قلمرو صنعتی در بریتانیا، به دولت هشدار داد که اگر ضربتی دست به کار گفتگو با اتحادیه اروپا برای تغییر برخی مفاد برگزیت و کمک به چالش بحران دامنگیر نشود، حداقل ۸۰۰ هزار کارگر تراست را بیکار خواهد

کرد. تعطیل صنایع در این سالها شکل روتین به خود گرفته است و این روند تا آنجا پیش رفته و تشدید شده است که دولت به عنوان نماد عالی اندیشه، تشخیص، تصمیم گیری، سیاستگذاری کل سرمایه اجتماعی، مستقل از شکل مالکیت سرمایه ها، ضمن بذل حداکثر مساعی، اختصاص صدها میلیارد پوند به سودآوری شرکت ها و خارج سازی آنها از ورطه بحران، قادر به گشایش معضل شمار کثیری از واحدهای صنعتی در حال ورشکستگی و خلع ید نگردیده است. بیکاری به ویژه در شکل موسوم به «پنهان» آن بیداد می کند، درصد بالائی از کودکان و خانواده های متعلق به لایه پائینی طبقه کارگر برای یافتن قوت لایموت روزانه خود مجبور به بستن صف در مقابل «دارالایتام ها» سقاخانه ها و بنیادهای اطعام مساکین می باشند.

وضعیت آلمان از سوئد بدتر و از انگلیس بهتر نیست. حجم تولید ناخالص سالانه کشور که در سال ۱۹۹۵ بالغ بر ۱۸۴۸ میلیارد یورو بوده است در طول ۱۱ سال، با پشت سر نهادن پاره ای افت و خیزها در ۲۰۰۵ به رقم ۲۲۲۴ میلیارد یورو افزایش یافته است. نرخ رشدی که میانگینش زیر ۱٪ است. بحران ۲۰۰۸ همین رشد حلزونی را به ورطه توقف راند. نتیجه شش سال چالش بحران در سال ۲۰۱۴ با رقم ۳۸۸۴ میلیارد یورو گزارش شد اما در سال بعد به ۳۳۵۶ میلیارد سقوط کرد. تمامی نکاتی که قبلا در مورد بازگونی داده های آماری رشد اقتصادی در رابطه با سوئد گفتیم در باره آلمان و کل جهان سرمایه داری صدق می کند. آنچه زیر نام رشد و توسعه گزارش می گردد، در بخش مهمی از خود باز پس گیری بخشی از کار پرداخت شده طبقه کارگر و ثبت آن در جدول تولید ناخالص سالانه است. برچیدن مدرسه ها، کاهش شمار معلمان، تعطیل بیمارستانها، اخراج پرستاران و پزشکان، بمباران آموزش، درمان، ویرانه نمودن مراکز نگهداری معلولان و مصدومان، افزایش سرطانی قیمت ها، بالا بردن نرخ بهره وامهای مسکن و در کلیه این موارد سلاخی معیشت کارگران مسلما برای سرمایه «افزایش درآمد» سالانه است اما این افزایش حتی با ملاکهای سنجش خود سرمایه نیز گواه رشد

و انکشاف افزون تر «تولید ناخالص داخلی» نمی باشد. سیل ارزشهای نوین حاصل کار و استثمار توده های کارگر در طغیان است اما جهان از سرمایه اشباع است. نرخ انباشت در مقیاس جهانی از نرخ تولید ارزش اضافی پیشی گرفته است. موج بحران کوبنده و غیرقابل مهار است. سیر صعودی برق آسای نرخ اضافه ارزش ها، قادر به چالش افت بهمین وار نرخ سودها نیست. سلاخی بدون تعطیل و توقف کل هست و نیست ۶ میلیارد نفوس طبقه کارگر جهانی یگانه راه بقای زلزله زده سرمایه داری است. فرانسه از آلمان بدتر، ایتالیا، اسپانیا، یونان و جاهای دیگر در شرائط باز هم وخیم تری قرار دارند.

ریشه جنگ طلبی ها اینجا است. دیری است که بلوک بندی غربی سرمایه داری با سردمداری و پیشاهنگی امریکا، دنیا را از جنگ جنگ! جهان به سمت جنگ می رود! باید از شروع جنگ دوری جست!! دیگران جنگ افروز و ما بیرق صلح حمل می کنیم!! آکنده است. «جنگ سرد» جهانگیری که در درون خود قدم به قدم، آتشفشانهای مشتعل دارد، از جنس جنگ سرد بعد از جنگ امپریالیستی دوم است اما به لحاظ شدت، وسعت، حجم چاشنی انفجار، آمادگی احتراق، قدرت ویرانگری با سلف خود قابل قیاس نیست، هزاران بار فاجعه آمیزتر است. اولی پدیده سرمایه داری بعد از جنگ باز تقسیم دنیا، خالی شده از حجم کهکشانی سرمایه ها، فراجهبیده از طوفان بحرانها، با چشم انداز طلائی گشایش قلمروهای گسترده انباشت و لشکر چند میلیاردی بردگان مزدی ارزان بها بود. دومی پشت کوه بن بست ها، در جهان اشباع از سرمایه، شاهد طغیان توفنده ترین بحرانها، زیر فشار سقوط تاریخی بی سابقه و مستمرا فزاینده نرخ سودها، با کورترین و تاریک ترین افق برون رفت است. تار و پود جنگ سرد اول الگوپردازیهای متفاوت برای استمرار موجودیت و بقای سرمایه داری بود، مصالح، سلولها و یاخته های دومی به تمام و کمال، اقتصادی و باز هم اقتصادی است.

در یک سوی جنگ سرد نوین امریکا و اتحادیه اروپا ایستاده اند. دو قاره ای که به طور حیرت انگیزی از سرمایه اشباع هستند. اگر از چند کشور اروپای شرقی چشم پوشیم،

متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در هر دو قاره، بسیار بالا است. هزینه تولید کالاها در هر دو بخش تولید وسائل تولید و تولید وسائل مصرف خیره کننده است و این هزینه ها با سرعت در حال صعود است. میانگین بهای ماهانه بازتولید نیروی کار در اروپا شاید ۲۵۰۰ دلار، در امریکا کمتر از ۲۰۰۰ دلار است. در سوی دیگر این بلوک بندی چین، هند، روسیه و مانند آنها قرار دارند. در این جا تا همین چند دهه پیش نه فقط رخساره ای از اشباع قابل رؤیت نبود که چشم اندازی رویائی برای صدور کهکشانی سرمایه برآورد می شد. متوسط ترکیب آلی سرمایه به رغم پیشرفت حیرت انگیز بارآوری کار باز هم در قیاس با قطب نخست پائین و گاه ناچیز است. هزینه تولید کالاها و کالا - سرمایه ها، هزینه بازتولید سرمایه اجتماعی در این قطب قابل قیاس با بلوک بندی اول نیست. قطب اول ظرفیت بالانس میان سیر تصاعدی بارآوری کار در یک سو و استثمار شمار هر چه کثیرتر بردگان مزدی بی بها در سوی دیگر را به میزان زیادی از دست هشته است، قطب دوم، به صورت اخص چین و هند همچنان در سطحی بالا این ظرفیت را دارا هستند. مناسبات و مخاصمات دو قطب تا اواخر سده پیش به صورت زمینی و از زیج نگاه سرمایه حالت امروز را نداشت. در آن زمان نه فقط هند که بیشتر از آن چین، نه فقط برزیل، ویتنام و برخی ممالک امریکای لاتین که حتی روسیه حوزه ای برای صدور انبوه تر سرمایه های قطب نخست و لاجرم چشمه ای خروشان برای پمپاژ اضافه ارزش ها به سوی این بلوک بود. آنچه امروز جهان خیره آن است وضعی بسیار متفاوت است هر چند به حالت معکوس در نیامده است. در طول سه دهه اخیر سرمایه های چینی هستند که بازار پیش ریز تولید و تجارت امریکا را تسخیر کرده اند. کالا - سرمایه های کهکشانی چین است که چرخه تولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ممالک اتحادیه اروپا و انگلیس را چنگ انداخته و در میان پنجه های خود فشار می دهد. ریشه جنگ سرد روز اینجا است، سرمایه داری در شرائطی که تاریخا و بین المللی قادر به بازتولید خود نیست. در برهه ای از تاریخ هستی خود که هیچ روزنه ای برای پیشی

گیری متعارف نرخ اضافه ارزش ها از نرخ انباشت در پیش روی نمی بیند. در زمانی که چین نیز با سرعت به سمت احراز وضع بلوک اقتصادی نخست می رود، به گونه ناگزیری در آستانه اشتعال جنگ بازتقسیم اضافه ارزش ها است. جنگی که هر روز بیش تر از روز پیش آژیر وقوع می کشد. قطب ها، دولت ها، بلوک ها، سرمایه اجتماعی کشورها قادر به فرار از آن نیستند، عجلالتا و شاید تا مدتها سرد است اما هر گوشه اش آبدستن فاجعه بارترین جنگهای گرم و بشریت سوز حتی در مقیاس جهانی است. آیا به جنگی شبیه جنگهای اول و دوم جهانی یا موخس تر از آنها منتهی خواهد شد؟ احتمالش کم نیست. تناقضات مشتعل سرمایه بین المللی در این راستا می تازد، اما یک چیز می تواند مانع تبدیل آن به جنگی سراسری و نابودگر شود یا وقوع انفجارش را به تأخیر اندازد. خود جنگ نقش ضد جنگ پیدا کرده است. جنگ عالمگیر به سیاق دو جنگ امپریالیستی پیشین هیچ چیز از جهان باقی نخواهد گذاشت. شاید همین عجلالتا یگانه ضامن ایستائی ماشه است. این عامل می تواند سالها و شاید برای همیشه سد راه جنگ اتمی بلوک بندیها، دولت ها گردد اما فقط به این صورت که جنگ مستمرا از نقطه ای به نقطه دیگر زبانه کشد، پیش از آن که در منطقه ای فروکش کند در منطقه دیگر شعله افروزد، طبقه کارگر بین المللی را در میان شراره های خود خاکستر سازد، بر سر راه استخوان بندی، آگاهی و صف آرائی طبقاتی کارگران سد بندد، سلاح دست طبقه سرمایه دار و دولتها برای سرشکن سازی کل هزینه های چالش افت نرخ سود، غرامتهای بحران، کل هزینه های جنگ افروزی، بودجه های کپکشانای انباشتن زرادخانه ها از اشکال سلاح کشتار جمعی، بر سفره خالی و بی نان میلیاردها کارگر سکنه زمین شود. ریشه جنگ، جنگ اینجاست. جنگ سرد قرن بیستمی با سقوط اردوگاه، به گونه ای تهاجمی تر و در آمیزه ای از سرد و گرم در مقیاس جهانی دنبال شد، گسترش سرطانی ناتو را کلید زد. جنگ گرم بالکان را زائید و دهها میلیون کارگر اروپای مرکزی را برده مجبور به کشتار همدیگر در میدان مصاف بخشهای مختلف بورژوازی جهانی و بورژوازی

صرب، بوسنی، کرواسی، کوسوو ساخت. جنگهای خلیج، افغانستان، عراق را شعله ور نمود و توده های کارگر این بخش دنیا را سهمگین تر از پیش، عمله زبون، گرسنه و مقهور مناقشات سهم طلبانه بورژوازی کشورها و دنیا کرد، جنگ لیبی را متولد نمود و بر هست و نیست توده کارگر این حوزه از شمال افریقا آتش زد. تایوان را در زمره داغ ترین و مشتعل ترین کانون های مناقشات روز ساخت. شرق آسیا را به لحاظ ابعاد تلاطم و جنگ خیزی از غرب آن انفجارآمیزتر کرد. جنگ روسیه و اوکراین را در پی آورد و کارگران دو کشور را هیزم خشک کوره های سهم خواهی ها ساخت. ورود فنلاند به ناتو را دامن زد، عضویت سوئد در این پیمان مخوف مسلح را جامه عمل پوشاند و اینک نیز بر گرده هر کودک سوئدی رعشه جنگ انداخته است. جنگ بازتقسیم اضافه ارزش ها همیشه جریان داشته است. اما این جنگ سرد و گرم به تبعیت از تمامی تناقضات سرشتی پرخروش سرمایه، با سرکشی نیرومند و افسانه ای غولهای چین، هند، ممالک دیگر قهرا و اجتناب ناپذیر، فاز کاملا متمایزی از اشتعال و انفجارآمیزی را احراز کرده است. درجه اشباع جهان از سرمایه، به هیچ وجه قابل قیاس با سی سال حتی ۲۰ سال پیش نیست. حجم سرمایه در گردش جهان در همین ۳۰ سال ۳ برابر شده و از رقم کمتر از ۴۰۰ تریلیون به بالای ۱۳۰۰ تریلیون دلار رسیده است. بارآوری کار چندین برابر افزایش یافته است و این در حالی است که برخلاف انگاره های عمیقا پوشالی جماعت منادی «پایان عصر کار» و آغاز دوران «هوش مصنوعی» حتی در رفیع ترین قله های پیشرفت صنعت و تکنولوژی اطلاعاتی، باز هم حجم زمان کار انجام گرفته توسط توده های کارگر مسیر اوج پیموده است. به جدول زیر نگاه کنید.

تغییرات زمان کار در سوئد در فاصله ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۲ واحد محاسبه: ساعت

سال	بخش خصوصی	بخش دولتی	مجموع زمان کار
1980	4 515 000 000	1 852 000 000	6 367 000 000
2000	4 891 000 000	1 936 000 000	6 827 000 000
2008	5 182 000 000	2 008 000 000	7 190 000 000
2015	5 450 000 000	2 092 000 000	7 542 000 000
2022	5 872 000 000	2 245 000 000	8 117 000 000

منبع: مرکز آمار سوئد

پیشی گیری نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش، پدیده همیشه حاضر و جاری، تاریخاً غیرقابل بازگشت کل سرمایه جهانی مستقل از کوه تفاوت‌های مربوط به درجه بارآوری کار یا ترکیب آلی بخشهای آن شده است. آنچه جوهر، محتوا، موضوعیت، جهتگیری و افت و خیز رخداد‌های روز دنیا را تعیین می کند اساساً و بیش از هر چیز از دل این وضعیت، از ورود سرمایه داری به این فاز از انفجار آمیزی و انحطاط زلزله زای تاریخی نشأت می گیرد. ما شاهد استیلای وضعی هستیم که بشریت عصر زیر تازیانه دو جنگ ویرانگر عالمگیر در حال سقوط کامل از هستی است. اول جنگ سرمایه یا نظام بردگی مزدی علیه انسان با هدف مشخص و ماهوی سنگین سازی هر چه نامتناهی تر کفه کار پرداخت نشده طبقه کارگر و سبک سازی بازم هر چه نامتناهی تر کار لازم یا پرداخت شده این طبقه، جنگی که هر دقیقه شعله هایش سرکش تر، سوزان تر و هلاکت‌بارتر می گردد، دوم جنگ قطب‌ها، دولت‌ها و بخش‌های مختلف بورژوازی جهانی بر سر باز تقسیم اضافه ارزش‌های حاصل استثمار پرولتاریای بین‌المللی که این نیز با همان شدت، وسعت، سرکشی و اشتعال پیش می تازد. هر دو جنگ نیاز قهری بازتولید و بقای سرمایه داری هستند، ریال به ریال هزینه هر دو جنگ را چند میلیارد کارگر سکنه جهان می پردازند. طبقه سرمایه دار و دولت‌های سرمایه داری دنیا از تمامی مجاری ممکن برای سرشکن سازی این هزینه‌ها بر سفره خالی توده‌های کارگر دنیا بهره می گیرند. زیر آژیر «جنگ، جنگ» هزینه‌های نظامی را کهکشانی می سازند، در همین

چند ماه اخیر دولت آلمان صد میلیارد دلار بر بودجه جنگ افروزی خود افزوده است. فرانسه و انگلیس مشابه همین کار را انجام داده اند، ناتو بودجه سال خود را به ۲ تریلیون و چندین میلیارد دلار افزایش داده است. سوئد هزینه نظامی خود را از یک و دو دهم درصد تولید ناخالص سالانه به دو درصد رسانده است. چین برای چالش نابرابری زرادخانه های تسلیحاتی و هزینه های جنگی خود با امریکا به رقابتی هول انگیز روی آورده است. روسیه بودجه نظامی اش را تا ۶۸٪ بالا برده و بودجه نظامی امریکا برای سال جاری بر ساحل ۸۸۶ میلیارد دلار لنگر انداخته است. حکم سرمایه است که توده های کارگر باید کل این هزینه ها را با کاستن از خوراک و پوشاک، دارو، درمان و مایحتاج اولیه حیاتی خود پرداخت نمایند. آن ها باید از یک سو آماج تحمل سلاخی مستمر خویش توسط سرمایه داران و دولت ها باشند، از سوی دیگر کل هزینه رقابت ها و جنگ افروزی های وحوش بورژوازی بر سر بازتقسیم اضافه ارزش ها را نیز تقبل نمایند. در همان حال عمده مطیع، زبون و منقاد سهم خواهیهای جنگ افروزانه این وحوش شوند. توده های کارگر دنیا اگر بناست خاکستر زبون و ذلیل این جنگ های ویرانگر جنایت آمیز نشوند فقط یک راه دارند. اینکه میدان جنگ سومی را بگشایند. پرچم کارزار واقعی طبقاتی و ضد سرمایه داری افرازند. وارد آوردگاه آگاه ضد بردگی مزدی شوند. دست در دست هم نهند و یک قدرت متحد، مشکل، شورائی و ضد سرمایه گردند. تاریخ آنها را بیش از هر زمان دیگری بر سر دو راهی میان فرسودن لای چرخ جنگهای سرمایه یا جنگ رهائی آفرین طبقاتی خود علیه سرمایه داری قرار داده و مجبور به انتخاب کرده است.

اسرائیل آفریده سرمایه، رهائی فلسطین امر عاجل کارگران دنیا است.

دوم ماه مه ۲۰۲۴

جاده طولانی منتهی به تأسیس دولت اسرائیل توسط بورژوازی یهود و حمایت فعال اقتصادی، سیاسی، میلیتاریستی، ایدئولوژیک عظیم ترین قطبهای شریک و رقیب سرمایه جهانی مهندسی شد و لباس اجرا پوشید. دروغی بی شرمانه و بزرگ است که این سرمایه داران یا شرکای جهانی آنان، گویا زخم کهنه بی خانمانی «قوم یهود» بر جگر داشتند!! و می خواستند چند میلیون یهودی آواره دنیا را صاحب کشور گردانند!! آنها به تنها چیزی که نمی اندیشیدند، آن را شایسته اندیشیدن نمی دیدند، همین آوارگی، ستمکشی میلیونها «یهودی» یا هر عده نفرین شده دیگر دنیای روز بود. در این گذر باید تکلیف چند نکته مهم را روشن ساخت.

۱ - در سخن از طبقه سرمایه دار، یا لایه معینی از این طبقه، با پسوند اعتقادی «یهودی»، نباید کل حواس را به صاحبان چند غول عظیم مالی، صنعتی، تجاری، حمل و نقل یا نوع اینها دوخت. نقش بازی سایر بخش های طبقه از جمله بزرگ دانشمندان!!، علم سالاران!!، اقتصاددانان، سیاستمداران، نظریه آفرینان، جامعه شناسان، روانکاوان، مورخان و زنجیره ممتد این جماعت را هم باید با تمامی اهمیت، ظرفیت و ابعاد اثرگذاری مطمح نظر داشت. بورژوازی در درون خود تقسیم کار ارگانیک نامکتوبی دارد که سهم بخش اخیر در برنامه ریزی، سیاستگذاری، تدبیر بقای سرمایه داری و تحمیل این نظام بر کرده کارگران دنیا، از ارتش، پلیس، دستگاههای اطلاعاتی و قوای سرکوبش هم سبانه تر و رعب انگیزتر است.

۲ - تاریخ تکامل جوامع انسانی، تاریخ مبارزه طبقاتی است. در همین راستا سرچشمه وقوع مناقشات مهم زندگی بشر را هم باید در فرایند تولید، بازتولید هستی مادی، فکری و کارزار طبقات کاوید. یک جلوه درس آموز این سخن مارکس که «آگاهی، هستی اجتماعی را نمی آفریند، دومی است که اولی را می سازد» این است که تاریخ نمی تواند تاریخ جنگهای آئینی، ایدئولوژیک باشد. شریعت ها نیستند که آتش نسل کشی و جنگ را می افروزند، بالعکس، طبقات اجتماعی متضاد هستند که اهداف، انتظارات، تعارضات خود را بیان اندیشوار می کنند. طبقه مسلط هر دوره است که خواست ها، منافع، امیال، چشم اندازهای استیلای خود را لباس آئین می پوشاند، ریخته گری ایدئولوژیک می کند، وسیله تخدیر، تسخیر، انجماد افکار انسان ها می نماید، توده های انسانی منحل در باورهای خرافی را پیاده نظم ارتش جنگ افروز و نسل کش خود برای سهم کپکشانای تر در مالکیت ها، ثروت ها، حاکمیت ها، قدرت ها می گرداند.

۳ - تقسیم بندی رخدادهای تاریخی بر پایه معیارهای عقیدتی، قومی مثلاً «آوارگی یهودیان»، «جنگ شیعه و سنی»، «جدال مدرنیسم و سنت»، «یهودستیزی» سوای تلاش آگاهانه گمراه ساز برای مسخ واقعیت ها و کشیدن پرده روی ریشه واقعی رویدادها هیچ چیز دیگر نیست. سکنه زمین به مُشتی یهودی، مسیحی، مسلمان، بودائی، آسیائی، اروپائی، افریقائی، کرد، ترک، فارس، عرب، تقسیم نمی شوند. این سخن که ۶ میلیون یهودی در کوره های آدم سوزی آشویتس خاکستر شدند، با فرض صحت مطلق گزاره، بازهم کمال فریبکاری، دروغ و شستشوی شعور انسانها است. خاکسترشدگان آشویتس و کوره های آدم سوزی دیگر، قبل از یهودی بودن انسان بودند، به حکم انسان بودنشان بار تعلق طبقاتی بر دوش می کشیدند، بخش غالب آنها را کارگران ۲۰ کشور مختلف دنیا تشکیل می دادند. کارگرانی که در میان شعله های سرکش جنگ دولت ها، قطبها، اردوگاههای سرمایه داری بر سر تقسیم اقتصادی جهان، تقسیم سهام سود، مالکیت، انباشت و حاکمیت سرمایه خاکستر شدند. درصد ناچیزی هم چه بسا عناصر این یا آن

لایه طبقه سرمایه دار بودند که در همین جنگ سود و سرمایه و قدرت، مغلوب رقبای طبقاتی خود شده و طعمه آتش کوره ها گردیدند. آنچه فاقد موضوعیت بود و هیچ نقشی بازی نمی نمود، یهودیت، قومیت، دین و آئین این ۶ میلیون بود.

۴ - مجادلات گروهها و لایه های موسوم به «یهودیان» با اقشار و نیروهای دیگر اجتماعی در دوره های گذشته تاریخ، اولاً از فرایند جدال طبقات متضاد و مناقشات مسالمت آمیز یا آکنده از خشونت درون طبقه مسلط آن اعصار قابل تفکیک نیست، ثانیاً پیوند زدن آن رویدادها با فرایند کنکرت، برنامه ریزیها، نقشه عملها و سناریوپردازیهای دستور کار بورژوازی جهانی در فاصله میان سالهای پیش از شروع جنگ امپریالیستی اول تا تأسیس دولت اسرائیل، کاری اشتباه و گمراه کننده است. وارد متن ماجرا گردیم.

توسعه اولیه اقتصاد کالائی و کالا شدن فراورده های کار بشر، بالندگی برده داری را دامن زد، مناسبات اجتماعی جدید، با گذشت زمان، در پاره ای مناطق مساعد دنیای روز، بیشتر از همه روم باستان، هر دو ساحل شمالی و جنوبی مدیترانه، ایران هخامنشی، مصر، بین النهرین و جاهای مشابه، نقش تولید و روابط اجتماعی مسلط را احراز کرد. روند مورد گفتگو یا بسط فزاینده تولید کالائی فقط بردگان و برده داران را پدید نیاورد، سرمایه را هم در شکلهای اولیه ماقبل سرمایه داری آن، سرمایه های ربائی، تجاری زائید، همزمان در حوزه اندیشه، باور، خرافه، سنت، اخلاق، فرهنگ، الهیات به عنوان اجزاء همگن و همپیوند تولید مادی و معاش روز به اندازه کافی زاد و ولد نمود، از جمله یهودیت را متولد ساخت. هیچ بی دلیل نیست که نخستین سرمایه داران تاریخ را یهودیان تشکیل می دادند. شکل سرمایه همان گونه که تصریح شد ربائی یا تجاری پیشین بود و جماعت سرمایه دار نیز قهراً و طبیعتاً صاحبان همین نوع سرمایه ها بودند. تاریخ پیش تاخت، اقتصاد کالائی خروشان تر از پیش گسترش یافت. نظام برده داری اسیر تضادهای سرکش سرشتی گردید، فرایندی که مالکیت ارضی را منزلت بخشید، زمین داری، کشاورزی، داشتن احشام راه ثروت اندوزی و کسب قدرت شد. دهقانان

بالیدند، بردگان جای خود را به رعایا، سروها دادند. سرواژ و فئودالیسم تاخت تا مناسبات مسلط اجتماعی گردد. شکل تولید جدید و مراودات اقتصادی در حال استیلا، دنیای افکار، فلسفه ها، ارزشهای اخلاقی، نظریات، ایدئولوژی ها، باورهای دینی خود را هم به فضای زندگی بشر پمپاژ نمود، از جمله مسیحیت و سپس شعبه های آن را لباس شریعت حاکم پوشاند. طبقه در حال استیلا یا مستولی جدید به ویژه در شروع کار با سرمایه داران رباخوار و تاجر، میانه دوستانه ای نداشت. بخش چشمگیری از آنچه زالووار، از طریق استثمار وحشیانه رعایا و دهقانان به چنگ می آورد، تسلیم رباخوران و تاجر می نمود، برای تأمین هزینه سنگین و سرسام آور کاخهای قدرت، حکومت، مخارج لشکرکشیها، عیش، عشرت و ولخرجی ها، نیازمند دریافت وام با بهره های گزاف از صاحبان سرمایه ربائی بودند، قدرت، مکنث، زیادت طلبی این جماعت را بر نمی تافتند، توسل به زور علیه آنها را چاره کار می دیدند. اهرمهای لازم را در اختیار داشتند، خود را مسیحی می دانستند. سلسله جلیله کشیشان، اربابان جهان مطاع کلیساها را شریک و هم سفره خود می یافتند، به توپخانه تفتان فتوا، انتقام از صلیب کشیدن مسیح مجهز بودند. از اینها مهم تر، توده رعیت و سرو کشورها هم مغزآویز مسیحیت بودند، نیروی عظیمی که زیر فشار فرساینده و خردکننده سرمایه داران رباخوار یهودی آئین قرار داشت، فقط اربابان فئودال با سفاکی و قساوت تمام شیره جاننش را نمی مکیدند، رباخوران معروف به یهودی هم آخرین لقمه نان و بازمانده استثمار دهشت زای ارباب فئودال را از دهان کودک معصوم او می ربود. اینان که از همه اشکال استثمار، ستمکشی عاصی بودند، از اینکه بمب قهر خود را بر سر سرمایه داران رباخوار فرو ریزند دریغ نداشتند. تضاد سرکشی که به فئودالها فرصت می داد تا با یک تیر دو هدف زنند. اولاً: از فشار خشم استثمارشوندگان سرو بر خویش بکاهند، ثانیاً: تمام ظرفیت اعتراض و قدرت پیکار این توده وسیع را سلاح تسویه حساب با شرکای رباخوار کنند. نیروی طبقه ای را که باید علیه اساس موجودیت سرواژ، کل استثمارگران فئودال، اشراف زمیندار و

سرمایه داران رباخوار می جنگید، از استثمارستیزی طبقاتی، تهی کنند. ساز و برگ بقای حاکمیت خود سازند، وسیله راه اندازی جنگهای مسیحی - یهودی کنند. از این طریق سناریوی مجعول «یهودستیزی» آفرینند!! آن را دستمایه اشتعال نسل کشی، جنگهای خونین میان استثمارشوندگان عاصی سرو مبتلا به «یهودیت» و «مسیحیت» بنمایند!! از آن سلاح مسمومی سازند که طبقه مسلط دوره های بعد نیز همراه همه سلاحهای دیگر برای شستشوی مغزی شرارت آمیز انسانها به کار گیرد و مورد بیشترین بهره برداریها قرار دهد. آنچه زیر نام «یهودستیزی» به تاریخ راه یافت، شاخ و برگ کشید، تکرار شد، ماشین مهندسی افکار توده های عاصی توسط طبقات مسلط و حاکم گردید، نسل کشی ها را دامن زد، از این جنس بود. در ریشه و بنیاد خود، ربطی به دین و تعصبات مذهبی نداشت، آئین ها، شریعت ها، خرافه های آسمانی، زمینی همگی نقش ساز و کار، حربه، تسلیحات را بازی کردند، یکایک اینها از ژرفنای مناسبات اقتصادی مستولی پمپاژ شدند، مسیحیت و یهودیت نبود که به جان هم می افتاد، سرمایه داران یهود و زمین داران فئودال بودند که بر سر مالکیت، قدرت، سهم هر چه افزون تر در استثمار مولدین مستقیم هر دوره، آتش جنگ دینی می افروختند و توده های عظیم استثمارشونده و نفرین شده تاریخ را میان شعله های آن خاکستر می کردند.

توضیح واضحات است که ریشه استثمار، ستمکشی، فرودستی، نسل کشی، بی خانمانی، فقر، گرسنگی گذشته و حال بشر، در شکل تولید و مناسبات اقتصادی - اجتماعی مسلط بوده است. یهودیت، عیسویت، اسلام، هر مذهب، مسلک دیگر، صرفا نقش سلاح سمی استثمارگران برای درهم کوبیدن شعور، اراده، آگاهی، پیکار استثمارشوندگان و فرودستان را بازی نموده اند. سناریوی پرغوغای «یهودستیزی»، «آوارگی تاریخی قوم یهود»، «قتل عام متوالی یهودیان» نیز در زمره این سلاحها بود. سلاحی که به گونه ای خاص به مناسبتی ویژه، در یک بازه زمانی معین، در سالهای پیش از شروع جنگ امپریالیستی اول به کار گرفته شد تا پروسه تشکیل دولت اسرائیل را با افق، اهداف،

راهبردها، راهکارها، نقشه عملهای حسابشده حاکمان روز سرمایه داری به سرمنزل مقصود رساند. اجماع بی نیاز از تفاهمنامه رسمی، دولتها، گولهای مالی و صنعتی، نظریه پردازان، جامعه شناسان، حقوقدانان، مورخان و متفکران شریک و رقیب بورژوازی، نیاز شروع این فرایند مالمال از وحشت بود. بحث مطلقاً بر سر نفی یا تقلیل حقیقت کشتار، قتل عام، بی خانمانی، ستمکشی، در خون غلطیدن توده عظیم انسانی موسوم به «یهودی» در دوره های مختلف تاریخ نیست. کل اینها تا جائی که به بردگان، دهقانان، رعایا، کارگران اسیر خرافه های مسموم یهودی گری مربوط است، مسلماً حقیقت دارد. صدها بار بیشتر، سهمگین تر از گفته ها و نوشته ها، رخ داده است، در این شکی نیست، فاجعه آن است که بورژوازی همه چیز را وارونه القاء می کند تا در راستای تحقق اهداف شوم ضدانسانی خود به کار گیرد. در بحث مشخص ما، مقدم بر هر چیز قتل عام، ستمکشی، آوارگی انسانهای واقعی با تعلقات طبقاتی معین برده، دهقان، کارگر را مهر مصیبت عظمای «قوم یهود»!!، کشتار «یهودیان»!! کوید. بر این حقیقت عریان پرده پولادین انداخت که برده دار، زمین دار، رباخوار، تاجر و سرمایه دار «یهود» نیز به اندازه همتایان طبقاتی خود با هر مذهب و آئین دیگر، شریک مستقیم حاصل استثمار یا کل نسل کشی، بی خانمانی و سیه روزی «هم دینان» نفرین شده خود و همه نفرین شدگان دیگر بوده است. کل واقعیت های مادی تاریخ و حقایق زندگی بشر را وارونه نمودند تا از درون آن ملاط و مصالح لازم برای سناریوی تأسیس اسرائیل را جعل کنند. آنها به این کار نیاز مبرم تاریخی داشتند. در اوایل سده نوزدهم، به عنوان نخستین کوششها، دو تشکل جداگانه، با نامهای «انجمن کتاب مقدس» و «کانون فلسطین»، در «بریتانیا»، جائی که تا آن روز، ستاد نسخه پیچی مخوف ترین طرحهای توسعه امپریالیستی سرمایه داری بود، اعلام موجودیت کردند. انجمن دوم پس از مدتی، حاصل تبعات استراتژیک خود را در یک شعار مشخص تلخیص نمود. این شعار که: «هیچ کشور یا نقطه دیگر دنیا به اندازه فلسطین برای ما دارای اهمیت نیست. هیچ سرزمینی تا این حد شایسته

شناسائی و تشریح نمی باشد» در ۱۸۶۵ تشکیل دیگری تحت عنوان «صندوق پژوهش فلسطین» پدید آمد، مؤسسه اخیر دست به کار عضوگیری سرمایه داران، صاحبانظران، دانشگاهیان، شخصیت های ذینفوذ و سرشناس، صاحبان غولهای مالی و صنعتی شد. طیف همجوشی از بورژوازی که تحکیم موقعیت، گسترش مرزهای مالکیت، سهم مطلوب سود و حاکمیت خود را در گرو تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین یا هر نقطه دیگر می دید. به اندازه کافی با فلسفه ها، سیاست ها، ایدئولوژی ها، مسائل استراتژیک روز جهان آشنائی داشت، قومیت و مذهب را دستاویز مناسبی برای ائتلاف نامیمون ضد انسانی خود در یک سو و سلاحی نیرومند برای مهندسی افکار توده عاصی سلاخی شده به بهانه باور به «یهودیت» در سوی دیگر می یافت. همه اینها را به اندازه کافی حفظ بود. «صهیونیسم» به عنوان یک جنبش ارتجاعی انسان ستیزانه، در همین جا، همین کانون یا صندوق پژوهشی!! بنیانگذاری گردید. «تئودور هرتزل»، «ولتو پینکسر» از جمله سلسله جنابان این ائتلاف فاشیستی بورژوازی بودند. در آن روزها در متن شرایط تاریخی بالا، لایه سرمایه دار رقیق القلب داغدار بی خانمانی تاریخی «قوم یهود»!! به لحاظ کهکشانی بودن حجم سرمایه ها، آسمانخراشی کوه سودها، از تمامی قشرهای دیگر رقیب سبقت بسته و صدرنشین بود. غول عظیم الجثه صنعتی، مالی «روتشیلد» در آلمان چرخه تولید و ارزش افزائی بسیاری از ممالک اروپائی را کنترل می کرد و در سیطره سیادت، برنامه ریزی، سیاستگذاری خود داشت. مالکان و مدیران شاخه ها، شعبات اتریشی آن، همگی مدال های ویژه اشرافیت بر دوش داشتند، در لندن مالک عظیم ترین بانکها بودند و سیستم بانکی انگلیس را در ید انحصار خود داشتند. در سالهای ۱۸۱۳ تا ۱۸۱۵ که دولت انگلیس همزمان با امریکا و ارتش ناپلئون می جنگید، «ناتان مایر روتشیلد» یکی از سهامداران این غول عظیم الجثه اقتصادی، رقمی بالاتر از ۷ میلیارد پوند امروز به صورت وام در اختیار حاکمان روز انگلیس قرار داد تا از این طریق هزینه های سرکش جنگ ها را تأمین نماید.

سرمایه داران موصوف به «یهودی» از چنان جایگاهی برخوردار بودند، چنان حجم کوه آسائی از سرمایه در اختیار داشتند و در بازه زمانی یاد شده بسیاری از آنها با همه ظرفیت آماده حمایت از «جنبش» موسوم به «صهیونیسم» شدند. «بارون جیمز دو روتشیلد» یکی از مالکان همین تراست غول پیکر و سهم چشمگیری از هزینه گسیل «یهودیان» پراکنده، دنیا به خاورمیانه و فلسطین را تقبل نمود. نهاد موسوم به «اتحاد مهاجرت یهودیان به فلسطین» را تشکیل داد و با پرداخت بهای ۱۲۵۰۰۰ هکتار زمین، نقش مؤثری در فراهمسازی شرائط تأسیس اسرائیل ایفا کرد. در شروع دهه هشتاد سده نوزدهم گروهی از سرمایه داران، دانشگاهیان، نظریه پردازان و فعالین سیاسی روسیه نیز با راه اندازی کمپینی زیر نام «نهضت بیلو» طرفداری خود را از بورژوازی نژادپرست صهیونیست اعلام کردند. اینان تصریح نمودند که آماده اعزام خیل کثیری از یهودیان روسی به فلسطین هستند. نخستین دهکده های مهاجرنشین یهودی در فلسطین توسط همین جماعت و با نقش بازی آنها پروسه تأسیس خود را پشت سر نهاد. آپارتاید صهیونیستی بورژوازی، تلاش خود برای جلب هر چه بیشتر سرمایه داران صاحب شرکتهای تراستهای بزرگ بین المللی، نمایندگان سیاسی، فکری، میلیتاریست بورژوازی به ویژه در ایالات متحده و اروپا را گسترش داد. در ۱۸۷۹ کنگره «بال» را در سوئیس بنا نهاد. «هرتزل»، رئیس کنگره شد. اعلام رسمی تأسیس «سازمان جهانی استعمار، مذاکره»!! اولین دستاورد فاشیستی، امپریالیستی «بال» گردید. شرکت کنندگان در کنگره، با عزم جزم بشرستیزانه، بر تجویز و تقدیس همه اشکال قهر ضدانسانی برای پیشبرد مقاصد خود اصرار ورزیدند. آنان در پایان اجلاس، با صدور اعلامیه ای چهار ماده ای حاصل توافقات و مصوباتشان را به شرح زیر در اختیار جراید روز و مخاطبان قرار دادند.

۱- هدف صهیونیسم تأسیس سریع اسرائیل به عنوان یک کشور یهودی، در سرزمین فلسطین است. این کشور به وجود می آید تا ستاد قدرت و سلاح سیادت بلوک بندی

غربی سرمایه داری در خاورمیانه باشد، نقش دیده بانی «تمدن» بر «بربریت» را ایفا کند!! پایه های توسعه طلبی امپریالیستی سرمایه داری را در منطقه و جهان استحکام بخشد.

۲ - کوچ دادن همه یهودیان جهان به کشور جدید، به پادگان آکنده از توپ، تسلیحات، ترور و نسل کشی بورژوازی، سناریویی که با لعاب اسکان یابی یهودیان آواره آذین بندی شد تا از یک سو ساز و کار توجیه کشورسازی امپریالیستی بورژوازی یهود، شرکا، حامیان در غرب آسیا شود. از سوی دیگر نیروی کار ارزان مورد نیاز این سرمایه داران را فراهم گرداند.

۳ - تلاش برای جلب همدلی زمامداران «عثمانی» با اشغالگری، پاکسازی قومی، نسل کشی، جنگ افروزی بورژوازی صهیونیست در سرزمین فلسطین.

سرمایه داران صهیونیست با پایان کار کنگره بال و انتشار اعلامیه چهار ماده ای، با تمامی قوا آماده تلاش برای تحقق اهداف خود شدند. در نخستین گام از فعالیت های این دوره، «سازمان جهانی صهیونیسم» را تأسیس نمودند. سازمانی که استخوان بندی دولتی داشت و از همان بدو پیدایش دست به کار آرایش قوا برای ایفای نقش به عنوان یک دولت اشغالگر نژادپرست در فلسطین و منطقه گردید. سازمان فوق در ۱۸۹۸ «تراست مستعمراتی یهود» را بنیانگذاری کرد. در همین سال «کمیسیون استعمار» را بنا نهاد. دو سال بعد مؤسسه موسوم به «اداره فلسطین» و مدتی پس از آن «شرکت توسعه سرزمین فلسطین» را تشکیل داد. تا این جا، تا این فاز از بسط نقشه مند و پرتلاطم سناریوها، همان گونه که قبلاً تصریح شد بورژوازی یهود، مرکب از همه اقشار و گروههای اجتماعی اش زمام کارها را در دست داشتند. آنان تا تدارک ساز و برگها برای تأسیس اسرائیل پیش رفته بودند، اما اعلام موجودیت رسمی کشوری که قرار بود ستاد اشتراک و تعارض، ائتلاف و افتراق، همپیوندی و رقابت بورژوازی جهانی برای سرکوب توده های کارگر دنیا در یک سو، تعیین سهام قدرت، مالکیت، سود قطبها در

سوی دیگر باشد زنجیره ای از کارهای انجام نیافته پیش پای خود داشت. سازمان ملل باید تأسیس آن را تحمیل و تنفیذ می نمود. تا اینجا مشکلی نبود، این امامزاده به وجود آمده بود تا همین نوع کارها را انجام دهد. مشکل مهم مقاومت بالنده، طغیان آمیز کارگران، زحمتکشان فلسطینی و موج حمایت کارگران روز دنیا از این مقاومت در مقابل اشغالگری، تجاوز، پاکسازی قومی، نسل کشی بورژوازی فاشیست صهیونیست بود. مقاومت و حمایتی که پرخروش وجود داشت و درهم کوبیدن، به خون کشیدن، قتل عام مستمرش نیاز مهم ظهور و بقای اسرائیل را تعیین می کرد. نظام بردگی مزدی با همه قوا آماده ایفای این نقش، این بشرستیزی شد. بریتانیا که تا آن روز قله نشین بلامنزاع قدرت سرمایه داری بود. صدها میلیون کارگر، دهقان، رعیت را استثمار می کرد، بر ۴۵۰ میلیون جمعیت و ۳۳ میلیون کیلومتر مربع دنیا حکم می راند. در نقطه نقطه کره خاکی بذر جنایت و کشتار می کاشت، عهده دار آغاز اجرای این رسالت گردید. پیشگام شد و آژیر نسل کشی ها را به صدا در آورد. این کار را با صدور «اعلامیه بالفور» انجام داد. اعلامیه ای که در نوامبر ۱۹۱۷ منتشر گردید تا پروانه تأسیس «دولت یهود» در سرزمین فلسطین باشد، مجوز زنجیره طولانی سهمگین ترین قتل عام ها، پاکسازیهای قومی، کشتارهای ساعت به ساعت، ویرانسازی های بدون هیچ وقفه شود. بسیار قابل تعمق است که متن بیانیه دقیقاً همان چیزی بود که پیش از انتشار توسط «آرتور جیمز بالفور» وزیر خارجه انگلیس به شکل یک نامه خصوصی، برای «بارون والتر روتشیلد» آلمانی بزرگترین سرمایه دار دنیای روز و از صاحبان عظیم ترین غول های مالی و صنعتی جهان ارسال شده بود. همان سرمایه دار و مؤسسه اقتصادی غول پیکری که قبلاً به اختصار در باره اش صحبت کردیم. زمین و زمان سیر رویدادها، با رساترین صداها فریاد می زد، گواهی می داد که سخن از «حل مشکل بیخانمانی، «بی وطنی»!! یهودیان» در زمره بی شرمانه ترین و کثیف ترین دروغ ها است!! چند میلیون کارگر نفرین شده و آواره موسوم به «یهودی» نیز اگر نه در سطح همزنجیران فلسطینی اما

در مقیاسی دیگر، به گونه ای متفاوت، قربانیان اشغالگریها، تجاوزگریها، توسعه طلبی های امپریالیستی، نسل کشیها و مستعمره سازی های بورژوازی درنده جهانی، به طور خاص سرمایه داران «یهود» و قطب حامی آنها بودند. فاصله صدور اعلامیه بالفور تا سال ۱۹۴۸ و شروع توفان کشتارها، جاری شدن سیل خونها و زلزله های مداوم ویرانگری در فلسطین بیش از ۳۰ سال بود. انتشار آن اعلامیه نه آغاز ماجرا که منتهی الیه یک دوره طولانی تدارک برای تمامی تجاوز طلبی ها، بربریتها و سبعیت های بعدی بود. توده ستمکش و کارگر فلسطین نه ۷۵ سال که ۱۳۰ سال است آتش خشم، قهر، تعرض اشغال، آواره سازی سرمایه جهانی را مزید بر استعمار مشدد، مزید بر تمامی اشکال دیگر ستم، جنایت، سلاخی این نظام بر گوشت، پوست و استخوان خویش لمس می کند و شعله ور می بیند.

تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۷، به دنبال پروسه طولانی حوادث بالا، با توافق قطبهای رقیب و متخاصم بورژوازی جهانی، با نام و عنوان یک «کشور یهودی» به تصویب مجمع عمومی «سازمان ملل» رسید. اشتراک نظر هر دو اردوگاه سرمایه داری، امریکا و متحدان غربی در یک سو، «اتحاد شوروی» و اقمارش در سوی دیگر، ظاهراً تعجب آور یا سؤال انگیز می نمود اما این اجماع با اهدافی که شالوده و شیرازه سناریو را تعیین می کرد پیوند اندرونی ارگانیک داشت. ضرورت حیاتی و مبرمیت تأسیس اسرائیل برای ایالات متحده، انگلیس، آلمان، فرانسه و هم پیمانان نیازمند استدلال نیست، دهه های متمادی است که دولتمردان و نظریه پردازان این بلوک، خود به اندازه کافی، بدون هیچ لکنت زبان، با بیشترین مباحثات، آن را توضیح داده و تصریح کرده اند. تا اینجا روشن است اما ایجاد اسرائیل برای غول عظیم دیگر سرمایه داری، برای «اردوگاه شوروی» نیز کمتر از امریکا و اقمار نبود، دولت روز شوروی نیز به آن احتیاج حیاتی داشت. اگر امپریالیستهای امریکائی از وجود این اختاپوس برای تسلط هر چه گسترده تر بر خاورمیانه، استیلای قاهر بر منابع انرژی منطقه، تقویت رژیمهای تا بن دندان مسلحی مانند رژیم شاه، آل

سعود یا «آل‌های» دیگر خلیج، سرکوب دهشتزای جنبشهای کارگری کشورها حداکثر سود را می‌بردند، قطب اردوگاهی سرمایه‌داری نیز ولو با شکلی متفاوت، همین بهره‌برداری‌ها را به عمل می‌آورد. بخش وسیعی از بورژوازی عرب و خاورمیانه، راه سهم‌خواهی مقدر در قدرت، حاکمیت، مالکیت، را در مقابله با بورژوازی امریکا و توسعه طلبی‌های امپریالیستی این قطب، جستجو می‌کردند، تقابل آماده‌گسترشی که از یک سو وجود اسرائیل را کانون موجهی برای اشتعال خود می‌دید، از سوی دیگر آویختن تنگاتنگ به قطب اردوگاهی سرمایه‌داری را گریزناپذیر می‌یافت. تشکیل دولت اسرائیل به این اعتبار نیاز مبرم کل سرمایه‌داری جهانی برای تسویه حساب‌ها، سهم‌خواهیها، بلوک‌بندی‌ها، تقسیم اقتصادی دنیا، سرکوب، زمینگیرساختن، به برهوت راندن، به شکست کشاندن جنبش کارگری روز دنیا بود.

به بورژوازی امریکا امکان می‌داد تا سلطنت ضدبشری حاصل کودتای ۲۸ مرداد، رژیم اردن، پادشاهی فیصل در عراق، امارت آل سعود در جزیره العرب را ذخیره قدرت ضد اردوگاهی خود کند. به قطب اردوگاهی سرمایه‌داری نیز فرصت می‌داد تا بورژوازی اپوزیسیون و بعضا حاکم برخی ممالک خاورمیانه را پایگاه حضور و نفوذ رقابتگر خود در منطقه سازد. متحدان منطقه‌ای امریکا حمایت آشکار یا پنهان از آن را وسیله‌ای برای تحکیم همپیوندی خود با ایالات متحده و استفاده از این همپیوندی در سرکوب جنبش کارگری و تضمین بقای خود یابند. جنبش‌های خلقی، ناسیونالیستی یا نیروهای پروروس هم‌زدیت با آن را بخشی از «امپریالیسم ستیزی»، «سوسیالیسم»!! دموکراسی خواهی خود جار زده و وسیله نفوذ وسیع‌تر در جنبش کارگری کشورها گردانند.

سخن کوتاه، وجود دولت اسرائیل برای همه بخش‌های شریک، رقیب، دوست، متخاصم بورژوازی حتی بورژوازی لائیک، دینی، راست، چپ فلسطینی خوان نعمت بود. «خوان نعمتی» که هزینه هر لحظه پهن بودنش با سلاخی بدون هیچ توقف نسلهای متوالی کارگران و زحمتکشان فلسطین پرداخت گردید. هر چه نظام بردگی مزدگی سهمگین

تر در باتلاق انحطاط غلطید، هر چه سرمایه داری فاشیسم، ناسیونالیسم، پان اسلامیسیم، رژیم اسلامی، القاعده، طالبان، بوکوحرام، داعش، تی پارتی بیشتر زائید، عزم راسخ اردوگاه دموکراسی و قطب غربی سرمایه داری برای نسل کشی و راه اندازی سیل خون در فلسطین هم رعب آورتر شد. به همان اندازه که دموکراسی، تبعیض ستیزی دموکراتیک، اشغال ستیزی ناسیونالیستی یا هر جنبش فاقد بنمایه ضد کار مزدی تباہ تر شد، نسل کشی بورژوازی نیز انفجار آمیزتر و جنبش موسوم به «مقاومت فلسطین» مقهورتر گردید. با ظهور سرطانی رژیم اسلامی و یکه تازی آن برای حصه بیشتر مالکیت، قدرت، حاکمیت در منطقه و جهان، آسیب پذیری کارزار ضد اشغال، ضد نسل کشی فلسطینی ها شدیدتر و موج نسل کشی، بشریت سوزی، ویرانی آفرینی حاکمان اسرائیل و امریکا در فلسطین طوفانی تر گردید.

روند رخدادها چنین بوده است و اکنون وارد فازی شده که انگار تاریخ به زبان آمده تا ظرفیت طغیان انسان کشی سرمایه داری و تحمل بشر در مقابل بربریت و انسان سوزی این نظام را به گزارش بنشیند. آنچه اتفاق افتاده است گنجینه درس ها، یادگیریها است. سرمایه بود که بذر تمامی نسل کشیها، جنایت آفرینی ها و هولوکاست ها را کاشت. از این مهم تر، بشریت سوزی ها نه تصادفی، نه انتخاب یا ترجیح که نیاز قهری و شرط بقای بردگی مزدی بوده است و هست. اگر این واقعیت را قبول کنیم، این را هم باید بپذیریم که کارزار رهائی طلبانه توده کارگر و زحمتکش فلسطین، از آغاز باید راه ضد سرمایه داری می رفت، کوله بار ضد سرمایه داری بر می داشت. عظیم ترین بخش بورژوازی هار جهانی بود که متحد و حامی بورژوازی فاشیست یهود پروسه تأسیس اسرائیل را به سرمنزل مقصد رساند، پیکار علیه این بشرستیزی هم امر طبقه کارگر و جنبش کارگری دنیا بوده و هست. قطبهای قدرت سرمایه، دولت های درنده سرمایه داری، چندین میلیون سکنه فلسطین را از خانه و کاشانه خود بیرون رانده، آواره اردن، مصر، کویت، لبنان، اروپا، امریکا، جاهای دیگر ساختند. توده آواره فلسطینی نیز باید

می تاخت تا رهائی انسان های فلسطینی را بخش لایتجزای کارزار کارگران این کشورها سازد. منادیان دموکراسی، دانشوران کاشف نظریه «دولت - ملت» همگی یکصدا، آشفته فریاد خواهند زد که این حرفها اتوبی پردازی است!! محال و خارج از دایره امکان بوده و می باشد!! در این گذر جای گفتگو زیاد است. به گفتن یک نکته اکتفا می کنم. یکی از بزرگترین فتوحات سرمایه داری آن است که کل ممکنات اجتماعی موضوع مبارزه طبقاتی کارگران دنیا را مهر ناممکن کوبیده و این ناممکنی را بر شعور توده کارگر حک نموده است. در این گذر البته چپ مدعی پرچمداری رهایی طبقه کارگر را نیز دوشادوش و همراه خود داشته است. ناممکنی جوش خوردن رهائی نفرین شدگان فلسطینی به مبارزه طبقاتی کارگران دنیا هم از همین جنس و از تولیدات ماشین شستشوی مغزی سرمایه بوده است. تحت تأثیر همین مهندسی افکار سرمایه داری بود که آنچه زیر نام جنبش آزادی فلسطین شکل گرفت به طور واقعی از تمامی شاخص های ضامن پیروزی تهی بود. کوبیدن بر طبل اشغال ستیزی ناسیونالیستی، میهن فلسطینی، تشکیل دو دولت و نظیر این توهمات نه فقط راهی به سوی هیچ پیروزی نبود که این جنبش را مستمرا فرسود، به ورطه تباهی راند، اسیر شکست بعد از شکست کرد و به سمت بدفرجامی سوق داد. تمامی سازمان ها، گروهها، نیروهای سیاسی فلسطینی از چپ تا راست، لائیک تا دینی چنین نمودند، سخن از انکار تفاوت ها نیست، تمایز میان ارتجاع اسلامی و ناسیونالیسم چپ نمای سکولار مشهود است. بحث بر سر نفی این تفاوت ها نیست سخن اساسی آن است که همه آنها به اندازه هم سرمایه آویزند، در نسخه پیچی های سرمایه سرشت مدفونند، از زیج رصد سرمایه داری به جهان، تاریخ، افق کارزار، راه رهائی چشم می دوزند، بدتر و فراتر، از آغاز تا امروز چشم انتظار معجزه گری دولت ها، قطب های قدرتند، خیره کریدورهای تصمیم گیری و نقش بازی وحوش پاسدار بقای سرمایه داری هستند. از طراحان، برنامه ریزان و بانیان نسل کشی ها انتظار خاموش ساختن کوره های آدم سوزی دارند. از این دربار به درباری دیگر، از امامزاده ای به

امامزاده بعدی پناه می جویند. آنچه در محاسبات آن ها مفقود است رجوع آگاهانه، نقشه مند، سازمان یافته، استراتژیک به توده های وسیع کارگر دنیا، به کل لایه ها، رویکردها، بخشهای این طبقه، به کارگران کارخانه ها، مزارع، حمل و نقل، رسانه ها، نسل جوان، به کارگران آموزش در همه سطوح، درمان، دارو یا هر حوزه دیگر است. جنبش مقاومت و رهائی فلسطین راه حل ناسیونالیستی نداشته و ندارد. در گستره آویختن به راهبردهای نسخه پیچی بورژوازی قادر به حصول هیچ پیروزی نیست. این سخنی است که ما دهه ها آن را تصریح کرده ایم و آنچه در ماههای اخیر رخ داده، مؤید آشکار درستی آن است. رهائی کارگران فلسطین امر توده معترض طبقه کارگر جهانی است. این اعتراض اکنون شعله کشیده و می تواند هر روز مشتعل تر گردد. فاجعه اینجا است که حتی نسل جوان طبقه کارگر فلسطین نیز تا امروز حرارت، عظمت قدرت اعجاز این شعله وری را تعمق ننموده است. این نسل حداقل در سطح جهانی، در شش ماه اخیر هر نقشی ایفاء نموده است، هر موفقیتی به دست آورده است در پرتو همراهی، همسنگری، همزمی توده کارگر دنیا بوده است. کارگران بودند که قطار حامل سلاح دولت ها به اسرائیل را از حرکت باز داشتند، کشتی های مهمات دولتها برای اسرائیل را در بندرگاهها مجبور به توقف و تخلیه نمودند. کارگران بودند که روز اول ماه مه امسال در شهر شیکاگو، در زادگاه روز جهانی کارگر، این روز را روز کارزار علیه هر کمک دولتهای سرمایه داری به اسرائیل، نسل کشی بورژوازی جهانی در فلسطین کردند. نسل جوان طبقه کارگر بین المللی است که تمامی دانشگاههای امریکا، فرانسه را سنگر توفنده کارزار حمایت از فلسطین کرده است. راهپیمائی ها و اعتراضات چند هزار نفری، چند ده هزاری، چند صد هزاری و حتی چند میلیونی ضد نسل کشی ها را هم کارگران، نسل جوان این طبقه سازمان داده و قدرت حاضر در خیابان ها ساخته است. جوانان فلسطینی با چشم باز شاهد این همبستگی ها، حمایت ها، همپیوندی های انترناسیونالیستی همزنجیران خود هستند اما متأسفانه باز هم چشم به احزاب، شخصیت

ها، نخبگان و اسوه ها دارند. آنها باید از آنچه رخ داده درس گیرند و این درس را سلاح کارزار رهائی آفرین طبقاتی خود سازند.

دموکراسی، گمراهه سرمایه برای تعطیل مبارزه طبقاتی کارگران

۱۴ تیر ۱۴۰۳

از بازخوانی پیشینه دموکراسی در یونان، روم باستان، قرون وسطی و دوره های دیگر تاریخ چشم می پوشیم. به حی و حاضر می پردازیم. از دوره استیلا و حاکمیت سرمایه داری می گوئیم، عصری که در طلوع خود با بسیاری زرق و برق ها، از جمله اهتزاز بیرق دموکراسی رنگ آمیز و مطلا بوده است!! عصری که شکوفائی جنبش های دموکراسی خواهانه، انقلابات دموکراتیک، استقرار دموکراسی ها، در و دیوارش را «زیور» بخشیده است!! الگوهای متکثر، تعبیر متفاوت، تفاسیر عامیانه!! قرائتهای عالمانه!!، تئوریهای پرآوازه و خوانشهای گوناگون دموکراسی پر فروش ترین کالایش را تعیین کرده است. از دموکراسی این دوران و دعاوی، پارادیم ها، رسالت ها، ظرفیت ها، پیچ و خم های انکشاف آخرین ستیغ ممکن پروازش می گوئیم. «حکومت مردم»!!، «حاکمیت قانون»!!، «دولت ناشی از اراده شهروندان»!!، «قدرت سیاسی منتخب پارلمان»!!، «مشارکت مردم در تصمیم گیری»!!، «حکومت متکی به انتخابات آزاد»!!، «دولت مبتنی بر برابری انسانها»!!، «حکومت قائم بر آزادی بیان، عقیده، مطبوعات، تظاهرات، تشکیل حزب، اتحادیه، سندیکا، انجمن، حقوق اقلیت ها» و لیستی طولانی از این توصیف ها که نقطه اشتراک آهنین آنها یک چیز است. صاحبان این نظریه ها، از فیلسوف، اقتصاددان، جامعه شناس گرفته تا سیاستمدار حاکم یا اپوزیسیون، فعال سیاسی راست یا چپ، حاضر به برقراری هیچ میزان سختیت، هیچ اندازه تجانس ساده و اولیه انسانی میان ادعا و «ما به ازاء» زمینی مدعای خود نمی باشند. یگانه بار زمینی مفاهیم، دروغ، جعل، وارونه بینی، مسخ و باژگونه پردازی حقایق است. الفاظ بر زبان می آیند تا رسالت فریب به جای آرند و مغزها را مهندسی کنند. مروجان، مدافعان، سینه چاکان دموکراسی در بیان راز مادی موضوعیت آن مجبورند به شعبده، شیادی، دروغ آویزند. از توضیح مکان این

دموکراسی در مفصلبندی نظم، سیاسی، مدنی، اجتماعی مناسبات مسلط فرار کنند، در سیاهی زار گمراه کننده ای که حفر می کنند، سوای شستشوی مغزی چیز دیگری تحویل سکنه گرسنه، آواره، فاقد بهداشت و درمان، اسیر تبعیضات وحشیانه جنسیتی، قومی ندهند. از «حکومت مردم» می گویند، اما از گفتن «کدام مردم» امتناع می ورزند. انکار می نمایند که کل سکنه دنیای موجود یا سرمایه دارند یا کارگر، دو طبقه اجتماعی متضاد، که در همه شئون غیرقابل اجماعند. دموکراسی حکومت کدام مردم بر کدام مردم است؟!؟! طبقه نخست استثمارگر و طبقه دوم استثمار شونده است. اولی در سطح بین المللی ۱۴۵۰ تریلیون دلار سرمایه را در تصاحب خود دارد. رقم کپکشانای هوش ربائی که ریال، ریالش کار مرده های کارگر است، گوشت، پوست، خون، رگ و پی انسان هائی که از چنگ تولید کنندگانش خارج و سرمایه طبقه سرمایه دار شده است، بنیاد مالکیت و قدرت و حاکمیت این طبقه شده است. طبقه دوم، متشکل از ۷۵ درصد جامعه که با کار نسلهای متوالی خویش، این کوهسار آسمان آسا و عالمگیر سرمایه را آفریده است، به دردناک ترین شکل ممکن، مقهور، محکوم، مطیع بلا اراده آفریده های خود و تصاحب کنندگان قاهر، جبار، جنگ افروز، متجاوز، نسل کش و بشریت سوز آن می باشد. بنیاد داده پردازی و محاسبات آماری سرمایه داری بر سهمگین ترین فریبکاری ها استوار است، اما حتی بر اساس همین آمارها، گزارشات، فقط در سال ۲۰۲۲، بالغ بر ۴۶ میلیون نفر بر شمار گرسنگان طبقه کارگر افزوده شده است. در همان سال حجم سرمایه های چند ده میلیون سرمایه دار ۲۶ تریلیون دلار افزایش یافته است. گرسنگی مرگزای کارگران و سرمایه و ثروت سرمایه داران در ابعادی کاملا بی سابقه رو به گسترش رفته و طغیان آمیز شده است. ۹۵ تراست مواد غذایی و انرژی، دو برابر سال پیش سود برده اند و همزمان مرگ ناشی از بی غذایی و بی داروئی، توده بسیار عظیم تری از سکنه کارگر دنیا را در کام خود بلعیده است. «آکسفام» که رسالتش پرده اندازی بر سرچشمه واقعی فقر، فلاکت، گورخوابی و بی داروئی بشریت معاصر است

ضمن ایفای این نقش اعتراف می کند که در همین ۲۰۲۲ میلادی، شمار کارگران گرسنه جهان بالغ بر یک میلیارد نفر بوده است و دو میلیارد کارگر دنیا در ممالکی زندگی می کنند که رشد نرخ «تورم» در آن بسیار بالاتر از نرخ فزونی مزدها است. تفاوتی که در جهنم سرمایه داری ایران مطابق آمار دولتی رقم دهشت زای بالای ۳ برابر را پشت سر نهاده است. سؤال اساسی از مدافعان و نظریه پردازان دموکراسی این است که: از حکومت کدام مردم می گویند؟؟!! سرمایه داران مالک ۱۴۵۰ تریلیون دلار سرمای یا میلیاردها برده مزدی تولید کننده این سرمایه ها که خود و فرزندانشان با شکم گرسنه در بیغوله ها و حلی آبادها بیتوته می کنند؟! کدامین همگنی، همسوئی، شباهت، اجماع میان این دو طبقه وجود دارد که مصداق «مردم» شده!! و مدال «ملت» گرفته اند!!

مداحان دموکراسی از انتخابات آزاد با رأی مساوی!!، حق تشکیل اتحادیه، حزب، انجمن، آزای عقیده، بیان، تظاهرات، اعتصاب، اجتماع می گویند!! اما در باره محتوای اقتصادی، بار سیاسی، بنمایه آزادیها و حقوق سکوت می کنند، کارگاه اعتقاد و ارزش پردازی آنها، مصالح، ملاط، ترکیباتش را از مخزن سرمایه، از «قانون ارزش» رابطه خرید و فروش نیروی کار استخراج می کند، به کوره ذوب حقوق، سیاست، مدنیت، اخلاق، می سپارد و همه جا مهر استثمار و بربریت سرمایه داری می کوبد. «خرید و فروش نیروی کار»، تعیین کننده مبانی آزادی، حق، انتخاب، اختیار، ضرورت، حدود و ثغور دموکراسی است، همه چیز، قائم بر این رابطه است. رابطه ای که سرچشمه پرتلاطم کل ناحقی ها، کشتارگاه آزادی ها، هولوکاست و کوره ذوب اختیار و اعمال اراده آزاد و آگاه کل کارگران دنیا است.

دموکراسی در همه شکلها، صورت بندی ها، پارادیم ها، تعبیر، به این رابطه قفل است، الگوی نظم اجتماعی آن است، از نیازهایش نشأت می گیرد. این نیازها را پیام و منشور زندگی بشر القاء می کند. اما رابطه خرید و فروش نیروی کار بنیاد سقوط قهری، جبری،

زورمدار، ظالمانه و جنایتکارانه بیش از ۷۵٪ سکنه دنیا از هر میزان دخالت و تسلط در سرنوشت کار، تولید و زندگی خود است. دموکراسی پاسدار مسلح ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی، مدنی، پلیسی، نظامی، امنیتی، انفصال مطلق و سقوط تمام عیار این ۷۵٪ نفوس دنیا، از اساسی ترین و بدیهی ترین حقوق، آزادی، اختیار و انتخاب می باشد. دموکراسی می گوید!! که رابطه خرید و فروش نیروی کار آزاد و برحق است!! زیرا «یکی می خرد و دیگری می فروشد»!!، «داد و ستدی که گویا آزادانه صورت می گیرد»!! و بر «گزینش مختار و برابر افراد استوار است»!! اما واقعیت ضد این است. فروشنده در این جا مجبور به تحمل نابرابرترین و قهرآمیزترین مبادله شناخته شده در تاریخ هستی بشر و خریدار، مرتکب بشرستیزترین، جنایتکارانه ترین داد و ستد مبتنی بر قهر بربریت آمیز است. کارگر برخلاف القاء باژگون و دروغین دموکراسی، کارش را نمی فروشد، آنچه زیر نام مزد دریافت می دارد، ربطی به بهای کارش ندارد، او شاهی و دیناری می گیرد تا زنده ماند و برای سرمایه دار خون آشام اضافه ارزش و سرمایه تولید نماید. فلسفه هستی کارگر در این الگوی نظم اجتماعی، نه انسان بودن و حق انسانی وی که فقط تولید سرمایه طبقه سرمایه دار است. دموکراسی نه فقط هیچ اصطکاک و تعارضی با این رابطه، این سرچشمه تمامی بشرستیزی ها ندارد که مدافع مستبد، قاهر و استوار آن است. جدائی کارگر از کارش، سقوط توده عظیم انسانها از هر میزان دخالت در سرنوشت کار و زندگی خود، فروشنده نیروی کار بودن اکثریت عظیم آحاد بشر، تسلط جامع الاطراف و بدون هیچ قید و شرط صاحبان سرمایه بر مقدرات هستی این اکثریت، همه را مهر حق، آزادی، اعتبار، اصالت، برابری، نظم متعالی هستی، آرمانشهر انتهای تاریخ می کوبد. «حق اعتصاب» اهدائی دموکراسی، زنجیر آهنینی است که به پای کارگر بسته می شود تا فروشنده نیروی کار ماندن را اساس هستی خود بیند و خیال کارزار علیه بنیاد بقای سرمایه داری را برای همیشه از سر به در کند. حق تشکیل اتحادیه اش مسموم سازی شعور ضد سرمایه داری کارگر و مدفون ساختن قدرت پیکار ضد کار مزدی او در

گورستان نظم بردگی مزدی است. آزادی تأسیس حزیش بستن سد پولادین بر سر راه سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری کارگران و تنزل فاجعه بار قدرت لایزال تاریخساز آنها، به عملگی تسویه حساب وحوش حاکم و اپوزیسیون طبقه سرمایه دار است. حق رأی مطلای دموکراسی، بیعت برده وار کارگر به ولایت فقیه مطلقه سرمایه و واگذاری تام و تمام رأی، اراده، انتخاب خود به قدرت قاهر فتیسیستی رابطه تولید اضافه ارزش است.

یک پرسش بسیار اساسی آنست که اگر دموکراسی چنین است - که صد در صد چنین است - پس چرا کثیرترین شمار دولت های سرمایه داری و طبقه سرمایه دار عظیم ترین بخش دنیا حتی از قبول همین الگوی نظم حکومتی سرمایه فرار می کنند. چرا به جای آن، وحشیانه ترین شکل دیکتاتوری ها را سلاح حاکمیت خود می سازند؟ این سؤال کاملاً موجه و برحق است اما پاسخ آن چندان غامض و دشوار نمی باشد. دموکراسی در قیاس با دیکتاتوری ها بوروکراتیک، پلیسی، نظامی، فاشیستی، برای بورژوازی گزینه مرجح نیست. بالعکس پذیرشی اضطراری، ناخواسته، تحمیلی است. الگویی است که نیازمند تحمل هزینه می باشد. متقاعد نمودن کارگران به انصراف از مبارزه طبقاتی و قبول ماندگاری بردگی مزدی، نیازمند چند ریال مزد افزونتر، اندکی رفاه، غرامت بیکاری، بیماری، حدی از دارو و درمان نیز هست. اینها در حسابداری سرمایه خرج یا کاستن از سود است. مخارجی که بورژوازی در سطح جهانی و نظام سرمایه داری در مقیاس سراسری، به هیچ وجه قادر به قبول آن نمی باشد. نکته اساسی، قابل تعمق و نیازمند آموزش در این راستا آن است که میان هزینه دار بودن دموکراسی و لاجرم فرار بورژوازی از قبول آن در یک سو و سرشت ضد کارگری و سرمایه محوری این الگوی حکومتی در سوی دیگر هیچ تناقضی وجود ندارد. حق اعتصاب، آزادی اعتراض، بیان، مطبوعات، جواز برپائی اتحادیه، حزب یا تظاهرات خیابانی همگی هزینه های چشمگیری را بر دوش بورژوازی سنگین می کنند، اما این یک داد و ستد اساسا و

ماهیتا «برد» برای سرمایه داری و «باخت» مطلق برای طبقه کارگر است. سرمایه در این معامله، ماندگاری خود را تضمین و شر مبارزه طبقاتی ضد کار مزدی توده های کارگر را از سر خود رفع می نماید. کاری که در سراسر قرن بیستم در اروپا رخ داد و در کنار رخدادهای شوم مشابه، نه فقط جنبش کارگری قاره بلکه دنیا را به ورطه زمینگیری فرو راند. سؤال مهم تر و پیچیده تر در اینجا آن است که آیا سرمایه داری قادر به تحمل این هزینه ها و انجام این بازی از همه لحاظ «برد» در سطح وسیع هست؟! پاسخ به یقین منفی محض است. چنین چیزی امکان وقوع ندارد و برای نظام بردگی مزدی محال مطلق است. دلیل این ناممکنی در بنیاد خود، ربط چندانی به سطح توسعه و انکشاف صنعتی سرمایه داری در این یا آن کشور ندارد، بالعکس بنمایه وجودی این شیوه تولید است که بر امکان پذیری وسیع یا سراسری این امر مهر ابطال می کوبد. تولید سرمایه داری اساسا تولید با هدف سود، خودافزائی، خودگستری لایتناهی سرمایه است. انسان در این شیوه تولید، حتی در رادیکال ترین تحول «اومانستی» اضطرابی آن صفا، محمل، وسیله، عمله و اکره ارزش افزائی، خودگستری و کهکشانی تر شدن هر چه نامتناهی تر سود و سرمایه است. این سرشت سرمایه داری است و این نظام زیر فشار همین ماهیت آنچه برایش واجد هیچ ارج و موضوعیتی نیست انسان به اعتبار انسان بودنش می باشد. سرمایه فقط از این منظر چشم به انسان می دوزد که تولید کننده سرمایه و سود است، مصرف کننده کالاهائی است که ارزشها، اضافه ارزشهای متراکم در آنها باید سامان یابد و سرمایه الحاقی شود. نقش پیچ و مهره ماشین تولید سود را ایفا کند. فرایند تولید ارزش اضافی را مدیریت نماید، سودآوری هر چه افزونتر را اندیشد و بر مولدین اضافه ارزش اعمال کند، نظم سرمایه را پاس دارد. در یک کلام نیاز پویه تولید و خودافزائی سرمایه باشد. چنین شیوه تولید و مناسباتی نمی تواند شالوده نظم سیاسی، مدنی، حقوقی خود را بر پاسخ به مطالبات توده وسیع کارگر، حتی چشمداشت های اولیه انسانی آنها استوار سازد و هزینه های چنین الگوئی را پذیرا گردد.

این یک تناقض بنیادی غیرقابل گشایش یا حتی غیرقابل تعدیل در نظام بردگی مزدی است. سرمایه داری در اضطراری ترین حالت فقط زمانی به قبول سطح معینی از هزینه های دموکراسی رضایت می دهد که یکم - آستانه سقوط محتومش را پیش روی بیند، دوم - در کرائی و چاره گری این یا آن شکل دیکتاتوری دچار تردید شود، سوم - جبران کل هزینه های دموکراسی را در فرایند داد و ستد خود، متقن و مسلم بداند. شرط آخر متضمن این معنا و مبتنی بر این محاسبه است که بورژوازی یک یا چند جامعه با واکاوی موقعیت سرمایه اجتماعی ممالک خود در تقسیم کار و پویه ارزش افزائی سرمایه جهانی به این یقین دست یابند که می توانند کاهش هر چند نازل فشار استثمار توده های کارگر را از طریق تشدید فزاینده استثمار کارگران دنیا و افزایش شمار کارگران مورد استثمار در جهان تأمین و جبران نمایند. اجماع همه این شروط به ویژه با تأکید بر روی شرط آخر نه فقط برای بورژوازی در سطحی فراتر از چند کشور غیرممکن است که بقای آن یا تن دادن سرمایه به دموکراسی در همان چند جامعه نیز مسلماً «چراغ دم باد» است. تمامی رخدادهای سده نوزدهم، بیستم و سپس بیست و یکم، شاهد صائب و از همه لحاظ صادق این مدعا است.

بورژوازی اروپا تا پیش از ۱۸۴۸ در تعیین تکلیف فرجامین با مناسبات مستولی پیشین بیرق دموکراسی افراشت، کوشید تا توده کارگر را زیر این پرچم عمده عروج خود به اریکه قدرت سیاسی سازد. جنبش کارگری قاره در آن روز تن به پاره ای همراهیها داد، اما با درایت و آگاهی، این همزمی را به جدال مشترک علیه اشرافیت مالی، کلیسا، نظام سرواژ و مناسبات کهنه محدود کرد، همزمان مهر قدرت و بصیرت طبقاتی موجودش را بر این همراهی کوبید، وقتی که بورژوازی قدرت مسلط اقتصادی، سیاسی شد پرولتاریا نیز به لحاظ حقوق اولیه اجتماعی و آزادیهای سیاسی دستاوردهائی داشت که پیش از آن نداشت. با پایان این دوره، جنبش کارگری اروپا عملاً بساط دموکراسی خواهی را جمع نمود، با سر بیدار و شعور آگاه طبقاتی درفش سوسیالیسم افراشت،

«مانیفست کمونیسم» را در گوش کل کارگران دنیا و بشریت عصر پرطنین نمود، شبح نابودی سرمایه داری، پایان وجود طبقات، دولت، هر شکل استثمار را در آسمان جهان روز به گشت و گذار انداخت. انترناسیونال اول را تأسیس و ستاد قدرت پیکار متحد ضد سرمایه داری توده های کارگر جهان ساخت. هسته جوشان، زایا، رهائی جوی جنبش کارگری آن دوره خطاب به همه ساکنان دنیا این بود که هر میزان کاهش فشار استثمار، هر اندازه رفاه و زندگی انسانی تر، هر مقدار آزادی زلال تر و شفاف تر، حصول هر حق انسانی واقعی تر و ماندگارتر، هر میزان چالش راستین و نیرومند تبعیضات جنایتکارانه جنسیتی، توسعه، تکامل، تعالی، استحکام و قوام کل اینها صرفاً از طریق فشار پیکار و اعمال قدرت سازمان یافته رادیکال علیه سرمایه، علیه هر شکل دولت سرمایه داری، کل طبقه سرمایه و موجودیت نظام بردگی مزدی مقدور، عقلانی، آگاهانه است. با دموکراسی طلبی و تکیه آرایش، پیرایش، اصلاح یا «انسانی کردن»! سرمایه داری نه فقط هیچ خدشه مهمی بر شالوده ستم ها، مسلوب الحقوق بودنها، کشتار آزادیها، انفجار نابرابریها یا سایر سیه روزیها وارد نمی شود که بالعکس با دست خود سرمایه داری را ماندگارتر و طناب مصیبت های مولود وجود این اختاپوس را بر گردن خود محکم تر می گردانیم. طبقه کارگر به درستی با این باور، به کارزار زیر بیرق کمونیسم و ضدیت با سرمایه ادامه داد، شکست خورد، «از اسب افتاد اما از اصل نیافتاد». کمی این طرف تر دست به کار قیام پرشکوه «کمون پاریس» شد، روزنه عبور آگاه از سیطره قدرت اختاپوسی سرمایه داری را بر روی بشر گشود، عظیم ترین درسهای روز مبارزه طبقاتی را پیش روی آیندگان قرار داد. این دوره را باید تلاشی ترین بازه زمانی، در طول تاریخ جنبش کارگری بین اللملی دانست. دهه هائی که بخش مهمی از طبقه کارگر اروپا به لحاظ صف آرائی رادیکال و آرایش قوای متحد در مقابل نظام بردگی مزدی فرسنگها پیش تاختند. معماری و بنای جامعه انسان محور پالوده از رابطه خرید و فروش نیروی کار را از عالم خیال به جهان پراکسیس پیکار منتقل نمودند و جنبش مشتعل

جاری فرودستان ساختند. در این دوره همان گونه که تصریح شد نه هیاهوی دموکراسی خواهی گوش ها را به سوی خود می خواند. نه آژیر انقلاب دموکراتیک در هیچ کجا طنین افکن بود، نه کارگران هیچ کشوری در حال نجوای معجزه دموکراسی بودند. آنان حداقل در قاره اروپا، علیه سرمایه می جنگیدند، با فریاد محو بردگی مزدی، بر گرده این نظام زلزله می انداختند. از انقلاب سوسیالیستی ضد بردگی مزدی می گفتند و بیرق سرخ کمونیسم لغو کار مزدی را پیشاپیش کارزارهای خود می افراشتند. این دوره اما با همه شکوه، امیدآفرینی و عظمتش، مستعجل بود. طبقه کارگر قاره برای پیروزی بر بورژوازی نیاز به آرایش قوای طبقاتی و صف آرائی آگاه، شورائی، ضد کار مزدی، همراه با دخالتگری خلاق، تعیین کننده و اثرگذار اکثریت آحاد خود داشت. جنبشی که برپائی آن نه فقط ساده نبود، بلکه با سنگین ترین موانع اندرونی و بیرونی دست و پنجه نرم می کرد. مقدم بر هر چیز راهی پیش روی داشت، نقشی را بر دوش می کشید، اهداف، رؤیاهای، آرمانهایی را با خود حمل می نمود که در دوره های قبل مبارزه طبقاتی، در کارزار طبقات استثمارشده و فرودست پیشین، پیمودن، ایفا نمودن و پیگیری آنها پیشینه نداشت. جنبش های پیشین در بهترین حالت زیر بیرقی می جنگیدند که قله رفیع آرمان پرچمدارانش جایگزینی شکلی از استثمار، فرودستی، سیه روزی انسان با شکلی دیگر بود. کارگران بار رسالتی ماهیتا متفاوت و نقشی عمیقاً متضاد را به دوش می کشیدند. مانیفست کارزارشان می گفت که رهائی آنها رهائی بشریت است، باید بنیاد هر نوع استثمارشوندگی، فرودستی، وجود طبقات، دولت، جامعه طبقاتی را از جای کند. راه اندازی، شکوفاسازی، به بلوغ کشاندن و پیروز ساختن چنین مبارزه ای تجربه، کاردانی، آموزش، بصیرت، دوراندیشی، شناخت و چاره گری بسیار سرکش و توفنده نیاز داشت. در این جا سخن از راههای نرفته، درسهای نیاموخته، موانع ناآشنای آناتومی نشده، سنگلاخهای بدون آزمون قبلی و آموزشهای اساسی کسب نگردیده است. کارزاری که مارکس ها باید در ژرفنایش کورمال، کورمال، خاره ها را چنگ زنند و شکستن آنها

را مشق پراکسیس کنند. برخی نظرات و رفتار مارکس در این سالها در تلاطم جاری جنبش کارگری حکایت محک نخوردگی دارد. اولویت «تسخیر قدرت سیاسی» تئوری «دولت به صورت یک طبقه»، مبانی «دو دوره ای دیدن سوسیالیسم»، بی تفاوتی نسبت به بالیدن رو به خروش سوسیال دموکراسی انترناسیونال دومی در جنبش کارگری که در نظرات و آموزه های نزدیکانی مانند انگلس و دیگران موج می زد، از جمله این موارد است. تأکید بر کارنامه مارکس در این گذر هیچ ربطی به اسوه و نخبه دیدن او ندارد، سخن آن است که پاسخ به نیازهای بالندگی، استخوان بندی، بلوغ و عروج آگاه جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر نیازمند آزمونها، تجارب، شناخت و عبور از فراز و فرودهایی بود که در آن روز به اندازه لازم، حتی در آگاهان تیزبینانی مانند مارکس جمع نبود. جنبش کارگری چنین وضعی داشت و این درحالی بود که سرمایه داری آستانه یکی از شکوفاترین طلائی ترین دوره های تاریخی گسترش و استقرار بین المللی خود را دق الباب می کرد. عواملی که مجموعاً راه تازش کمونیسم لغو کار مزدی پرولتاریا به سوی پیروزی را به شدت دشوار، سنگلاخی و شاید غیرقابل پیمودن می کرد.

طبقه کارگر اروپا این دوره را با شکست مالمال از درس، آزمون، تجارب کموناردها پشت سر نهاد و بر ویرانه های این شکست بود که گرد و خاک مجدد دموکراسی خواهی بورژوازی سراسر جهان را در خود پیچید و جنبش کارگری بین المللی را به فاجعه بارترین شکلی بلعید. کمونیسم ضد سرمایه داری توده کارگر به عنوان یک جنبش زنده، بالنده و در راه بلوغ، عقب نشست، زمینگیر شد، اسیر بدترین سرنوشت ها گردید. میدان را تسلیم دو اردوگاه ظاهراً متعارض و در اساس همگن بورژوازی کرد. دو اردوگاهی که هر کدام پرغوغاتر از دیگری فریاد دموکراسی سر می دادند. بر حقانیت دموکراسی خود و دروغ بودن نسخه پیچی حریف اصرار می ورزیدند. یکی آن را پارادیم متجانس سوسیالیسم طبقه کارگر القاء می نمود، دیگری سرمایه محوری این ادعا را افشاء و از

شفافیت کارگری ویژه الگوی خاص خویش می گفت!! کشمکش عالمگیر بین دو اردوگاه رقیب و متعارض بورژوازی که در دنیای واقعیت ها، یکی با پرداخت کمترین هزینه، کل جنبش کارگری قاره را در گورستان نظم سرمایه به طور کامل زمینگیر می کرد، دفن می نمود، از هر جنب و جوش رادیکال طبقاتی و سرمایه ستیز تهی می ساخت. دیگری دموکراسی خواهی، «امپریالیسم ستیزی» سرمایه محور، «انقلاب دموکراتیک» هموار ساز راه انکشاف مناسبات بردگی مزدی، استقرار دولتهای سرمایه داری متحد بلوک خود با بیرق «دموکراسی خلق» و «کمونیسم»!! را ساز و کار به صف نمودن توده کارگر دنیا در مصاف خود با قطبهای رقیب نیرومند می کرد. ارمان دموکراسی برای میلیاردها کارگر جهان سوای این هیچ چیز دیگری نبود، هر چه جناح ها، لایه ها، اردوگاهها و بخش های مختلف بورژوازی بین المللی از حاکم تا اپوزیسیون، راست تا چپ از این دموکراسی سود می جستند، هر چه دولت ها، قدرت ها، قطب ها، آن را سلاح کارسازتر تسویه حساب خود با هم می کردند، توده کارگر کشورها، کوبنده تر، سهمگین تر، فرساینده تر از ریل کارزار رادیکال ضد سرمایه داری خود خارج می گردید و طوق عملگی تسویه حساب ها، سهم خواهی های بخش ها یا بلوک بندیهای مختلف بورژوازی را بر دست و پای خود محکم تر می ساخت. سهم طبقه کارگر جهانی از دموکراسی این بود. هیچ عایدی دیگری نداشت.

با شروع دهه شصت سده بیستم، سرمایه داری وارد دور تازه ای از پویه بسط بین المللی و سرکشی تناقضات سرشتی خود شد. صدور سرمایه و گسترش حوزه های نوین انباشت در اقصی نقاط دنیا، اگر چه پرخروش تر و طغیان آمیزتر از قبل، به جلو می تاخت، اما در قیاس با نیمه نخست قرن، نرخ سودهای بحران ستیز طلائی، به بار نمی آورد. آسیا، امریکای لاتین، شمار معدودی از جوامع افریقائی، به ممالک سرمایه داری تبدیل شده بودند، بحران پشت سر بحران را می آزمودند و عوارض بحرانها را به چرخه بازتولید سراسری سرمایه جهانی پمپاژ می کردند. سرمایه الحاقی جوامع پیشرفته

صنعتی با میانگین بسیار بالای ترکیب ارگانیک، به گونه ای کهکشانی رشد می کرد، حجم سرمایه مالی متراکم در بانکها و بازار بورس سر به آسمان می سود، کل این سرمایه ها فشار سیر صعودی ترکیب آلی و کاهش نرخ سود را بر روند ارزش افزائی خود سنگین می یافتند. منحنی صعودی پرشتاب و جهشی بارآوری کار در جهان این روند را انفجارآمیز می کرد، سرمایه جهانی با اهرم های اندرونی خنثی سازی گرایش رو به افت نرخ سود، قادر به چالش امواج سرکوبگر بحران نبود، فواصل وقوع بحرانها کوتاهتر و قدرت کوبندگی آنها افزون تر می شد، در چنین شرائطی بروز و طغیان دو روند در ژرفنای پویه بازتولید سرمایه بین المللی گریزناپذیر می نمود. سرمایه اجتماعی کشورهای اروپای غربی و شمالی ظرفیت تحمل هزینه های دموکراسی را از دست می دادند و مهمتر آنکه نیاز چندانی به قبول این هزینه هم نمی دیدند. دلیل بی نیازی روشن بود. سوسیال دموکراسی و رفرمیسم اتحادیه ای در طول چند دهه، آخرین بارقه سرمایه ستیزی طبقاتی را از وجود جنبش کارگری قاره جراحی کرده بودند. این جنبش خطری برای سرمایه داری به حساب نمی آمد و فسیل وار در جاودانه دیدن بردگی مزدی مدفون بود. در سوی دیگر ماجرا، قطب شرقی سرمایه داری موسوم به «اردوگاه سوسیالیسم»!! همراه با همه جوامع سرمایه داری اقمار و دولتهای محصول «انقلابات دموکراتیک ضد امپریالیستی»!! وضعیتی فرسوده تر، بحران زده تر، شکننده تر از قطب رقیب غربی داشتند. این قطب با شتاب تمام راه فروپاشی می پیمود و بالاخره در شروع آخرین دهه قرن مذکور از هم فرو پاشید.

وقوع رخدادهای بالا که از سرچشمه واحد بحران خیزی قهری و سرکش سرمایه می جوشیدند، جار و جنجال دموکراسی یا جنبش های دموکراسی خواهی بورژوازی را عمیقا متأثر و مجبور به واکنش می کرد. در ممالک غربی، وقتی دولتها با یکه تازی تمام، بساط رفاه، معاش و امکانات اجتماعی نازل میراث عقب نشینی اندک خود در مقابل جنبش کارگری را جمع می کردند، باید بر آنچه زیر نام «آزادی بیان»، «حق»

تشکل، اعتصاب، تحزب، تظاهرات خیابانی در یک جمله دار و ندار دموکراسی هم چوب حراج فرو می آوردند. فریب آمیزی این جادو را مهر تأیید می کوبیدند. موضوعی که قبولش برای نمایندگان فکری پائین ترین لایه بورژوازی دشوار بود، این جماعت همچنان دموکراسی را سلاح رقابت، تسویه حساب و سهم خواهی از شرکا یا رقبای حاکم می خواست. انتظاری که تاریخ بر آن مهر ابطال می زد. این طیف البته تنها نبود. با فروپاشی اردوگاه شوروی جمعیت وسیعی از اردوگاهیان سینه چاک مدافع سرمایه داری دولتی ممهور به «سوسیالیسم»! نیز، فرومانده از نقد ریشه کاو باورهای ارتجاعی سرمایه زاد پیشین، خرقه و زنار «کمونیسم»! را با فریب آمیزترین شکل دموکراسی تاخت زدند و تمامی تریبونهای دیجیتال دنیا را ساز و عود ناساز ارکستر جدید خود کردند. ماجرا به همین جا ختم نشد. بحران خیزی انفجارآمیز سرمایه داری تمامی دنیا را میدان تازش فاشیسم ساخته بود. فاشیسم در همه اشکال ناسیونالیستی، دینی، لائیک، دموکراسی پوش، قانونگرا، متحزب، شریعتمدار، از طالبان، القاعده، الشباب، بوکوحرام، جبهه پایداری تا «اجتماع ملی» حزب آزادی، تی پارتی، آلترناتیو برای آلمان، برادران ایتالیا، دموکراتهای سوئد و... دنیا را به وحشت انداخته بود. بخش عظیمی از این نیروها، به ویژه در اروپا و آمریکا، با شداد و غلاظ کافی فریاد «وادموکراسی» سر داده و می دهند. همه از حاکم تا اپوزیسیون، سوسیال دموکرات سابق، اردوگاهی لاحق، لیبرال ورشکسته، محافظه کار بازنده، وراث آلمانی هیتلر، بایدن پمپاژگر حاصل استثمار کارگران دنیا به مخارج سهمگین ترین هولوکاستها در غزه، ترامپ مفتی قتل عام هر کارگر مهاجر، ژردن باردلای فرانسوی، استامر و سوناک انگلیسی، مکرون، شولتز، شی، پوتین، خاتمی، میرحسین موسوی، رضا پهلوی، فرخ نگهدار، همه اپوزیسیونهای راست و چپ ایران هر کدام سوزناک تر از دیگری در رثای دموکراسی زار می زنند، از بذل جان و تلاش برای احیاء این امامزاده داد سخن می دهند. هر کدام این ها هم، از کارگران دنیا می خواهند که حرفشان را باور و دعوی رقبا را دروغ پندارند، در «جبهه

حق» آنها برای دموکراسی راستین و علیه دموکراسی دروغین دیگران صف بستند. آشفته بازاری سیاه تر، مخوف تر، رعب انگیزتر از همه دوره های گذشته تاریخ سرمایه داری که فقط دو چیز را فریاد می زند.

اول: سرمایه داری قادر به چرخیدن، بازتولید، خودگستری و تداوم ارزش زائی خود نیست، هیچ الگوی نظم اجتماعی آن، از دموکراسی تا فاشیسم، از سکولاریسم لیبرال تا دولت دینی خون آشام، از سوسیال دموکرات تا محافظه کار قادر به تضمین بقای این کهنه رباط پوسیده تاریخی نیست، از پاسخ به نیازهای روز آن عاجز است، ابعاد این نیاز از آستانه تحمل و قبول توده های کارگر دنیا بسیار بالاتر و آسمانخراش تر است.

دوم: جنبش کارگری جهانی به بدترین شکلی زمین گیر و مدفون است. توده های کارگر در تدارک خروج از مبارزات پراکنده شکست آمیز و ابراز وجود سراسری شورائی ضد سرمایه داری به مثابه یک طبقه سازمان یافته رهائی آفرین نیستند، همزمان و به همین اندازه رعب آور، نقطه عزیمت تمامی اعتراضات و کارزارهای روزشان، همیشه کارگر ماندن، برده مزدی زیستن، ماندگاری سرمایه داری، آرایش و پیرایش این نظام است!! این دو عامل، خوفناکترین راز رکود و مهلک ترین پاشنه آشیل وضعیت حاضر جنبش کارگری است، طبقه کارگر جهانی بدون چالش رادیکال این دو بیماری مهلک قادر به رستاخیز مجدد و خروج از خاکسپاری دیرنده خود نیست.

یک نکته بسیار شفاف و «اظهر من الشمس» است. کارگران در هر کجا از جمله در جهنم سرمایه داری ایران چاره ای ندارند جز آنکه زنجیر پوسیده دموکراسی خواهی، جار و جنجال جنبش های ورشکسته مدنی، های و هوی گوشخراش حقوق بشر سراسر فریب بورژوازی، هر شکل دخیل به آرایش و پیرایش سرمایه داری زیر هر پرچم و بانگ دروغین مسالمت جویانه یا سرنگونی طلبانه را از دست و پای خود باز کنند، این زنجیرها را به صاحبان آنها، فیلسوفان زنجیرباف، سیاستمدان زنجیرساز، دولتهای زنجیردار، اپوزیسیون های منحنط سلطنت آویز، جمهوری خواه، احزاب زنجیرانداز باز گردانند،

بساط پراکندگی جمع کنند، شالوده کارگر این و آن کارخانه، این و آن دسته وحوش سرمایه دار بودن را بر هم ریزند، بیرق اعلام موجودیت به عنوان یک طبقه افرازند. میدان کارزار را هر چه آگاهانه تر، نقشه مندتر، بیدارتر، ریشه ای تر تغییر دهند. عزیمت از همیشه کارگر ماندن، فروشنده نیروی کار زیستن، برده مزدی بودن، همه و همه را به باتلاق تاریخ سپارند. تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی را چراغ فروزان کارزار سازند. از بلندای سنگر این پیکار، فریاد سر دهند که دموکراسی، با هر الگو، ساختار نظم بردگی مزدی است. معضل ما، معضل بنیادی انسان عصر وجود سرمایه، نه کمبود دموکراسی است. اعلام کنند که قدرت طبقاتی خود را هر چه سراسری تر، شورائی تر، آگاه تر، دخالتگرتر، برابرتر سازمان خواهند داد. یک قدرت واحد شورائی ضد بردگی مزدی خواهند شد. این قدرت را در کلیه قلمروهای زندگی اجتماعی، در پهنه جدال برای خوراک و پوشاک و معیشت و رفاه و دارو و درمان و آموزش، در قلمرو ستیز با تبعیضات تبعهکارانه و بشرکش جنسیتی، در حوزه محو آلودگی های زیست محیطی، علیه بنیاد وجود سرمایه داری، علیه همه اشکال نظم حقوقی، سیاسی، مدنی سرمایه، به صف خواهند نمود. چگونه؟ با طرح کدامین خواستها؟ کدام راهبرد، کدام راهکارها، کدام شکل سازمانیابی، کدام استراتژی و تاکتیک؟ همگی پرسش ها و موضوعات مهمی هستند که فعالان جنبش لغو کار مزدی و کارگران ضد سرمایه داری به عنوان افرادی از طبقه خود، طبقه کارگر، دهه ها است در باره آنها بحث کرده اند، تحلیل ها، نقدها، مقالات و کتابها تهیه نموده و در دسترس همزمان، همسنگران، همزنجیران قرار داده اند. کاری که با تمامی توان دنبال خواهند کرد.

کارگران، ارزش های آفریده و سرنوشت کار

اوت ۲۰۲۴

قیمت بیان پولی ارزش است اما تطابق واقعی قیمت و ارزش فقط در مورد کل کالاها، در مقیاس سراسری صادق است. وقتی از تک کالاها صحبت می کنیم فرق میان ارزش و قیمت بسیار مهم می گردد. ارزش هر کالا توسط کار اجتماعا لازم انسانی متبلور در آن تعیین می شود. هر چه بارآوری کار افزونتر باشد، زمان کار اجتماعی لازم برای تولید کالاها کمتر می گردد، کاهشی که ظاهرا می باید تنزل هزینه تولید، سیر نزولی قیمت ها را به دنبال آرد! فرضی که اگر چه دوره هائی، درون حوزه هائی، اینجا، آنجا، گسیخته و بی انسجام رخ داده است، اما روند عام ارزش افزائی، مبانی تشکیل نرخ سود عمومی، پویه تعیین قیمت های تولیدی و بازار، در یک کلام قوانین قهری سرمایه رویه کاملا متضاد آن را حاکم می سازد. قیمت ها در سراسر تاریخ سرمایه داری در همه کشورها، همه بخش های سرمایه جهانی، مستمر یا منقطع و در مجموع لاینقطع، کند یا تند، حلزونی یا با سرعت سیر نور رو به افزایش رفته است. جای تشریح این روند و توضیح چرائی آن مسلما اینجا نیست. اما تیتروار می توان بر نکاتی انگشت نهاد. قیمت ها در بازار، زیر فشار رقابت و دخالت عواملی مانند عرضه و تقاضا تعیین می گردند. قیمت مرکب از هزینه تولید بعلاوه نرخ سود عمومی است و سهم سود مبتنی بر این نرخ، نه فقط به سرمایه مصرف شده در تولید محصول جدید، بلکه به کل سرمایه، از جمله به کل بخش استوار سرمایه و وقتی از جامعه و جهان صحبت می کنیم به کل سرمایه اجتماعی یک کشور یا سرمایه جهانی تعلق می گیرد. ریشه افزایش بدون انقطاع قیمت ها اینجا است و البته مؤلفه های فرعی دیگر نیز بدون نقش نیستند، آنها هم می توانند در سطحی و به درجه ای تأثیر گذارند. نکته اساسی آن است که ما در سراسر دنیای سرمایه داری شاهد سیر صعودی تعطیل ناپذیر قیمت ها بوده و هستیم. میزان این

افزایش در جاهای مختلف متفاوت است و این تفاوت در مواردی مانند جهنم سرمایه داری ایران بسیار فاحش است و همیشه در مدار اوج می چرخد. محاسبه گر بانک مرکزی می گوید که ارزش ۱۰۰۰ تومان پول رایج کشور در فاصله میان ۱۳۵۸ تا ۱۴۰۱ خورشیدی زیر فشار سیر تصاعدی انفجار آمیز قیمت ها، روند کاهشی بهت انگیز زیر را پشت سر نهاده است. قیمت حجمی از کالا که در ۱۳۵۸ فقط ۱۰۰۰ تومان بوده است دو سال بعد به صورت میانگین به ۱۲۴۲ تومان، در ۱۳۶۵ به ۳۰۵۹، در ۱۳۹۵ به ۶۵۳۵۹۵ و در ۱۴۰۱ به ۴۱۸۴۳۱۴ تومان داد و ستد گردیده است. به جدول زیر نگاه کنیم.

سال	ارزش	سال	ارزش	سال	ارزش
1358	1000	1380	61 614	1397	1 003 922
1360	1 242	1385	117 353	1398	1 328 105
1365	3 059	1390	263 536	1399	1 953 595
1370	7 771	1395	653 595	1400	2 856 209
1375	29 542	1396	716 340	1401	4 184 314

حداقل مزد ماهانه کارگران در سال ۱۳۵۸ بر اساس داده های آماری منتشره، از سوی شورای عالی کار، اتاق بازرگانی یا سایر نهادهای دولتی بالغ بر ۱۷۰۱ تومان بوده است. در طول این چند دهه نظام سرمایه داری به شکل روتین، بر اقتضای نیازهای جبری پویه ارزش افزائی و خودگستری سرشتی خود، شیرازه معاش، اولویت های زندگی، داربست مایحتاج، نوع و شکل مصرف افراد از جمله همه کارگران را آماج دگرسانیهای قهری کرده است. در سال مذکور به عنوان مثال در سراسر ایران سوای چند دانشگاه، سازمان برنامه و برخی مراکز ویژه آماری، هیچ فرد یا مؤسسه دیگری حتی دست اندرکاران فعالیت های علمی و تحقیقی، به کامپیوتر دسترسی نداشتند و مخارج تهیه این دستگاه بر دوش هیچ خانواده کارگری سنگینی نمی نمود. نام اینترنت واژه کاملا ناآشنا، حتی بهت انگیزی بود و تصور اینکه روزی وارد زندگی انسانها گردد و بخشی از مزد ماهانه هر کارگر را بلعد، به مخیله هیچ کس خطور نمی کرد. موبایل وجود نداشت

و در خیال هیچ کارگری نمی گنجید که روزگاری مجبور خواهد شد هزینه خرید چندتا از این دستگاههای پر از رمز و راز را بر دوش گیرد و سهمی از بهای نیروی کارش را برای خرید و هزینه داشت آن مایه بگذارد. شهریه تحصیلات دانشگاهی فرزندان، مکان خاصی را در لیست هزینه های اجباری خانواده کارگری به خود اختصاص نمی داد. حتی لوله کشی گاز پدیده ای کاملا نادر بود و در صورت حساب مخارج ماهانه اکثریت قریب به اتفاق کارگران هیچ نشانی از آن رؤیت نمی گردید. زنجیره این نیازهای نوین مصرفی زاد و ولد چرخه تولید سرمایه داری مسلما بسیار طولانی است. زنجیره ای که در ادامه بحث مجبوریم به آن باز گردیم، اما عجلتا باید آن را از دست و پای واکاوی حاضر خویش باز کنیم تا بتوانیم کل حواس خود را روی پروسه تغییرمزدها یا بهای نیروی کار توده کارگر در طول این چند دهه متمرکز سازیم. در این راستا رقم ۱۷۰۱ تومان حداقل مزد ماهانه توده های کارگر در همان سال ۱۳۵۸ را مبنای بررسی خود قرار می دهیم و سپس به جستجوی ارقامی می پردازیم که مبین سنجیده و مقبولی برای پایه مزدها در هر سال باشند. ارقامی که با رجوع به قیمت ثابت همان سال و به دنبال تمامی اغماض ها، با چشم پوشی کاملا آگاهانه از تأثیر اجتناب ناپذیر زنجیره طولیل احتیاجات و تحولات مصرف مولود پویه ارزش افزائی سرمایه بر مزدها، حفظ حتی المقدور قدرت خرید کارگران و کفاف هزینه بازتولید نیروی کار آنان در هر کدام از سال های این دوره طولانی ۴۳ ساله را تضمین کنند. اگر این جستجو را به محاسبه گر بانک مرکزی ایران ارجاع دهیم، نتیجه آن به گونه ای روشن و گویا، به صورت جدول زیر در مقابل چشم ما قرار می گیرد.

دریافتی کارگران به قیمت ثابت سال ۱۳۵۸ و کاهش مستمر مزدها - تومان

کاهش سالانه	کاهش ماهانه	به قیمت ثابت ۱۳۵۸	دریافتی ماهانه کارگران	سال
000	0 000	1 701	1 701	1358
- 5400	- 455	1 246	1905	1360
- 11 940	- 995	706	2 160	1365
- 12 684	-1 057	644	5 001	1370
- 12 000	-1 000	701	20 701	1375
- 9 372	- 781	920	56 709	1380
- 5 076	- 423	1 278	150 000	1385
- 5 388	- 449	1 252	330 000	1390
- 5 496	- 458	1 243	812 166	1395
- 4 836	- 403	1 298	929 931	1396
- 6 192	- 516	1 185	1 114 000	1397
- 6 708	- 559	1 142	1 516 000	1398
- 8 678	- 723	978	1 911 000	1399
- 9 252	- 771	930	2 655 495	1400
- 7 860	- 655	1 046	4 376 000	1401

داده های جدول شاید حیرت آور به نظر آیند اما واقعیت دارند. واقعیتی که تعمق و قبولش چه بسا برای بخشی از طبقه کارگر ایران نیز چندان ساده و بدون دست انداز نباشد. ستون کاهش مزدها حاکی است که درست در همان سال نخست بعد از قیام بهمن ۵۷، روند سلاخی بهای بازتولید نیروی کار توده کارگر آغاز می شود. در سال ۱۳۶۰ دستمزدهای ماهانه ظاهرا افزایش می یابد و به ۱۹۰۵ تومان می رسد، اما عملا به ۱۲۴۶ تومان سقوط می کند، هر کارگر در هر ماه ۴۵۵ تومان و در طول سال ۵۴۶۰ تومان از دست می دهد!! سال ۱۳۶۵ شاهد سقوطی هولناک تر هستیم. مزدها به قیمت واقعی سال ۵۸ ماهانه ۹۹۵ تومان، سالانه ۱۱۹۴۰ تومان کمتر می شود!! این کاهش رعب انگیز باز هم تداوم می یابد، در ۱۳۷۰ هر کارگر هر ماه ۱۰۵۷ تومان و در سال ۱۲۶۸۴ تومان کمتر از سال بالا دریافت می دارد!! روند در کل چندین دهه با یک

منحنی نوسان آمیز و میانگین کاهش بالای ۶۰۰ تومان در ماه با قیمت ثابت سال بعد از قیام بهمن ادامه پیدا می کند، در ۱۴۰۱ کارگری که 4 367 000 تومان مزد ماهانه داشته است، دریافتی واقعی یا قدرت خرید او در قیاس با سال ۵۸ و مزد ماهانه ۱۷۰۰ تومانی آن سال، حدود ۷۰۰ تومان کمتر بوده است!!

پیش تر بر زنجیره زاد و ولدهای قهری و غیرقابل گریز چرخه خودگستری و ارزش افزائی سرمایه در قلمرو مصرف و کشف، ابداع، تقریر و توسعه شتابناک نیازهای مصرفی نسخه پیچی این شیوه تولید انگشت نهادیم. نیازهایی که مستقل از مفید یا مضر بودنشان برای زندگی بشر، هر چه هستند احتیاج پروسه تولید سود افزونترند و زایش و توسعه جبری آنها حتی اگر نوسداروی حیات انسان باشند، از هیچ بنمایه یا مبنای عزیمت انسانی در چرخه محاسبات سرمایه برخوردار نمی باشند. در این مورد، تا جایی که به بازه زمانی ۵ دهه اخیر مربوط می شود، به ظهور کامپیوتر، موبایل، اینترنت، گاز مصرفی خانه ها، شهریه بالای تحصیلات دانشگاهی فرزندان اشاره شد، لیستی که مدام در حال طولانی شدن است و هزینه هر قلم آنها بخشی از بهای نیروی کار ماهانه، سالانه هر کارگر را می بلعد. مجرد آلودگیهای سراسری و فزاینده زیست محیطی، تولیدات غذائی مالا مال از آلاینده های شیمیائی که جبر هستی سرمایه و پدیده غیرقابل گریز شیوه تولید سرمایه داری هستند، چنان کوهی از بیماریهای مهلک بر سر بشر آوار ساخته که هزینه مداوای حتی بدون هیچ حاصل آنها جایی برای تهیه مایحتاج اساسی زندگی باقی نگذاشته است. جدول بالا با چشم پوشی کامل از همه این هزینه های جدید آفریده سرمایه در طول این ۴۵ سال، بسیار زمینی، زمخت، ریاضی نشان داد که آنچه امروز یک کارگر ایرانی به مثابه حداقل مزد ماهانه دریافت می کند در بهترین حالت فقط ۶۱ درصد مبلغی است که سال ۱۳۵۸ خورشیدی دریافت می نموده است. بیائیم و برای لحظه ای، میانگینی از هزینه های اضافه شده این دوره را هم از بازمانده سلاخیها کسر کنیم تا ابعاد واقعی فاجعه را در برابر چشمان حیرت زده خویش مجسم

بینیم. نتیجه این جمع و تفریق ها بسیار شفاف است. دستمزد ماهانه بیش از ۴۰ درصد توده های کارگر ایران در قیاس با سالهای پایانی دهه ۵۰ خورشیدی، یک کاهش انفجارآمیز و هول انگیز بالای ۵۰ درصد را تحمل کرده است. مزدهای واقعی به نصف سال ۵۸ نمی رسد و فراموش نکنیم که سال پیش از آن تاریخ، طبقه کارگر ایران زیر فشار وحشیانه ترین میزان فقر، گرسنگی، فلاکت، بی سرپناهی، محرومیت از آموزش، درمان و مایحتاج اولیه معیشتی، علیه یکی از درنده ترین دولتهای سرمایه داری روز دنیا شوریده و رژیم هار سلطنتی را روانه زباله دان تاریخ کرده است.

به سوی دیگر ماجرا نظر اندازیم. به آنچه بر سر ارزش های آفریده طبقه کارگر و سرنوشت حاصل کار و تولید توده کارگر ایران در این سال ها رفته است. میزان این ارزش ها در سال ۱۳۵۸ بر پایه گزارش بانک مرکزی و به قیمت ثابت سال ۱۳۹۵ خورشیدی به 778 931 میلیارد تومان بالغ می گردیده است. این رقم با شروع جنگ جنایتکارانه و ضد کارگری دو رژیم درنده جمهوری اسلامی و دولت صدام، در سال ۱۳۶۳ به 560 215 میلیارد تومان و در ۱۳۶۸ تا سطح 377 560 میلیارد تومان سقوط می کند. کشتی کارزار فاشیسم هار اسلامی و حاکمان بعث در ۱۳۶۷ با عبور از دریای خون جاری یک میلیون و ۳۰۰ هزار کارگر دو کشور بر ساحل یکی از عظیم ترین ویرانه های تاریخ، ویرانه حاصل بمباران و خاکستر شدن تمامی دستاوردهای کار، رنج و مشقت چندین نسل توده های کارگر ایران و عراق لنگر می اندازد. دولت رفسنجانی بساط جنگ با رقیب سرکش منطقه ای بر سر تقسیم سهام مالکیت و قدرت و سود را جمع می کند تا شعله جنگ همیشه و همه جا مشتعل سرمایه علیه چند ده میلیون کارگر نفرین شده ایران در قلمرو انباشت طلائی سرمایه و تشدید جنون آمیز استثمار نیروی کار را به اوج اشتعال رساند. او برای کسب بیشترین فتوحات ممکن در این عرصه، تمامی سلاح های سلاخی معاش و بهداشت و درمان و دار و ندار توده کارگر را از نیام بیرون می آرد. در این گذر به هر سببیت و بربریتی دست می زند و به یمن این توحش ها و

سلاخی ها است که ۵ سال بعد حجم اضافه ارزش های متشکل از کار پرداخت نشده طبقه کارگر ایران در سال را به مرز ۷۰۰ هزار میلیارد تومان نزدیک می کند. این وضع ادامه می یابد که چگونگی استمرار آن را در جدول زیر شاهد می باشیم.

تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت سال ۱۳۹۵

سال	حجم ارزش های آفریده جدید	سال	حجم ارزش های آفریده جدید
1358	778 931 000 000 000	1393	1 304 744 000 000 000
1363	560 215 000 000 000	1394	1 281 255 000 000 000
1368	377 560 000 000 000	1395	1 392 970 000 000 000
1373	684 996 000 000 000	1396	1 424 713 000 000 000
1378	720 915 000 000 000	1397	1 382 238 000 000 000
1383	1 040 852 000 000 000	1398	1 341 475 000 000 000
1388	1 329 561 000 000 000	1399	1 396 123 000 000 000
1390	1 339 833 000 000 000	1400	1 457 136 000 000 000
1391	1 282 231 000 000 000	1401	1 515 400 000 000 000
1392	1 260 006 000 000 000	1402	1 583 883 000 000 000

منبع: بانک مرکزی ایران

اگر خالص ارزش های آفریده جدید در سال ۱۳۹۵ با قیمت ثابت همین سال را بر متوسط دریافتی کل طبقه کارگر ایران در این بازه زمانی معین تقسیم کنیم، مشاهده خواهیم نمود که کارگران در خوشبینانه ترین حالت از هر ۱۳۰۰ تومان ارزشی که تولید نموده اند فقط ۱۰۰ تومانش را زیر نام مزد یا بهای بازتولید نیروی کار دریافت کرده اند. مرکز آمار ایران شمار کل شاغلان این سال را حدود ۲۴ میلیون و درصد مزد و حقوق بگیرانش را حدود ۵۶٪ یا کمی بالای ۱۳ میلیون نفر گزارش کرده است. از این عده بیش از ۳۵ درصد را غیرکارگران، لشکر عظیم عمده سرکوب، قهر و سببیت سرمایه متشکل از ارتش، سپاه، بسیج، زندانبان، مأمور اطلاعات، آمر به معروف و نهی از منکر، وکیل، وزیر، روحانی، مداح، نمایندگان فکری و حقوقی سرمایه تشکیل می دهند. هشت و نیم میلیون نفر باقی مانده همان توده وسیع کارگری هستند که مرکز آمار ایران آنان

را زیر عنوان «مشمولان قانون کار» لیست نموده است. میانگین دستمزد ماهانه این جمعیت در سال مذکور، حدود یک میلیون تومان و برای سراسر سال فقط ۱۲ میلیون تومان بوده است. اگر این ارقام را در هم ضرب کنیم، به رقم ۱۰۲ تریلیون تومان می‌رسیم که مبین کل مزد سالانه شاغلان کارگر در طول آن سال است. ارزش‌های جدید آفریده کارگران در همین سال بر اساس آنچه در جدول می‌بینیم بالغ بر ۱۴۰۰ تریلیون تومان است که اگر بر دریافتی سالانه کل کارگران شاغل تقسیم شود، خارج قسمت آن تقریباً ۱۴ خواهد بود. رقمی که در مورد تمامی سال‌های دیگر با اندکی افزایش یا احياناً کاهش صدق می‌نماید. معنای زمینی و ریاضی این محاسبات بسیار روشن است. طبقه کارگر ایران یک نرخ استثمار ۱۴۰۰ درصدی را تحمل می‌کند و از هر ۱۴۰۰ تومان ارزش آفریده‌اش، فقط ۱۰۰ تومان برای بازتولید نیروی کار خویش و زنده نگه داشتن نسل‌های آتی ارتش نیروی کار، از سرمایه‌داران دریافت می‌دارد. اینکه مابقی چه می‌شود؟ و کدامین مسیر را پیش می‌گیرد، باز هم پاسخ روشن و شاید بی‌نیاز از توضیح است. اما شناخت مادی رادیکال و پراکسیس یا آگاهی طبقاتی سلاح کارزار ضد سرمایه‌داری هیچ‌گاه خود را به مفاهیم عام و کلیشه‌پردازی‌های مکتبی مریخی آویزان نمی‌سازد. باید واقعیت‌ها را کاوید، تشریح کرد و چراغ راه ساخت. در سال ۱۳۵۳ زمانی که کل تولید ناخالص داخلی ایران به قیمت ثابت سال ۱۳۹۰ تا مرز ۸۴۰ هزار و ۵۰۰ میلیارد فاصله چشمگیری داشت. موجودی خالص سرمایه در ایران آستانه ۴۰۰ هزار میلیارد تومان را دق‌الباب می‌نمود. این رقم ده سال بعد با همان قیمت ثابت سال ۹۰، به رغم کل ویرانی‌های ناشی از جنگ سبعانه دولتهای ایران و عراق، تا بالای ۹۰۰ هزار میلیارد تومان پیش‌تاخت. در ۱۳۷۳ مرز یک تریلیون و ۴۰ هزار میلیارد تومان را پشت سر نهاد و در ۱۳۹۰ با همان نرخ ثابت، ۳ برابر سال ۱۳۵۳ شد. جدول زیر را دقت کنیم.

موجودی سرمایه در شکل ماشین آلات و ساختمان به قیمت ثابت سال ۱۳۹۰

- تومان

سال	موجودی سرمایه	سال	موجودی سرمایه
1353	387 518 000 000 000	1396	2 206 366 000 000 000
1363	911 555 000 000 000	1397	2 210 176 000 000 000
1373	1 040 205 000 000 000	1398	2 528 540 000 000 000
1383	1 466 390 000 000 000	1399	2 291 856 000 000 000
1390	2 001 705 000 000 000	1400	2 536 207 000 000 000
1395	2 186 300 000 000 000	1401	

بانک مرکزی ایران

اشاره به چند نکته اساسی در اینجا الزامی است.

۱ - مزد ماهانه یک میلیون تومان به عنوان متوسط بهای نیروی کار توده های کارگر ایران در سال ۱۳۹۵ شاید مورد اعتراض عده ای قرار گیرد. معترضین بر دستمزدهای چند یا چندین میلیونی بخشی از طبقه کارگر انگشت خواهند نهاد و رقم بالا را غیرواقعی خواهند خواند. در اینکه درصد قابل توجهی از کارگران در این سال یا حتی سالهای قبل از آن، دستمزدهای بالاتر دریافت نموده اند جای شکی نیست. اما بحث بر سر میانگین مزدها است و باید به دریافتی کل کارگران شاغل نظر انداخت. واقعیت آن است که شمار کارگران دخیل و شریک در تولید ارزش ها و اضافه ارزش ها بسیار بیشتر از ۹ میلیونی است که مراکز رسمی آمارگیری ثبت کرده اند. در کنار این ۹ میلیون، جمعیت بسیار وسیعی کارگر در حال کار بوده اند که هیچ نام و نشانی از آنها در هیچ محاسبات آماری، اسناد دولتی یا دفتر و دستک دیگری یافت نمی شود. «قانون کار» رژیم درنده اسلامی و سلف شاهنشاهی اختاپوسی اش هر دو، وحشیانه ترین شکل استثمار کودکان بالای ۱۰ سال را حق مسلم و بدون هیچ چون و چرای طبقه سرمایه دار دانسته و می دانند. در همین راستا درصد مهمی از مزدبگیران کارگر همواره کودکانی بوده و هستند که در تولید ارزش ها، اضافه ارزش ها نقش اساسی بازی نموده

اند. با طولانی ترین روزانه های کار در مخوف ترین سپاهچال ها و دخمه های تاریک آکنده از آلودگیها و عوامل بیماری زا مانند آجرپزی ها، شیشه سازی ها، کارگاههای نجاری و آهنگری یا تولید فرش برای صاحبان سرمایه کار کرده، شلاق خورده، تباه شده و از پای در آمده اند. مزد کار دو شیفتهی این کودکان نفرین شده کار هیچ قربانی حتی با همان حداقل اعلام شده وزارت کار دولت سرمایه داری نداشته و کفاف نان خالی آنان را نمی داده است. از اینها که بگذریم روزنامه های رسمی همین رژیم اسلامی از نوع ایلنا، شرق و مابقی، آکنده از گزارشاتی هستند که ولو در چهارچوب سوداگریها و تسویه حسابهای درون طبقه سرمایه دار، پرونده مردهای زیر حداقل «شورای عالی کار» را ورق زده و تصریح نموده اند که حتی جمعیت کثیری از شاغلان مشمول سلاخی نامه موسوم به «قانون کار» مزدی به مراتب نازل تر از دستمزد مصوب و اعلام شده دولت سرمایه دریافت می کنند. برای داشتن تصویری کم یا بیش واقعی از متوسط مردها باید به تمامی این مؤلفه ها چشم دوخت. فراموش نکنیم که از جمعیت بالای یک میلیون کارگران بخش آموزش با مدارک بالای دیپلم تا فوق لیسانس و دکترا در سال ۱۳۹۹ چند صد هزار نفر را گروه موسوم به حق التدریسی تشکیل می داده اند. مزد ساعتی این جمعیت مابین ۱۸۰۰۰ تا ۲۳ هزار تومان و دریافتی ماهانه آنان در بهترین حالت از یک میلیون و هفتصد هزار تومان تجاوز نمی کرده است. رقمی که به قیمت ثابت سال ۱۳۹۵ حتی به ۵۲۰ هزار تومان در ماه نمی رسیده است. در ۹۵ یا بازه زمانی تمرکز محاسبات ما، حداقل مزد مصوب «شورای عالی کار» ۸۱۲ هزار تومان اعلام شده است رجوع به این رقم و دقت در توضیحات بالا کافی است تا نشان دهد که متوسط مزد ماهانه توده های کارگر در آن سال از یک میلیون تومان فرا نمی رفته است.

۲ - حجم نجومی ارزش های آفریده جدید توسط توده های کارگر کارگر ایران در سالهای بالا، در شرائطی تولید و محقق شده است که سرمایه داری ایران یکی از انفجاری ترین دوره های بحران زائی خود را پشت سر می نهاده است. روند ارزش آفرینی، بازتولید

و خودگستری سرمایه زیر کوبنده ترین تازیانه تحریم های بین المللی قرار داشته است. مؤلفه ای که به نوبه خود هزینه های تولید را به اوج می برده است و نرخ عمومی سود را مستمرا به سراسیمب سقوط می رانده است. چندین برابر شدن نرخ ارز و تنزل پرشتاب ارزش پول داخلی، نیز نقشی مشابه را در افزایش هزینه تولید کالاها و لاجرم افت سودها بازی کرده است. تحریم ها، تمامی مجاری دستیابی سرمایه اجتماعی به تکنولوژی، تخصص و دستاوردهای دانش بشری مورد نیاز ارتقاء بارآوری کار را مسدود می ساخته و از این طریق سهمگین ترین ضربه ها را بر قدرت رقابت سرمایه داری ایران و در همین راستا کاهش انفجارآمیز سهم سرمایه اجتماعی از کهکشان اضافه ارزش های تولید شده داخلی و بین المللی وارد می کرده است. به چند جمله از گزارش مشروح بولتن نیوز دقت کنیم. «محاسبات نشان می دهد که هزینه سرمایه گذاری برای رساندن یک معدن معمولی به فاز بهره برداری در ۱۰ سال اخیر از یک میلیارد تومان در سال ۱۳۹۰ به بیش از ۴۰ میلیارد تومان در سال ۱۴۰۱ افزایش یافته است. به بیان دیگر هزینه راه اندازی این معدن در طول فقط ۱۰ سال تا ۴۰ برابر بالا رفته است. همزمان و طی فقط ۵ سال از این ۱۰ سال، نرخ تورم ۴ برابر شده است، بهای ارز مورد نیاز چرخه تولید نیز از بالای ۳ هزار تومان در سال ۱۳۹۵ به ۲۶ هزار تومان در سال ۱۴۰۰ صعود نموده و ۷ برابر گردیده است». کل این عوامل به ویژه در کنار عامل فروماندگی از بالا بردن بارآوری کار، به گونه ای فاحش و تعیین کننده موجب افزایش هر چه بیشتر قیمت تمام شده کالاها می گردند. روند متعارف و سرشتی تولید سرمایه داری است که سیر صعودی قیمت تمام شده محصولات، بر قدرت رقابت سرمایه معین، قلمرو تولیدی مشخص، حوزه یا حوزه های تولیدی اسیر این معضل و بالاخره کل سرمایه اجتماعی زیر فشار این وضعیت تأثیر می گذارد و آن را عمیقا می کاهد، حجم فروش این سرمایه ها یا کل سرمایه داری کشور معین در بازار جهانی را در سطحی خرد کننده

کاهش می‌دهد و نهایتاً سهم سود این بخش از سرمایه بین‌المللی در قیاس با سایر بخشها یا جوامع را به ورطه تنزل بحران‌زا می‌راند.

۳- اشتباه بسیار سترگ و به همان اندازه خطرناکی است اگر نقش بازی گسترده عوامل بالا در چرخه ارزش‌افزائی سرمایه‌داری ایران را امر خاص سالهای بعد از قیام بهمین تا امروز ببینیم!! روشن است که تحریم‌های ویرانگر، نوسانات زلزله‌وار نرخ برابری پول داخلی با ارزهای بین‌المللی پدیده‌های ویژه این دوره بوده‌اند و در روند صعودی قیمت‌های تمام‌شده محصول اجتماعی سالانه و آثار بحران‌زای آن تأثیر فاحش داشته‌اند. در این‌جا هیچ تردیدی شکی نیست اما سطح پائین بارآوری کار، هزینه بالای تشکیل سرمایه ثابت، فروماندگی در رقابت، عجز از حضور گسترده در بازار جهانی سرمایه‌داری، فقدان نقش اثرگذار در پروسه تشکیل قیمت‌های تولیدی یا نرخ سودهای جاری بازارها و به تبع کل اینها، سهم نازل در اضافه‌ارزش‌های بین‌المللی، مؤلفه‌های هویتی و خصلت‌نمای سرمایه اجتماعی ایران، در تقسیم‌کار جهانی سرمایه‌داری هستند و به هیچ وجه خاص این دوره نمی‌باشند.

تحریم‌های گسترده یا نوسانات نرخ ارز و عوامل مشابه دامنه اثرگذاری این شاخص‌ها را قویاً شدت بخشیده است، اما آنها را خلق نکرده است. نکته بسیار کلیدی و تعیین‌کننده در اینجا، در این بخش ویژه گفتگو، آن است که سرمایه‌داری ایران حتی در همین دوره معین به رغم داشتن موقعیت اساساً آسیب‌پذیر در چرخه ارزش‌افزائی سرمایه‌داری جهانی، به رغم نقش بازی شاخص‌های مهم هویتی از قبیل سطح پائین بارآوری کار، فقدان قدرت رقابت و سهم کم یا بیش نازلتر در اضافه‌ارزش‌های بین‌المللی، به رغم فشار طغیان‌آمیز تحریم‌ها و سقوط انفجاری بهای پول داخلی باز هم روند بازتولید، خودگستری، افزایش متعارف «تولید ناخالص» سالانه، منحنی صعودی پرشتاب موجودی خالص سرمایه را استمرار بخشیده و پیش برده است. نکته اساسی جستجوی کلید این معما و گشایش این «راز سر به مهر» است. کل این داده‌ها، شاخص‌ها، همسو

و متحد در راستای تهاجم نیرومندترین، کوبنده ترین، پرخروش ترین بحران ها، فروپاشی ها و سقوط چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران ایفای نقش کرده اند اما عملا چنین نشده و چنین حادثه ای رخ نداده است. بحث بر سر گشایش این راز است. رازی که کلید کشف آن صرفا در شیرازه کار، استثمار، زندگی توده های کارگر ایران قرار دارد.

۴ - در گزارش ها دیدیم که تولید ناخالص داخلی ایران در یک بازه زمانی ۳۴ ساله به قیمت ثابت سال ۹۵ بیش از ۴ برابر افزایش یافته است. این نرخ، از میانگین رشد تولید ناخالص جهانی نه کمتر که افزونتر است. نکته واجد اهمیت و نیازمند تأکید در اینجا آن است که رقم ۱۵۸۳ تریلیون تومان تولید ناخالص داخلی به هیچ وجه رقم واقعی اضافه ارزشهای آفریده توده های کارگر ایران در سال ۱۴۰۲ نیست. رقم دقیق، عظیم تر از این مقدار است. سرمایه داری ایران با کل مؤلفه های خصلت نمای مکان آن در تقسیم کار جهانی سرمایه، همواره و مستقل از این یا آن دوره خاص، سهم مهمی از اضافه ارزش های حوزه بازتولیدش را در چهارچوب قوانین تشکیل قیمت های تولیدی و نرخ سود عمومی بین المللی به نفع سرمایه اجتماعی کشورهای پیشرفته تر از دست می دهد. این رقم در بازه زمانی مورد بررسی ما با توجه به فشار تحریم ها، هزینه های سنگین دور زدن تحریم ها، مسائل حاد ارزی و فاکتورهای دیگر تا نقطه اوج پیش تاخته و افزون گردیده است. در همین راستا عدد ۱۵۸۳ تریلیون صرفا سهمی است که از استثمار طبقه کارگر ایران نصیب سرمایه اجتماعی ایران شده است. اینکه کدامین سهم را بخشهای دیگر سرمایه جهانی برده و به خود اختصاص داده است چیزی نیست که بتوان آن را به سادگی حدس زد یا زیر ذره بین محاسبه آورد. در مورد مقایسه نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ایران و میانگین بین المللی این رشد در سه دهه اخیر نیز تردیدی نیست که چنین قیاسی، بدون توجه به مؤلفه های مهم دخیل و اثرگذار در این محاسبه مانند، درجه اشباع جوامع از سرمایه، متوسط ترکیب آلی سرمایه اجتماعی کشورها یا

پارامترهای دیگر فاقد اعتبار کافی است. اما بحث ما اینجا به هیچ وجه مقایسه نرخ رشدها نیست!! مرکز ثقل واکاوی، فشار سهمگین استثمار نیروی کار توسط سرمایه در جهنم سرمایه داری ایران است.

۵ - محاسبه نرخ استثمار ۱۴۰۰ درصدی توده کارگر در سال ۱۳۹۵ یا هر سال دیگر که بالاتر با رجوع به داده‌های رسمی صورت گرفت، بدون شک فشار شاخصهای مربوط به مکان سرمایه اجتماعی کشور در تقسیم کار جهانی سرمایه را بر حد و حدود دقیق بودن خود سنگین دارد. نرخ استثمار واقعی یقیناً بالاتر است. اگر ۱۸۵۳ تریلیون تومان ارزش اضافی سال ۱۴۰۲ صرفاً سهم سرمایه اجتماعی ایران از حاصل استثمار توده‌های کارگر و نه کل ارزش اضافی تولید شده در این سال است، نرخ استثمار تقریبی طبقه کارگر هم قطعاً رقمی بسیار بالاتر از ۱۶۰۰٪ بوده است

۶ - به آنچه گفته شد پارامتر دیگری اضافه کنیم. اقتصاددانان کوردل بورژوازی تاریخاً از طریق آویختن به روایت بدون هیچ پایه، گمراه‌کننده «اقتصاد نفتی، رانتی» ابعاد کهکشانی استثمار طبقه کارگر ایران توسط سرمایه را انکار کرده‌اند. از ابتدال و مجعول بودن این «ثئوری» که بگذریم در سالهای زیادی از بازه زمانی مورد گفتگو، میزان فروش نفت و حجم اضافه ارزش‌های نفتی رقم ناچیز و قابل اغماضی را تشکیل می‌داده است. پارامتری که به سهم خود سهمگینی هر چه بیشتر فشار استثمار توده‌های کارگر در این سالها را تصریح و تأکید می‌نماید.

جنبش کارگری و سیاهچال سرنوشتی طلبی دموکراتیک، مدنی

دولت‌ها با هر نام، نشان، بیرق، ایدئولوژی، آئین، دولت سرمایه‌اند. سرمایه دولت شده‌اند. پاسدار سرمایه داری، ماشین نظم‌تولیدی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، اجتماعی نظام بردگی مزدی هستند. جنس، الگو، کارکرد، دموکراسی، دیکتاتوری، لیبرال، فاشیست، دینی، لائیک، چپ، راست، بوروکراتیک، نظامی بودن آنها توسط سرمایه تعیین می‌شود. سرمایه است که با توجه به کل مؤلفه‌های تشکیل دهنده

چرخه بازتولید و ارزش افرائی خود در بازار داخلی و جهانی، این یا آن الگو را اعمال می نماید. کمپین ها و کارزارهای موسوم به مدنی دموکراتیک شاید بتوانند این الگو را دستخوش آرایش و پیرایش کنند، اما مادام که سرمایه داری حاکم است، مادام که رابطه خرید و فروش نیروی کار بر جامعه مستولی است، تا زمانی که مناسبات بردگی مزدی حکم می راند، آخرین مرز این پیرایش، دستکاری را به یقین سرمایه است که تعیین می نماید و مهر و موم می کند. از این مهمتر، کلیدی تر آنکه: سرمایه مرز نهائی این ویرایش ها، تغییرات را با رجوع به شاخص های هویتی و سرنوشت ساز چرخه ارزش افزائی خود مشخص می سازد و رد یا قبول می کند. این دقیقاً همان نکته بنیادی است که دموکراسی طلبان و سلسله جنبانان جنبش های مدنی با تمامی قوا می کوشند آن را از دسترس شعور کارگران خارج سازند و برای این کار بدترین شکل مهندسی افکار را بر توده های کارگر تحمیل کنند. همه سینه چاکان دموکراسی و پرچمداران نهضت های مدنی، چه بسا از این سنخ نباشند، شاید تفتیدگی سیاسی آن ها از «نیات حسنه» و باورهای اومانستی نشأت گیرد، شاید کارگر یا کارگزاردگانی چنین باشند و با این تلقیات کاتولیک تر از پاپ شده اند، اما در این صورت هم یک چیز غیرقابل تردید است. این حقیقت که آنان نه با شعور آگاه انسانی، بلکه با مغز معماری شده بورژوازی به دنیا، انسان، جامعه، حق، آزادی، برابری، طبقات، مبارزه طبقاتی چشم می دوزند. بورژوازی در هستی طبقاتی خود قادر به درک این حقیقت نیست که «جامعه مدنی» سطح کنکرتی از انکشاف سرمایه و رابطه تولید اضافه ارزش است. اگر «مشروطیت» اهریمن درنده رضاخان را زائید، اگر زنجیره رخدادهای ۲۰ تا ۳۲، به کودتای وحشت و دهشت ۲۸ مرداد منتهی گردید، اگر شورش توفانی سالهای ۵۶ و ۵۷ اختاپوس جمهوری اسلامی را بر اریکه قدرت نشانند، پیش زمینه ها و بنیانهای مادی همه اینها را باید در ژرفنای فرایند انکشاف و تسلط سرمایه داری کاوید. باید به تار و پود پیچیده نیازها، مقتضیات، ویژگی های تاریخی، شاخص های هویتی بسط و استقرار سرمایه داری در

این عصر، در این نقطه دنیا، در مفصلبندی تنگاتنگ این فرایند و ملزومات با موقعیت روز چرخه بازتولید سرمایه در دنیا و نهایتا در سرمایه به مثابه نقطه رجوع، ختم رویدادها، چشم دوخت. بالاتر به مکان سرمایه اجتماعی ایران در چرخه سراسری بازتولید و ارزش افزائی سرمایه جهانی و به مؤلفه های خصلت نما یا شاخصهای هویت ساز مولود این موقعیت، مفصلبندی اشاره نمودیم. گفتیم که سرمایه داری ایران زیر فشار مؤلفه های بالا نتوانسته است به درجه بالای بارآوری کار در سطح برخی ممالک اروپای غربی، امریکا، ژاپن، چین امروز دست یابد. قدرت رقابت سرمایه اجتماعی نازل و نهایتا سهم آن در تقسیم اضافه ارزش های بین المللی در قیاس با قطبهای نیرومند مالی، صنعتی پائین تر است. مؤلفه اخیر به این معنی است که سرمایه اجتماعی ایران در چرخه سامان پذیری سراسری داخلی یا جهانی خود حتی بخشی از اضافه ارزش های تولید شده توسط توده کارگر ایران یا کل کارگران مورد استثمارش در حوزه های پیش ریز مثلا کارگران افغانی را به نفع بخشهای مسلط تر و بارآورتر سرمایه جهانی از دست می دهد. شاخصی که اولین بار آوردش تشدید هر چه سهمگین تر فشار استثمار توده کارگر توسط طبقه سرمایه دار، دولت، دولتها، رژیم یا رژیم های حاکم سرمایه داری از هر سنخ، الگو، شاهنشاهی مهور به «فره ایزدی» تا جمهوری اسلامی ولایتی، آویختگان به کورش تا منتظران مهدی موعود، سره ترین دموکراسی ها تا مخوف ترین حکومت های فاشیستی، لیبرال ناسیونالیست های مصدقی تا اردوگاهیان توده ای، غربی تا شرقی است. بورژوازی باید اضافه ارزش از دست داده حاصل استثمار میلیونها کارگر ایران و افغان را که شرکای قادر از دستش ربوده اند حتما جبران نماید. یگانه راه جبران، سلاخی انفجارآمیز بهای نیروی کار همان توده های طبقه کارگر آماج استثمارش است. برای این کار باید هر کارگر ایرانی و بدتر از وی همزنجیر افغانی اش در سال ۱۴۰۲ خورشیدی، با قیمت ثابت سال ۱۳۵۸ دستمزدی بسیار نازل تر دریافت دارند!! باید بجای هفت میلیون و ۲۰۰ هزار به ۴ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان رضایت دهد، همزمان

کل هزینه های مربوط به تغییر الگوی مصرف، زنجیره مصرف های نوین مولود سودجویی افراطی سرمایه را هم تقبل کند!! چند ده میلیون کارگر و خانوارهای کارگری ایرانی، افغانی اسیر شعله های فقر شوند. درصد کثیری از آنها گورخواب، کارتن خواب، اتوبوس خواب، اجاره نشین بامهای بدون هیچ سقف گردند. شمار کودکان کار هر سال تا مرز چند برابر اوج گیرد، بیکاری عظیم تر و وسیع تر شود. فلاکت و گرسنگی، بیابانهای پارس جنوبی و دشتهای اطراف سکوهای نفت و گاز را از اجساد بیکاران پر سازد. میلیونها کودک بلوچ، فارس، عرب، کرد، ترک و ترکمن از هر سطح آموزش محروم مانند و حسرت مدرسه، معلم، کلاس درس را با خود به گور برند. اکثریت کارگران فاقد دکتر، دارو، بیمارستان باشند. قریب ۴۰ درصد توده های کارگر در مرگبارترین بیغوله ها به سر برند. شرایط کار آنها مستمرا مرگ زاید، محیط زیستشان رودهای بدون آب، دریاچه های خشکیده، جنگلهای سوخته، مرداب های متروکه گردد، اگر غذایی یابند مسموم، آب آشامیدنی آنها آلوده به فاضلابهای مرگ آور، فضای تنفسی آنان در ریزگردهای بیماری زا ناپدید شود. کار خانگی فرساینده و تباهساز بدون هیچ ریال مزد میلیونها زن، شرط جبران اضافه ارزشهای از دست رفته شود. فشار گرسنگی و بیکاری شمار کثیر کارگران را کولبر جان برکف و شکار تفریحی روزانه صیادان بشرکش سرمایه سازد.

سرمایه در اینجا در جهنم سرمایه داری ایران کل مصیبت ها، فاجعه ها، دردها، رنجها، گرسنگی ها، بیغوله نشینی ها، گورخوابی ها، فقر، فلاکت، ذلت، محرومیت از دارو، درمان، آموزش، آب، برق، را بر سر چند ده میلیون کارگر آوار می کند، واکنش طبیعی، جبری، گریزناپذیر هر کارگر در مقابل طوفان این بدبختی ها، سیه روزیها نیز اظہر من الشمس است. اعتصاب، اعتراض، شورش، تعطیل کار، مختل سازی نظم تولید، اخلال در نظم اجتماعی و پاسخ سرمایه به هر کدام این اقدامات نیز حتی از واکنش کارگران عریان تر و معلوم تر است. پاسخی که سوای قهر عریان، دیکتاتوری درنده، سیاهچال،

زندادان، شکنجه، اعدام، تمامی اشکال سرکوب فیزیکی، فکری، ساقط نمودن انسان ها از هستی، هیچ چیز دیگر نمی تواند باشد. سراسر تاریخ سرمایه داری ایران حدیث گویای این واقعیت است، حدیث زنده این حقیقت محض است که دیکتاتوری، قتل عام، نسل کشی، اعدام، زندان، محو آزادی ها، سلاخی حق ها، حبس نمودن نفس ها، آتشفشان سرکوب ها، همه و همه بدون استثنا از ذات سرمایه، از ژرفنای چرخه ارزش افزائی سرمایه داری، از رابطه تولید اضافه ارزش می جوشند. در اینجا، در جامعه ای که شبه رایگان بودن نیروی کار پیش شرط حیاتی بازتولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی، نیاز گریزناپذیر سرمایه جهانی، پشتوانه مطمئن نرخ سودهای افسانه ای سرمایه های داخلی فاقد قدرت رقابت در بازارهای جهانی است، در چنین جامعه ای، چنین بخشی از سرمایه داری دنیا، دیکتاتوری درنده پلیسی با سبانه ترین شیوه های قهر، سرکوب، خشونت و درو کردن هر مقدار آزادی یا هر میزان حقوق اولیه انسانی یگانه الگوی نظم سیاسی و پارادایم حکومتی است. این که رژیم سلطنتی سکولار، جمهوری دین سالار، دموکراتیک، لیبرال، سوسیال دموکرات باشد در اساس ماجرا بدون تأثیر است.

پرچمداران دموکراسی و دلباختگان جنبش های مدنی هیچ رغبتی به فهم و درک این حقیقت ندارند، به این دلیل روشن که قبول هر مقدارش تیر خلاصی بر سینه فریبکاری ها و وارونه نمائیهای آنان است. آنچه آنان «حق» می نامند حق برده مزدی بودن کارگر و حق سرمایه دار در برده ساختن و استثمار کارگر است. آزادی نسخه پیچی آنها، آزادی فروش نیروی کار توسط کارگر و خرید این کالا توسط سرمایه دار با تحمیل نرخ استثمارهای چند صد و چند هزار درصد است، انتخاب آزاد اهدائی آنان برای کارگران جایگزینی یک کارفرمای غدار خون آشام با کارفرمای غدارتر، سفاکتر، دولتمرد درنده نسل کش با دولتمرد هار هولوکاست ساز است. دموکراسی آنها ساز و برگ تسویه حساب بخشی از بورژوازی با رقیبان و سلاحی برای تبدیل توده های کارگر به عمده این تسویه حساب ها یا تسمه نقاله ای برای عروج به اریکه قدرت و حاکمیت است. این دموکراسی

بدون شک برای آنان موهبت، اما برای کارگران فقط طناب دار بردگی، استثمار، ذلت، حقارت و مصیبت است.

آنچه باید توده کارگر بر سر آن جنگ کند نه بود و نبود دموکراسی، حقوق بشر مهندسی شده سوداگران قدرت یا حاکمان درنده بورژوازی، بلکه سرنوشت کار، تولید و زندگی خود است. این یگانه جنگ واقعی روز کارگران دنیا است. سایر جنگ ها، علی العموم مناقشات بخش های بورژوازی برای بازتقسیم سهام سود، مالکیت، حاکمیت سرمایه و سوزاندن و قربانی کردن کارگران در آستانه تسویه حساب های خویش است. در غیر این صورت شورش ها و طغیان های قهری، خودپو، گریزناپذیر توده های کارگر علیه شدت استثمار و بربریت های سرمایه در دنیا است. شورشهایی که مستمرا شعله می کشند اما از کومه مسکونی کارگران خارج نشده توسط اپوزیسیونهای بورژوازی مصادره می گردند. اگر قرار است بر این مصادره شدن ها و به گروگان رفتن ها نقطه پایانی نهاده شود، یک راه بیشتر وجود ندارد. کارگران باید به سنگر واقعی کارزار طبقاتی خود باز گردند. بازگشت به میدان واقعی کارزار طبقاتی لفظ بازی و شعارپردازی نیست. زمینی ترین، پراکسیس ترین و حیاتی ترین نیاز میلیاردها کارگر روز دنیا است. در همین متن حاضر نقطه آغاز و پایان حرف ها، چند و چون کاری است که طبقه کارگر ایران در طول چند دهه انجام داده است و اینکه بر سر کار و تولید آنها چه رفته است. کل این ارزش ها، آفریده کار توده های کارگر است و بیش از ۹۰٪ تمامی این ارزشها سرمایه طبقه سرمایه دار یا دولت سرمایه داری شده است. دیکتاتوری هار سرمایه پاسدار مسلح خارج سازی این ۹۰٪ از دست کارگران و تبدیل شدن آن به سرمایه طبقه سرمایه دار است. سپاه پاسداران، ارتش، بسیج، لباس شخصی با هزینه های کهکشانی وجود دارند تا جدا ماندن کارگران از کار و حاصل تولید خود، ساقط بودن توده کارگر از حق دخالت در سرنوشت کار یا زندگی خود، نرخ استثمار ۱۶۰۰ درصدی یا چند هزار درصدی کارگران را بر آنها تحمیل نماید. اگر رژیم اسلامی ساز و کار پوشش اجباری را

پیش می کشد و حجاب را سلاح قهر و بربریت می سازد، به این دلیل است که محتاج سرکوب هر چه رعب انگیزتر هر نفس کشیدن اعتراضی توده های کارگر است. یک نکته را هیچ گاه فراموش نکنیم. برای اینکه اعتراض، شورش، اعتصاب کارگران سرکوب شود باید حق تشکیل حزب، کانون، اتحادیه، تظاهرات، آزادی بیان و مطبوعات بخش هائی از اپوزیسیون بورژوازی هم باطل گردد. دلیلش روشن است. اگر این اپوزیسیونها کاملا آزاد باشند، نخستین کار آنها تلاش برای به صف نمودن کارگران پشت سر خود و تبدیل قدرت توده کارگر به سکوی مفاصا حساب با رقبا و شرکای حاکم خواهد بود. حق تحزب، تشکل، بیان آنها هم باید محدود شود تا خطر سوار شدنشان بر موج پرخروش کارزار و اعتراض طبقه کارگر منتفی گردد. در سالهای ۶۰ و ۶۱ وقتی رژیم برای تضمین بقای خود تبدیل سراسر جامعه، به کوره های آدم سوزی را لازم دید به حجاب اجباری، سلب حضانت مادران، قصاص، سنگسار یا «الرجال قومون علی النساء» بسنده نکرد. جمعیت وسیعی از کارگران یا غیر کارگران را ولو با پیشینه های ممتد چند ده سال کار، به شرکت در امتحانات ایدئولوژیک و گرفتن نمره قبولی برای پرسش هائی مانند طول و عرض کفن میت، اندازه آب لیلی و کثیر و گُر، شمار رکعات نماز میت، از بر بودن حدیث کسا، دعای ندبه و کارهای مشابه مجبور ساخت. این ایدئولوژی حکومت نیست که دیکتاتوری، قهر و سرکوب می زاید، سرمایه است که نیاز مبرم و حیاتی خود به سرکوب فیزیکی، فکری را با زرادخانه شریعت، تسلیحات قتاله دینی تأمین و تضمین می کرد. عین همین کار را اختاپوس شاهنشاهی سرمایه با سلاح سمی ناسیونالیسم، «امنیت ملی»، «دفاع از امام میهن»، جشن های ۲۵۰۰ ساله و نشب قهر پرغوغای کورش، تقدیس استخوان های پوسیده زردشت، دخیل بندی به میترائیسم پیش می برد. اگر رژیم ددمنش اسلامی با قهر عربان پلیسی دختران را مجبور به داشتن حجاب می کرد، پهلوی درنده نخست هم با همین قهر و توحش چادر از سر زنان بر داشت. حجاب و بی حجابی، شریعت و مدرنیته، ولایت و سکولاریسم در اینجا قرار است ساز و برگ بقای

بردگی مزدی و تحمیل مخوف ترین شکل شدت استثمار کارگر توسط سرمایه باشند. دموکراسی یا هر الگوی حکومتی حقوق بشری نیز همین نقش را بازی خواهد کرد کار خانگی زنان در اینجا فریضه شرعی فتوای خمینی و مکارم نیست. احتیاج قهری سرمایه برای پرورش تمام رایگان ارتش نیروی کار آتی، نگهداری رایگان معلولان، از کارافتادگان، سالمندان، فرار از تقبل هزینه این کارها به نفع کهکشانی نمودن اضافه ارزش ها، مجبور سازی کارگران مرد به تحمل دو شیفت کار طاقت فرسای شبه رایگان روزانه است. یکی از سرچشمه های شوم تبعیضات بشرستیزانه جنسیتی در همین جا قرار دارد.

دموکراسی طلبان، پرچمداران جنبش های مدنی، حقوق بشری، اگر از آگاهان، سیاستمداران، دولتمردان سرمایه نباشند مسلما حرف دل این جماعت را بر زبان می آرند، تسلیم برده وار توده کارگر به قبول استثمار مشدد و بی حقوقی هر چه هلاکت بارتر سرمایه را تقدیس و تبلیغ می کنند. کارگران را از میدان کارزار طبقاتی ضد سرمایه داری خارج و در آستانه ماندگارسازی نظام بردگی مزدی قربانی می نمایند. آنها در سطح جهانی چند قرن و در جامعه ما بیش از یک قرن است که چنین می کنند. طبقه کارگر ایران در تمامی طول این صد سال مطیع و منقاد به این گمراهه پردازیها لبیک گفته است. نقش عمله تسویه حساب های درون طبقه سرمایه دار را بازی نموده است. حاصل این نقش بازی تاریخی و برهوت پیمودن ها همین وضعی است که مشاهده می کنیم و توده کارگر را در ژرفنای آن ساقط می بینیم. اگر بناست روزنه ای به زندگی در پیش روی خود باز کنیم باید نقطه پایانی بر این کارنامه سراسر تاریک بگذاریم. باید میدان جنگ را تغییر دهیم. قبول کنیم که ریشه کل سیه روزی ها در وجود سرمایه است. ریشه خفقان، دیکتاتوری، آتش کشیدن هر نوع حقوق اولیه انسانی، کشتار همه آزادی ها، ریشه بقای حجاب اجباری، مردسالاری، قیومت مرد بر زن، بی حقوقی مطلق زنان، ریشه ماندگاری مذهب، خرافه، جهل، فساد، تباهی، دزدی، ارتشاء، آلودگیهای هولناک محیط زیست، آنچه بر سر کودکان می آید، همه و همه در وجود

سرمایه داری است. آویختن به موضوعاتی مانند «بی لیاقتی دولتمردان»، بی کفایتی دولت‌ها، نشان سفاهت شرم آور، حماقت وحشت‌انگیز و حد‌اعلای شعورباختگی، فسیل‌شدگی است. دولت‌ها آن می‌کنند که نیاز سرمایه است. آنان که مشکلات زندگی توده کارگر، ریشه‌های گرسنگی و فلاکت میلیون‌ها کارگر را در بی کفایتی و بی لیاقتی دولت‌ها سراغ می‌گیرند اگر سرمایه‌دار نیستند، شستشوی مغزی شدگان سرمایه‌اند. معنای زمینی این حرف‌ها، بیان واقعیت‌ها یک چیز است. همه کارزارها را باید به میدان جنگ واقعی طبقاتی علیه سرمایه منتقل نمود. هر حق اولیه انسانی، هر جرعه آزادی، نازل‌ترین کاهش در آپارتاید هولناک جنسیتی، هر مقدار چالش مردسالاری، زن‌ستیزی، هر تقلیلی در کار کودکان، هر اندازه کاستن از کار خانگی زنان، هر سطح بهبود معاش، رفاه، بهداشت، دارو، درمان، محیط زیست‌نیازمند این تغییر ریل است. جنگ برای آرایش و ویرایش بردگی مزدی باید جای خود را به جنگی مشتعل و سرنوشت‌ساز علیه اساس هستی و بقای سرمایه داری بسپارد. چگونه؟ با کدام راهبرد؟ کدام نقشه راه، کدامین راهکارها، پرسش‌هایی هستند که پاسخ شفاف پراکسیس دارند. ما این پاسخ‌ها را هر روز در شرائط زندگی، کار، استثمار و پیکار طبقه کارگر با استفاده از هر ساز و کار، به میزان بضاعت و توان خویش تکرار کرده و باز هم تکرار می‌کنیم. در اینجا نیز یک بار دیگر با همه هم‌زنجیران در میان می‌گذاریم.

۱- بستر استراتژیک کارزار ما محو کامل کار مزدی، تسلط بر سرنوشت کار، تولید، زندگی خود است. گام اول این جنگ، خارج‌سازی هر چه مقذور حاصل کار و تولید خویش از حلقوم کثیف سرمایه‌داران، آوردن آن به شریان معاش، رفاه، سلامتی، بهداشت، درمان، آموزش، استراحت، تفریح، رشد فکری، بی‌نیازی، آزادی، آزادگی، سربلندی و صعود به پلکان بالای حرمت، عزت انسانی است. تعیین این مقدار و آنچه به طور عاجل در تدارک خارج‌سازی آن از چنگال سرمایه‌داران و دولت‌درنده آنها هستیم، نیازمند اعلام رقم نیست، زیرا تعیین اندازه و مقدارش فقط تابعی از قدرت کارزار و

سطح موجود مبارزه طبقاتی ما است. در این راستا آنچه آگاهگرانه، نقشه مند، اساسی است، باز کردن پرونده پر عظمت محصول کار و تولید سالانه طبقه خود در میدان جنگ است. این پرونده، این حاصل کار و تولید سالانه، باید واقعی، پراکسیس تبدیل به کیفرخواستی سراسر آتش، خون، قدرت علیه طبقه سرمایه دار و دولت شود. معنای جنگ زمینی طبقاتی همین است. در یک سوی جنگ ما با کیفرخواست محصول سالانه کار ایستاده ایم، طرف دیگر نظام بردگی مزدی است. آنچه در این جنگ حیاتی است سازماندهی قدرت پیکار و تدارک اعمال این قدرت علیه صاحبان سرمایه و جمهوری اسلامی است.

۲ - کل شواهد در سراسر دنیا و بیش از هر کجا، در جهنم سرمایه داری ایران بانگ می زند که اقداماتی مانند تحصن، توسل به نهادهای دولتی، آویختن به قانون، سوای فرسودن ظرفیت مبارزه به نفع سرمایه داران و نظام بردگی مزدی هیچ حاصل دیگری ندارد. این تقلاهای زبوانه، سترون، شکست آمیز باید از سوی همه کارگران تقبیح و مردود اعلام شود. اعتصاب محدود در چهاردیواری کارخانه ها هر چند همچنان شکلی از نمایش قدرت توده کارگر است اما به شیوه تا کنونی و منوال موجودش علاج دردی نیست. تمامی تجارب جنبش کارگری روز دنیا فریاد می زند که اعتراضات پراکنده، اعتصابات گسیخته، مبارزات متفرق باید با صف آرائی سراسری شورائی طبقه ما، با قدرت سازمان یافته شورائی ضد بردگی مزدی جایگزین شود. این تنها طریق موفق پیکار است. ما ظرفیت این سازمانیابی و نمایش قدرت شورائی سرمایه ستیز را داریم. باید دست به کار شویم و این قوه را به فعل در آوریم. باید به مثابه یک طبقه، یک نیروی واحد متشکل و متحد شورائی در مقبل سرمایه صف بندیم و اعمال قدرت کنیم.

۳ - اگر چنین کنیم و به میزانی که در این راستا پیش رویم، قدرت شورائی متشکل خود را علیه سرمایه داری اعمال خواهیم کرد، چرخه کار و تولید را به میزان این قدرت از چرخش فرو خواهیم انداخت. سرمایه داران و دولت را زیر فشار این قدرت مادی

کارزار، مجبور به عقب نشینی، قبول خواسته‌های خود و تسلیم بیشترین سهم ممکن حاصل تولید و کارمان می‌کنیم. ریل مبارزه ما در اینجا دیگر مزد و افزایش دستمزد و قفل زدن آن به تورم نیست. ما درگیر یک جنگ واقعی بر سر محصول کار و تولید و زندگی می‌گردیم، به میزان قدرت سازمان یافته شورائی کارزار خود نیروی خصم را در هم می‌شکنیم و فراورده‌های کار خود را بازپس می‌گیریم. هر چه توان مبارزه ما افزون تر، استخواندارتر، سازمان یافته تر، شورائی تر، خارج سازی حاصل کارمان از حلقوم و حوش سرمایه دار افزونتر و عظیم تر خواهد بود.

۴ - ما قدرت متحد شورائی طبقاتی و ضد بردگی مزدی خود را فقط در حوزه بازپس گیری محصول کار علیه طبقه سرمایه دار و دولتش اعمال نمی‌کنیم، با همین قدرت راه هر نوع دخالت دولت در زندگی انسانها را سد می‌بندیم. این قدرت را هر چه مشتعل تر و پرخروش تر علیه حجاب اجباری، علیه تمامی وجوه آپارتاید وحشیانه جنسیتی نیز به کار می‌گیریم و وارد میدان می‌سازیم. با این قدرت علیه هر سلب آزادی، هر کشتار حقوق انسانی، هر دستگیری و زندان و شکنجه هر کارگر، هر جنایت و سفاکی و سبعیت سرمایه داری، علیه هر اعدام توفان کارزار راه می‌اندازیم. با این قدرت خواستار محو کار خانگی زنان و در نخستین گام، احتساب این شکل کار به مثابه بخشی از کار اجتماعی ارزش آفرین طبقه کارگر می‌شویم، جنگ علیه کار خانگی و برای تعلق کلیه حقوق کار به آن را هر چه خروشان تر، گسترده تر می‌گردانیم. بر بام همین قدرت فریاد سر می‌دهیم که هر کار موجد هر شکل آلودگی محیط زیست، هر تولید بیماری زا و منافی سلامتی انسان، تولید هر کالای مسموم و مضر به حال بشر، مصرف هر مواد سمی زبان آور در هر کجای چرخه کار، تولید، گردش، انبارداری، کاشت، داشت، برداشت را غیرممکن می‌سازیم. همین قدرت را ارتش عظیم سرنگونی رادیکال و سرمایه ستیز دولت‌ها سرمایه و در هم کوبیدن ماشین نظم و قهر و حکمرانی سرمایه خواهیم کرد.

۵ - هر میزان موفقیت و تاختن ما در این بستر و میدان معنایش درجه ای از پیروزی ما در ترک رفرمیسم منحط راست یا چپ نمای سرمایه آویز، ترک فرسودن و استهلاک ظرفیت پیکار خود برای اصلاح و آرایش سرمایه داری و گامی در راستای استقرار در سنگر واقعی مبارزه طبقاتی رهائی آفرین کارگری خواهد بود.

دموکراسی، مفصلبندی مشارکت کارگران در نسل کشی های

دولت ها

اوت ۲۰۲۴

اگر از عمده قهر، کشتار، بربریت سرمایه داری چشم پوشیم، حتی در میان ناآگاه ترین بخش توده کارگر ایران، افغانستان، پاکستان، بلاروس، اتیوپی، نیجر، قزاقستان، سودان، مصر، گرجستان، سوریه، عراق، کمتر کارگرانی یافت می شوند که رژیمهای درنده حاکم را نماینده برحق یا حتی «قانونی»!! خود پندارند!! آنها علی العموم، با فرض نداشتن کمترین شناخت رادیکال طبقاتی از سرمایه، استثمار سرمایه داری، رابطه دولت و سرمایه، باز هم از حاکمان نسل کش خویش به مثابه «دولت های منتخب»!!، پارلمانهای برآمده از «انتخابات آزاد»!!، «نهادهای حقوقی مستقل، عادلانه»!! صحبت نمی کنند، چنین خزعبلات شرم آوری تحویل دیگران نمی دهند. دست به کار نقاشی مرز میان غولهای مالی، صنعتی با دولتمردان یا نهادهای قهر و کشتار سرمایه داری نمی گردند. عریان و رسا فریاد می زنند که کل اینها دشمن تا مغز استخوان ما، بانی فقر، فلاکت، سیه روزی و بی سرپناهی توده ها هستند. اگر مطیع اراده و تسلیم دستوراتشان هستیم، به دلیل مجبور و مقهور بودن است. در این بخش دنیا وضع چنین است، اما واویلا، اگر وارد حریم دموکراسی ها گردی!! پای به ممالکی نهی که بر فراز آسمان آنها درفش دموکراسی در حال اهتزاز است. بر سردر ورودی این وادی ها، با خطاطی افسونکار نگاشته است: دولت ها، حاصل زاد و ولد «انتخابات آزادند»!! «پارلمانها تجلی اراده آزاد شهروندان»، نماد «حضور انسانها در تعیین سرنوشت خویشند»!! اینجا سرزمین «قانون» است!! قانون مصوب مجالسی که اعضای آنها نماینده آراء واقعی فارغ از فشار قهر و دیکتاتوری است!! تار و پود نظم اجتماعی حاکم توسط «نمایندگان برگزیده مردم»

تعیین گردیده و نشان تابناک حاکمیت غیرقابل انکار توده های انسانی در تقریر شر و خیر زندگی خود است. هر مصوبه پارلمان، هر تصمیم دولت، هر سیاست داخلی، هر نقش بازی بین المللی، هر طرحی که لباس اجرا می پوشد، هر نوع دیپلوماسی، پشتوانه مستحکم دموکراتیک دارد. معنای زمینی این حرف ها با فرض اینکه گویندگان نشان آدمهای واقعی باشند روشن است. راه اندازی هر جنگ، آفرینش هر هولوکاست، نسل کشیهای بدون تعطیل منطقه ای، سراسری، این قطب ها، دولت ها، اختاپوس ها هم لابد همه و همه، انتظارات و آرزوهای شهروندانند!! آرزوها و آمالی که توسط «منتخبان منتجب»!! آنها، از رؤیا به واقعیت تبدیل می شوند!!

آنچه در دموکراسی ها حکم می راند این القائات است!! شاید عده ای اعتراض کنند که چنین نیست!! «معنای، دموکراسی، انتخابات آزاد، حکومت قانون این نیست که آنچه دولت ها انجام می دهند مورد قبول شهروندان باشد!! برخی وقتها چنین نیست، دموکراسی ساز و کار خود را دارد، حق توده ها می داند که در انتخابات بعدی، دولت فاقد صلاحیت و متمرکز از انجام وعده هایش را از اریکه قدرت به زیر کشند و دولت دیگری بر جای آن بنشانند!! بسیار خوب! دموکراسی قرار نیست متضمن انطباق آراء پارلمانها، تصمیم گیری دولتها با چشمداشت های رأی دهندگان باشد!!، اما سؤال اساسی آنست که اگر کارنامه این مجلس ها، رژیمها، در تمامی دموکراسی ها، ضد حداقل نیازها و تمایلات اکثریت اهالی است، اگر قوانین، تصویبات، کارکردهای دولت ها حکایت قربانی ساختن دار و ندار معاش، مایحتاج اولیه زندگی ۷۰٪ سکنه کارگر جوامع در آستانه سودآوری سرمایه ها است، اگر تار و پود تمامیت دیپلوماسی، سیاست خارجی، داد و ستد این دولتها مشارکت مستقیم در جنگ افروزیها، نسل کشی ها است، اگر این دولت ها از همان روز نخست بعد از «انتخاب»!! آماج نارضائی اکثریت رأی دهندگان هستند، اگر چنین است آنگاه چرخ خوردن، فرسودن، تباه شدن، در زنجیره آهنین این عزل و نصب های دموکراتیک مبتنی بر «انتخابات آزاد»!!، «اعمال اراده

مختار!! سوای ایفای نقش عروسکهای فسیل عمله و اکره سرمایه چه چیز دیگری است؟!، کدامین شأن نزول دیگر را دارد؟! رابطه این اکثریت رأی دهنده!! با «دولت منتخب»!! سوای انتظار بی قرار برای باز پس گیری یک خطای فاحش فاجعه آمیز و غلطیدن در ورطه اشتباه فاجعه بارتر دیگر، چه خواهد بود؟! اگر کل «گزینش ها»!!، «سرنوشت سازی ها»!!، «تقدیر امور کردن ها»!!، «اعمال اراده آزاد نمودن ها»!! در کل دموکراسی ها اساسا این است و هیچ چیز دیگر نیست - که مسلما نیست - پس پیش کشیدن این سخن که بالاخره توده عاصی با مشاهده انفجار آمیزتر شدن گرسنگی، فلاکت، بی سرپناهی، حمام خون، «حق»!! تعویض دولت را دارد چه صیغه ای است؟! مگر نه این است که تعویض ها، جایگزینی ها صرفا مصداق همان «از این روی به آن روی نمودن» سنگ شعر «اخوان» است. اما مشکل به این حد محدود نیست. «آن سوی پل هم رودخانه است». دموکراسی تاریخا به جنگ افروزترین، هارترین، نسل کش ترین و هولوکاست پرورترین دولت ها امکان داده است که توده وسیع کارگر انتخاب کننده خود و رأی دهنده به خویش را اولا شریک مستقیم بشریت سوزیها، بربریت ها، نسل کشی های خود سازد. ثانیا هزینه یکایک این هولوکاست ها، جنگ افروزی ها را به وحشیانه ترین شکل ممکن، بر گرده همین رأی دهندگان، انتخاب کنندگان و همزنجیران آنها در دنیا سرشکن سازد. ماجرا بسیار عریان، تکان دهنده، غیرقابل چشم پوشی یا فرار است. الفبای دموکراسی است که دولت ها خود را نماینده محق، منتخب ذیصلاح قاطبه اهالی می دانند. ادعای آنها با موازین، ملاک ها، ارزش های دموکراسی انطباق هم دارد. بنیاد دموکراسی بر «حق رأی همگانی»، «انتخابات آزاد»!!، دولت منتخب پارلمان، قانون مصوب مجلس، حاکمیت قانون استوار است. دموکراسی برای تعیین بار اجتماعی، انسانی هر کدام این مفاهیم عزیمتگاه طبقاتی و زبان فرهنگی خاص خود را دارد. «حق»، «آزادی»، «رأی»، «انتخاب»، «اختیار»، «اعمال اراده»، «تعیین سرنوشت»، «تقدیر امور» را با رجوع به این منشأ تعیین و با این زبان اعلام می دارد.

توده عظیم کارگری که عزیمتگاه طبقاتی، شعور، سیاست، حقوق، معیارها، بار اجتماعی دموکراسی را آگاه، با بلاهت محض و در خوشبینانه ترین حالت فروماندگی مطلق تن داده است، نمی تواند خود را شریک مقصر فاجعه ها، بلیه هائی که بر سرش می رود نبیند!! از آن بدتر، مجاز نیست دامن خود را از کوه بلاها، بدبختی ها، نسل کشی هائی که توسط پارلمان ها و دولت های «منتخب»!! خیلی دموکراتیکش بر سر توده های وسیع نفرین شده همزنجیرش در مناطق دیگر دنیا آوار می شود، معاف و مستثنی پندارد!! این مسأله ای اساسی و در زمره موضوعات مهمی است که بیش از یک میلیارد کارگر قاره اروپا، امریکا، همه جوامع دموکراتیک جهان، بعلاوه کل مدافعان چپ نمای دلباخته و سینه چاک دموکراسی باید در آن تعمق کنند و به پرسش های نهفته درونش پاسخ گویند.

ماجرا را زمینی تر در میان گذاریم. در فاصله میان سقوط «اردوگاه» تا امروز شاهد وقوع ویرانگرترین، بشرسوزترین جنگهای منطقه ای، فرمانطقه ای در این یا آن بخش جهان بوده ایم. جنگ بالکان، سالها سیل خون و بمباران و نسل کشی در اروپای مرکزی با هدف تقسیم یوگسلاوی، جنگ خلیج و لشکرکشی دولت امریکا به خاور میانه زیر نام دفاع از استقلال کویت، جنگ افغانستان و آتش افروزی دولت درنده بوش در آسیای وسطی، تهاجم تاتاریستی، بربرمنشانه امریکا به عراق، کشتار میلیونها کودک، جوان و پیر، نابودی حاصل کار چندین نسل متوالی کارگران، زحمتکشان کشور، جنگ ویرانگر چندین ساله سوریه، کشتار و آواره سازی بیش از ۱۰ میلیون انسان، جنگ لیبی، قتل عام های دهشت انگیز و انهدام هست و نیست ساکنان این خطه، جنگ روسیه و اوکراین، ده ماه هولو کاست و نسل کشی بدون انقطاع دولت های اسرائیل، امریکا و متحدان آنها در فلسطین، در تداوم ۷۶ سال قتل عام روز به روز توده های نفرین شده فلسطینی، در زمره معروف ترین این جنگ ها و جنگ افروزی ها هستند. یکایک این جنگها، حتی جنگ روسیه علیه اوکراین، بسیار نقشه مند، سازمان یافته، دارای اهداف از پیش

مشخص، توسط دولت های موسوم به «اردوگاه دموکراسی» با سرکردگی بربرمنشانه دولت بشرکش امریکا شروع گردید، شعله کشید، ویرانی ها آفرید، نسل کشی ها بار آورد و جان، حاصل کار، هست و نیست میلیاردها سکنه دنیا را در آتش خود خاکستر ساخت. تأکید شد که «حتی جنگ روسیه و اوکراین»، به این دلیل بارز که تهاجم روسیه به اوکراین سوای واکنش اضطراری یک دولت کاملا درنده سرمایه داری، در مقابل ۳۲ سال توسعه طلبی و تجاوزگری نقشه مند متکی به هزینه های کپکشانى و زرادخانه های توفنده قطب جنگ افروز رقیب چیز دیگری نبود. موضوعی که به اندازه کافی مدلل است اما «تصور محال، محال نیست» فرض کنیم چنین نبوده است!! و این یکی را از لیست طولانی بالا کنار گذاریم. نکته محرز و غیرقابل هیچ انکار آنست که کل جنگهای بشریت بر باد ده این سی سال را دموکراسی، دولت‌های دموکراتیک، اردوگاه دموکراسی راه انداخته و بخش عظیمی از دنیا را در آن آتش زده است. این دولت ها هر کدام شعور خراش تر از دیگری، عربده دموکراتیک بودن سر می دهند، خود را مظهر تمامیت دموکراسی می خوانند، بیرق مهتزز دموکراسی بر دوش دارند، دنیا را با این نعره گوشخراش آکنده اند که کل جنگها را در راه گسترش دموکراسی، برای استیلای دموکراسی، اهتزاز درفش دموکراسی راه انداخته اند و خواهد انداخت. عربده می کشند که با ریختن میلیاردها تن بمب بر سر و روی بشر، ناب ترین دموکراسی ها را هدیه «ملت ها» و زادراه زندگی آنها می سازند!! می گویند یگانه کار بمب افکنهای «بی ۱ لنسر»، «اف ۲۲»، «اف ۳۵»، «اف، ای ۱۱۸»، «ساب»، «داسو رافال»، جنگنده های مخوف تر آنها فقط ریختن دموکراسی رهائی آفرین بر سر نفرین شدگان دنیا است!! کوه عظیم گازهای خردلشان دموکراسی می تراود!! این دولت ها همه جا، در ژرفنای تمام پستوها، از طریق افسونکارترین غولهای رسانه ای این حرفها را در عمق شعور میلیاردها نفر می کارند و آب می دهند.

در اینجا پرسش اساسی اول آنست که آیا این دولتها دروغ می‌گویند؟! مطلقاً چنین نیست، آنها «راست» می‌گویند، بسیار هم «راستگو» هستند، بر پایه اصول دموکراسی، منطبق بر ارزش‌های دموکراسی، با رجوع به ماهیت و خونمایه زلال دموکراسی، دولتهای محصول «انتخابات آزاد» هستند، برآمده از «انتخابات کاملاً آزاد»، بدون نظارت شورای نگهبان، ولایت فقیه، فارغ از فشار قهر پلیسی، مصون از اعمال زور سپاه، ارتش، وزارت اطلاعات، بسیج می‌باشند، یکایک این دولت‌ها به اندازه کافی قانونی، قانون‌مدار، قانون‌سالارند، مطابق سره‌ترین ملاک‌های شناخته‌شده دموکراسی مظهر «حکومت مردم بر مردم» هستند زیرا محصول مستقیم «آراء مردم» می‌باشند. در دموکراتیک بودن این دولتها جای تردیدی نیست، خرده‌گیری در این حوزه، اقامه انتقاد به دموکراتیک نبودن آنان دروغ محض است. ادعای آنها دائر بر خواست گسترش و جهانگیر نمودن دموکراسی هم واقعیت دارد، زیرا می‌کوشند سراسر دنیا را زیر سیطره نظم نسخه‌پیچی خود، زیر استیلای الگوی ویژه حکومتی خود که دموکراسی است درآرند. در اینکه همه هولوکاست‌ها، نسل‌کشی‌ها، بشریت‌سوزی‌ها را برای دموکراتیزاسیون دنیا، برای تسلط بلامنازع الگوی خاص حکومتی و نظم مهندسی‌شده خود یا همان دموکراسی راه می‌اندازند نیز جای شکی نیست. توده کارگر هیچ جامعه‌ای مادام که پای بند دموکراسی، آویزان به اصول دموکراسی، مؤمن به ارزش‌ها و موازین دموکراسی، معتقد به انسانی بودن دموکراسی است!! محق نیست که این رژیم‌ها، دولت‌ها را غیردموکراتیک خواند یا به جرم نقض مبانی دموکراسی آماج انتقاد قرار دهد. آنچه اینان انجام می‌دهند به تمام و کمال دموکراتیک است و دموکراسی به هیچ وجه نمی‌تواند متعرض حقانیت یا منتقد اعتبار و صلاحیت آنها باشد. یگانه سخن «قانونی» توده میلیاردری معترض به این دولت‌ها می‌تواند اعتراف به حماقت، سفاهت، شعورباختگی، شستشوی مغزی خود در یک سو و تلاش برای جایگزینی حکام روز با حاکمانی دیگر از جنس، ماهیت و قماش همین نسل‌کش‌ها، درندگان و وحوش باشد.

به سؤال اساسی یا بسیار اساسی تر دوم پردازیم. اگر چنین است - که واقعا هست - آیا کارگران مدافع دموکراسی، پاسدار ارزش های دموکراسی، ذینقش در انتخاب این یا آن دولت دموکراتیک، حتی کل کارگرانی که به حزب یا احزاب حاکم این دموکراسی ها رأی نداده اند، کارگران ضد حزب حاکم و خواستار جایگزینی آنها با احزاب و نیروهای دیگر، همه اینها، شرکای مستقیم نسل کشی ها، کودتا گری ها، جنگ افروزی دولتهای خویش در دنیا، در فلسطین، امریکای لاتین، آسیا، افریقا، بالکان، خلیج، افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، اوکراین و جاهای دیگر نیستند؟ آیا کارگر فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، ایتالیائی، امریکائی، اسکاندیناویائی مدافع دموکراسی، شهروند پاسدار دو آتشفشان دموکراسی طلبی، هر انسان دخیل در عزل و نصب دولت های دموکراتیک می توانند دامن خود را از مشارکت مستقیم در نسل کشی ها، بشریت سوزی ها، در قتل عام صدها هزار انسان ساکن غزه، کشتار دهشت زای ۴۰ هزار کودک بی پناه فلسطینی، در ۷۵ سال بشرکشی اسرائیل و حامیانش در فلسطین خلاص کنند؟ این یک تهمت نیست، انگاره سازی نیست، شعاربافی نیست. پرسشی کاملا مهم و کیفرخواستی واقعی علیه اساس دموکراسی، پاسداران دموکراسی، علیه میلیاردها کارگر آویزان به دموکراسی، فسیل و منجمد در سناریوی فریب دموکراسی، علیه همه مدافعان آگاه و ناآگاه دموکراسی مستقل از «نیات حسنه یا ضاله» آنها است. نکته مکمل مهمی را هم باید در همین جا، به پرسش منضم ساخت. پیش کشیدن این سخن که گویا ایراد نه در دموکراسی!! بلکه در واقعی نبودن دموکراسی ها!! سوء استفاده از دموکراسی است!!، فریبی هزاران بار بدتر از فریب ترویج دموکراسی به عنوان «الگوی اعمال اراده آزاد انسانها بر سرنوشت زندگی خویش است»!! . این حرف، از سر آگاهی یا ناآگاهی، به همان اندازه دروغ و در راستای مهندسی افکار انسانها است که جار و جنجال غیرواقعی شمردن اسلام داعش و جمهوری اسلامی فریبکارانه و تزویرآمیز است.

آنچه بنیادی و دانستن آن حیاتی است نه کسر و کمبود یا واقعی نبودن دموکراسی ها که بنمایه، موضوعیت، رسالت، فلسفه وجودی دموکراسی است. همان گونه که بارها، در جاهای مختلف، به مناسبت های گوناگون تصریح نموده ام دموکراسی عصر حاضر، صرفا یک الگوی نظم سیاسی، حقوقی، مدنی سرمایه داری، ساز و کار قدرت بورژوازی برای خاکسپاری جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر در گورستان نظم سرمایه، سلاح دست بخشهای مختلف بورژوازی برای تسویه حساب با هم در یک سو و تبدیل توده های کارگر به عمده فسیل و بدون هیچ اراده این تسویه حسابها است. آیا همه کسانی که بیرق دموکراسی خواهی بر دوش می کشند، تمامی مدافعان سینه چاک دموکراسی عناصر یا لایه های مختلف طبقه سرمایه دارند!! آیا همه آنها آگاهانه و عمدانه کاری را انجام می دهند و نقشی را بازی می کنند که دموکراسی بر پایه ماهیت، موضوعیت خود، عهده دار ایفای آن است!! آیا کل دلباختگان یا مروجان دموکراسی با بصیرت و درایت کافی در این مسیر گام بر می دارند!! بدون شک پاسخ این پرسش ها منفی است. تاریخ تکامل جوامع انسانی، تاریخ مبارزه طبقاتی در بند، بند خود فریاد رسای این حقیقت چندشناک است که استثمارشوندگان، ستمکشان، عاصیان خشمگین استثمار، ستم، بی حقوقی و مصائب مولود نظامهای بشرستیز طبقاتی، حتی در مبارزات، خیزشها، جنبشها، انقلابات خود همان نموده اند که اراده، تدبیر و آمال طبقات استثمارگر حاکم بوده است. آنها به رغم هستی اجتماعی ماهیتا متضاد، معترض، ملامال از قهر خودپوی طبقاتی، عملا سر استثمارگران بر تن و شعور پرورده مناسبات ضد انسانی مستولی در مغز، نقش عمده انتقال قدرت از یک بخش طبقه مسلط به بخش دیگر را بازی نموده اند، نسل بعد از نسل در گمراهه ها فرسوده اند و در تاریکی زار بزهت ها تباه شده اند. مبارزه طبقاتی یک کارزار فراگیر جاری، همگن، همخون، با مفصلبندی ارگانیک مشترک در کلیه حوزه های زندگی اجتماعی است. جدال با سرمایه بر سر بهبود معاش، رفاه، آزادی، حقوق اولیه اجتماعی، کاهش تبعیضات جنسیتی،

محیط زیست به محض آنکه از چالش ریشه ای موجودیت سرمایه داری فاصله گیرد، دیگر نه مبارزه طبقاتی که صرفا فرسودن و تباه شدن در برهوت آرایش و اصلاح نظام بردگی مزدی خواهد بود. کاری که طبقه کارگر جهانی از شروع قرن بیستم تا امروز انجام داده است. بر همین پایه وقتی از مشارکت توده کارگر آویزان به دموکراسی، در نسل کشی ها و حمام خون پردازی های دولت های دموکراتیک سخن می گوئیم معنایش آن نیست که گویا کارگران آگاهانه، بصیر، تشنه خون همزنجیران پای صندوق رأی می روند یا بیرق دموکراسی بر دوش زبان به ستایش این الگوی نظم، حاکمیت، بربریت سرمایه می گشایند!!.

سؤال آخر آنست که آیا این فسیل شدگی، تحجر در افکار فرا روئیده از لجنزار سرمایه و آموزشهای طبقه سرمایه دار، هیچ پر کاهی از کوه فاجعه دخالت و شراکت افراد در نسل کشی ها و هولوکاست آفرینی های «دولت های دموکراتیک منتخب» آنها می کاهد مسلما چنین نیست و نمی کاهد. مبارزه طبقاتی کلاس درس شرعیات و تشخیص قاصر و مقصر، حلال و حرام، مستحب و مکروه نیست. کارگران امریکای شمالی با انجماد و پوسیدگی افراطی در ناسیونال دموکراتیسم ضد بشری سرمایه و چند صد میلیون کارگر اروپائی با دموکراسی آویزی پوشالی و بستن دخیل به سوسیال دموکراسی عملا بانی و باعث ماندگاری سرمایه داری و لاجرم شریک بربریت ها، سبعت ها، جنایات طبقه سرمایه دار در سراسر جهان از جمله علیه خویش شده اند. آنها در بقای فاجعه بار این مناسبات اختاپوسی ایفای نقش کرده اند. این واقعیتی بسیار آزار دهنده است. واقعیتی که یگانه راه جبران دست برداشتن از دخیل بندی به دموکراسی و روی نهادن به سنگر توفنده مبارزه طبقاتی است. ما در اسارت مناسبات اقتصادی، سیاسی، مدنی، فرهنگی، حقوقی، اجتماعی بشرستیزی قرار داریم که قدرت تولید کارگر را قدرت تولید سرمایه القاء می کند. همدوشی توده های کارگر در تولید را بمباران هر میزان پیوستگی انسانی کارگران می سازد. حاصل این بمباران و خاکستر این

همپیوندی را ملاط افزایش نجومی سود و سرمایه می کند. فرایند کار اجتماعی انسان را گورستان هر میزان اعمال اراده آزاد، هر مقدار دخالتگری مختار، هر اندازه احساس قدرت انسان کارگر می نماید. با جمع نمودن توده فروشندهگان نیروی کار زیر یک سقف، یکایک آنها را حلقه های متصل زنجیر تولید سود می کند، قدرت جمعی تاریخساز و رهائی آفرین آنها را به فاجعه بارترین شکل ممکن آتش می کشد. انسان ها را مهره های بی اراده ماشین ارزش آفرینی سرمایه و در همین راستا موجودات محقر فسیل منحل در نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی، فرهنگی و اخلاقی نسخه پیچی پویه تولید اضافه ارزش می گرداند. بشریت چندین میلیاردی کارگر را از کار خود جدا و از هر مقدار دخالت در تعیین سرنوشت کار اجتماعی، تولید و زندگیشان ساقط می سازد.

ما با چنین اختاپوس دهشت زای ضد انسانی مواجهیم، دموکراسی نه فقط علیه این آزادی گشی، اختیار سوزی، آتش کشیدن اعمال اراده آزاد انسان، انحلال بشر در پروسه تولید اضافه ارزش، انفصال انسان از دخالت در تعیین سرنوشت کار اجتماعی، تولید و زندگی خود نیست که برعکس، الگوی حکومتی سرمایه برای تحمیل تمامی این بربریت ها بر میلیاردها کارگر است. جنبش های دموکراتیک مدنی، حقوق بشری، حزب آویز، سندیکاساز، اتحادیه پرداز، صلح طلب، کمپین هائی مانند سیاتل، جنوا، وال استریت، یته بوری، جلیقه زردها، ایستادگان شب، «زن، زندگی، آزادی»، نه فقط در راستای چالش موجودیت سرمایه داری و تهاجم سرشتی سرمایه به اساس آزادی، اختیار، اعمال اراده آزاد انسان نیستند که ماهیتا و عملا ضد این نقش را بازی می کنند. راه هر میزان کارزار واقعی توده کارگر دنیا علیه بردگی مزدی را سد می بندند. مبارزه طبقاتی علیه این نظام محتاج برپائی جنبشی است که از تمامی ظرفیت لازم برای متلاشی ساختن، فروپاشاندن، در هم کوبیدن و نهایتا نابودی قوای قهر اقتصادی،

سیاسی، حقوقی، مدنی، فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی سرمایه برخوردار باشد.

جنبشی شورائی و سرمایه ستیز که همه اشکال اعتراض کارگران را حوزه های انداموار مبارزه ضد بردگی مزدی کند. مبارزه برای بهبود معاش، ضد دیکتاتوری، ستیز با تبعیضات جنسیتی و قومی و نژادی، جنبش ضد آلودگی محیط زیست، کل اینها را بنمایه ضد سرمایه داری بخشد و علیه بنیاد هستی سرمایه به صف نماید. در نخستین گام خواستار خروج کامل و بدون کم و کاست خورد و خوراک، پوشاک، مسکن، آب و برق و گاز، وسائل خانه، دارو، درمان، آموزش یا هر مایحتاج دیگر زندگی از سیطره داد و ستد کالائی، پولی سرمایه داری شود. جنگ برای محو کار خانگی زنان و تا هست، کار مزدی محسوب شدن آن را جزء لایتجزای کارزار جاری روز گرداند. دست به کار بستن سد بر سر راه هر دخالت دولت در زندگی خصوصی و فعالیت های اجتماعی انسانها شود، از جای کردن تمامی عوامل و ریشه های آلودگی محیط زیست در چرخه کار و تولید را جایگزین جار و جنجال های توخالی نسخه پیچی انستیتوها کند. جنبشی با این رویکرد، ظرفیت، استراتژی، توان و تاکتیک، قهرا باید یک جنبش شورائی، تجلی ابراز وجود عمیقا شورائی، دخالتگر، اثرگذار، میداندار، نافذ توده های هر چه وسیع تر کارگر به صورت یک نیروی پیوسته، سازمانیافته، متحد باشد. شورائی نه با مبانی دموکراسی طلبی ارتجاعی منتقدین دموکراتیک سرمایه، بلکه به معنای جنبشی که در همان نطفه بندی، در فرایند نشو و نما، در هر گام بالندگی و بلوغ خود تجلی شکل گیری، استخوانبندی، رشد، ظهور، گسترش یک جامعه متشکل از انسانهای آزاده دخالتگر، آگاه در تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی جمعی، اشتراکی، انسانی خویش باشد. جنبشی که مظهر مادی و زمینی بالیدن، شکوفائی، شاخ و برگ کشیدن، میدانداری یک نیروی نوین تاریخی از ژرفنای تناقضات غیرقابل حل، ویرانی آفرین، آزادی سوز، هولوکاست پرور، گرسنگی زا، فلاکت و تباهی آور مناسبات اقتصادی، اجتماعی حاکم است. جنبشی که نظام اختاپوسی مسلط را در تمامی وجوه و حوزه های

هستی اجتماعی اش زیر فشار قهر آگاه، نقشه مند، رادیکال، سازنده و آفریننده خود قرار می دهد، مجبور به عقب نشینی، تسلیم، فروپاشی، شکست، نابودی می سازد و خود را به مثابه کل انسانیت آزاد، کل بشریت رهائی طلب پیروز جایگزین آن می گرداند. باید لاشه گندیده دموکراسی خواهی پاسدار بقای سرمایه داری را از صحنه کارزار جاری خود بیرون اندازیم و با این جنبش شورائی پرشکوه سرمایه ستیز و انسان محور جایگزین کنیم.

طبقه کارگر ایران و شدت رعب انگیز استثمار!

سپتامبر ۲۰۲۴

از حدود ۸۵ میلیون جمعیت روز ایران بالغ بر ۶۰ میلیون را کارگران، آحاد خانوارهای کارگری یا نفوس جمعیتی طبقه کارگر تشکیل می دهند. رسم همه یا غالب دولتهای سرمایه داری است که سکنه کشورها را به لحاظ «درآمد و هزینه» به ۱۰ گروه تقسیم می کنند!! و این گروهها را «دهکهای مختلف درآمدی» نام می گذارند!! نوعی تقسیم بندی که بنا بر سرشت سرمایه داری، مثل تمامی مفهوم آفرینی ها، القائات، اندیشه گردانیهای این نظام، بمب فریبکاری است، بمباران شعور انسانها، نیاز قهری استیلا و بقای چرخه بازتولید، ارزش افزائی و خودگستری سرمایه می باشد. پرده آهنینی روی ماهیت طبقاتی جامعه، استثمار طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه دار، اساس استثمار طبقاتی یا توحش آمیزترین جنایت علیه بشریت می اندازد. ریشه فاجعه ها، سیه روزی ها و بلیه های بشرسوز آفریده سرمایه داری را از تیررس شعور کارگران دور می کند، صدر و ذیل آنها را در مقداری تفاوت میان درآمدها خلاصه می کند و ریشه تفاوت «دارائیها»!! را هم به عقل معاش، هوش خدادادی، رنج و زحمت افزونتر افراد ارجاع می دهد!! هدف دولتها از این تقسیم بندی ها روشن است، اما تناقضات ماهوی طغیان آمیز سرمایه راه خود می رود، کار خود می کند، از جمله حصار شعبده بازیها، جادوگریها، وارونه پردازیهای نمایندگان فکری، سیاسی، اقتصاددان، فیلسوف بورژوازی را درز می اندازد. در همین راستا مسائلی را عریان، اسراری را برملا می سازند. با این منظر به سراغ دهکهای درآمدی درون جهنم سرمایه داری ایران رویم و وضع معاش، رفاه، زندگی ۶۰ میلیون نفوس طبقه کارگر را بر اساس داده های رسمی دولتی نظر اندازیم.

نیاز به گفتن نیست که عظیم ترین بخش توده های کارگر ایران در این گروهبندی در دهکهای اول تا چهارم جای دارند. مابقی نیز متناسب با بهای بازتولید نیروی کار یا

مزدی که دریافت می دارند در دهک های پنجم تا هفتم قرار می گیرند. اینکه شمار جمعیت هر دهک دقیقا چند نفر است؟ هیچ داده یا گزارشی در هیچ کجا منتشر نگردیده است، اما عزیمت نهادهای دولتی از میزان «درآمد و هزینه» به عنوان یگانه ملاک دخیل و مؤثر در تقسیم بندیها، متضمن این معنی است که شمار افراد دهک ها ولو نه دقیقا اما تقریبا باید مشابه و همسان باشد. بر این اساس محاسبه رقم هشت و نیم میلیون نفر برای هر دهک، به عنوان حاصل تقسیم ۸۵ میلیون جمعیت روز کشور بر شمار «دهک های درآمدی»!! کم یا بیش معقول خواهد بود.

سالنامه آماری رژیم اسلامی سرمایه داری، متوسط شمار اعضای هر خانوار دهک اول در سال ۱۴۰۱ خورشیدی را ۲,۴۴ نفر و بر همین مبنی تعداد تقریبی کل خانوارهای این دهک را ۳ ۴۸۳ ۶۰۶ گزارش کرده است. از این شمار حدود ۲ ۷۸۶ ۸۸۵ خانوار با جمعیتی بالغ بر ۶ ۳۷۵ ۰۰۰ نفر مقیم شهرها و مابقی ۲ ۱۲۵ ۰۰۰ نفر، ساکن روستاها بوده اند. همین سالنامه متوسط هزینه های خالص خوراکی و غیرخوراکی هر خانوار شهری این دهک در سال مذکور را ۳۲ ۵۴۴ ۵۰۰ تومان، ماهانه ۲ ۷۱۲ ۰۴۲ تومان و در مورد خانوارهای روستائی سالانه ۱۳ ۱۵۹ ۴۰۰ و ماهانه ۱ ۰۹۶ ۶۱۷ تومان اعلام کرده است. ارقامی که اگر بر افراد خانوار تقسیم شود بیانگر درآمد سرانه سالیانه ای

حدود ۱۳ ۳۳۷ ۹۱۰ تومان برای ساکنان شهرها و ۵ ۳۹۳ ۱۹۷ تومان برای هر کارگر یا کارگرزاده روستائی خواهد بود. در مورد اینکه آیا افراد این دهک به طور متوسط چنین درآمدی را دارند یا ندارند هیچ اطلاعاتی در دست نیست اما یک نکته، کاملا شفاف و عریان است. ارقام مصرح در سالنامه مجرد دستمزد شاغلان خانوار را شامل نمی شود بلکه کل دریافتی آن ها مرکب از هر نوع دستمزد، پاداش، عیدی، حق اولاد، کمک هزینه مسکن، اضافه کاری، بازنشستگی، حق تأهل، آکورد و لیست طولانی اجزاء تشکیل دهنده بهای ماوراء رایگان نیروی کار بعلاوه یارانه ماهانه، اعانه های بهزیستی، صدقه های ستاد امام، زکات و نفقه های شرعیه، نذورات بلاگردانیهای حکام و مراجع،

همه و همه را در بر می گیرد. دریای حاصل کل این چشمه های از همه سو جوشان و خروشان درآمد این هشت و نیم میلیون نفوس توده کارگر!! در خوشبینانه ترین حالت، حتی با فرض صحت کل دروغها، فریبکاریهای صاحبان سرمایه و دولتمردان نهایتاً ماهی 1 111 492 تومان برای هر عضو خانوارهای شهری و کمتر از 450 000 تومان سهم هر فرد خانوارهای روستائی از نخستین دهک درآمدی یا حدود ۱۵٪ کل طبقه کارگر ایران می باشد!! در آمد روزانه این هشت و نیم میلیون کارگر یا نفوس کارگری باز هم در بهترین حالت و سخاوتمندانه ترین محاسبات معمول از ۳۷۰۰۰ تومان در شهر و ۱۵۰۰۰ تومان در روستا بالاتر نمی رود. سازمان ملل، درست یا غلط و به احتمال زیاد فریبکارانه آنچه را که زیر نام درآمد روزانه فقیرترین لایه اجتماعی سکنه جهان گزارش می کند، یک تا ۲ دلار است. معادل دلاری هزینه یا درآمد روزانه هر فرد خانوارهای کارگری «دهک اول درآمدی» سکنه جهنم سرمایه داری ایران حتی این حد هم نیست. بهای دلار در سال مورد گفتگو به طور متوسط ۵۰ هزار تومان بوده است که اگر کل درآمد روزانه کارگران این دهک بر آن تقسیم شود سهم هر سکنه شهرها زیر یک دلار و در مورد روستائیان کمتر از ۵۰ سنت بوده است.

بیشترین بخش بیکاران، مفلوک ترین گرسنگان، نفرین شده ترین آوارگان و بی سرپناهان، گورخوابان، کارتن خواب ها، کودکان کار فرومانده از یافتن هر نوع کار، پیران زمینگیر فاقد هر میزان مستمری و لیست طولیلی از این کارگران یا نفوس کارگری به این دهک تعلق دارند. بسیار قابل تعمق است که میانگین خانوار در این دهک از کلیه دهک های دیگر پائین تر است. مؤلفه ای که پیش از این چه در ایران، چه در سطح جهانی معمولاً معکوس بوده است. نفرین شدگان تهیدست دنیا علی العموم در قیاس با مالکان سرمایه و ثروت، حتی لایه های کم و بیش مرفه تر یا کمتر فقیر طبقه خود، نرخ زاد و ولد بالاتری داشته و در خیلی جاها کماکان دارند، دلیل ماجرا روشن است. عواملی مانند سدهای پولادین سر راه نطفه بندی و رشد هر گونه انتظار یا آرزوی ساده

انسانی، سرکوب هولناک فیزیکی و فکری نازل ترین خواسته‌های معیشتی و رفاهی، سطح پائین شناخت و آگاهی، سلاخی وحشیانه احساس حق حداقل زندگی، محرومیت عمیق و گسترده از ابتدائی ترین تفریحات، سرگرمی‌ها، عدم دسترسی به کمترین آموزش و وسائل جلوگیری از بارداری یا کل شرائط بشرستیزانه مستولی در هر جامعه طبقاتی از جمله و بدتر از همه، جهنم سرمایه داری در این راستا نقش اساسی و بسیار تعیین کننده بازی می کنند. دوزخ نشینان گرسنه، برهنه محکوم به تحمل مرگبارترین و مسموم ترین تازیانه های فقر، فرسوده از فشار تمامی محرومیت ها، انسانهایی که از لحظه زادن تا مرگ سوای گرسنگی، ذلت، حقارت، بیماری، رنج، فلاکت هیچ چیز دیگری احساس نمی کنند، تار و پود ارتباطشان با جهان پیرامون، تحمل این بدبختیها، مصیبت ها است، نفرین شدگانی که مناسبات اقتصادی، اجتماعی، طبقاتی مستولی، سد راه هر میزان رشد، آگاهی، شکوفائی استعداد، فعالیت اجتماعی، خلاقیت فکری، پرورش ابتکار، تفریح، احساس شادی، امید، ذوق و رغبت آن ها به زندگی است و بالاخره استثمارشدگان ستمکش و مفلوکی که زیر شلاق کل این نداری ها، فشارها، سرکوب ها، خود را قادر به ایفای هیچ نقشی در تعیین راه و چاه زندگی خود ندیده اند، چنین انسان هائی پیدا است که برای زاد و ولد اولاد، خیر یا شر آن، حد و حدودش، آخر و عاقبت تولید مثل فاقد هر حساب و کتاب، آینده آنان که زاده می شوند و نوع این مسائل هم هیچ نیازی به هیچ محاسبه ای احساس ننمایند. فراموش نکنیم که تا همین امروز در نواحی زیادی از دنیای سرمایه داری شمار نوزادانی که به گونه ای از خطر مرگ فرار می کنند رقم بسیار نازلی را در قیاس با محکومان به مرگ تشکیل می دهند. موضوعی که خود محرکی برای تولید مثل افزونتر است. جمعیت انبوهی از سکنه کارگر دنیا نیز که تمامی راهها برای امکان زنده ماندن و امرار معاش در سنین پیری را بر روی خود بسته می بینند، اولاد بیشتر را پشتوانه ای برای حل مشکلات معیشتی روزهای آخر عمر می بینند. کثرت انفجارآمیز جمعیت در کشوری مانند اتیوپی یا سایر ممالک

افریقائی به رغم مرگ و میرهای رعب آور ناشی از شدت گرسنگی، فقر، بی آبی، فقدان کمترین بهداشت و درمان، وقوع جنگهای موخس همه جا و همواره مشتعل درون قاره، نشان بارزی از تأثیر فاحش عوامل یاد شده در کثرت توفانی جمعیت کشورها یا مناطق است. میانگین بالاتر افراد خانوار فقیر نه فقط در افریقا و مناطق مشابه که حتی در اروپای غربی و اسکانندیناوی نیز تا حدی و البته با دلیلی ظاهرا متفاوت مصداق دارد. به بیان دیگر، تولید مثل در سراسر دنیای سرمایه داری تابعی از ملزومات، منویات، مقدرات، فشارها یا اشکال مختلف قهر و اقتضای چرخه ارزش افزائی و خودگستری سرمایه است. اگر در سیرالئون، سنگال، سودان، سومالی بارآوردش آن است که گفته شد، در اروپا و جاهای دیگر نیز همین چرخه تولید اضافه ارزش است که سرنوشت زاد و ولد را همسان سرنوشت هر ذیروح یا بی روح دیگری تعیین می نماید. به طور مشخص در اروپا، در آن دسته ممالکی که کودکان به یمن نقش بازی اثرگذار مبارزات نسلهای پیش توده کارگر کمترین حق و حقوقی دارند، زادن اولاد بیشتر راهی است که خانوارهای کارگری کم درآمد و بیکار برای دستکاری «بهبودآمیز» معاش خویش انتخاب می کنند.

در مورد توده های کارگر ایران کلا و دهک جمعیتی مورد گفتگو خصوصا، هیچ کدام احکام یا مؤلفه های بالا صادق نیست. در اینجا نه کمک هزینه فرزند به سیاق اروپا وجود دارد و نه کارگران از لحاظ بینش، انتظار، سطح شناخت یا آگاهی قفل معیارهای کهنه مستولی بر همزنجیران خود در سومالی و سنگال می باشند. حدود هشت میلیون و پانصد هزار نفر از گرسنه ترین و فقیرترین لایه طبقه ۶۰ میلیونی کارگر ایران از نظر شمار افراد خانوار کمترین میانگین را دارند. علی العموم مجرد، دارای یک فرزند و به ندرت دو فرزند هستند. پدیده ای که بازگوی حقایق معینی در مورد شرائط زندگی، اشتغال، آگاهی، تفکر، روحیه، پندارها و موقعیت اجتماعی این بخش توده کارگر به طور خاص و حتی جمعیت بسیار بیشتری از طبقه کارگر ایران است. داده ها می گویند که

حدود ۶ میلیون کارگر در سن اشتغال این دهک عموماً بیکارند، در غیر این صورت شاغلان هفته ای چند ساعت و آواره شهرها یا اینترنت هستند که برای یافتن ساعات کار بیشتر و پیدا نمودن یک ممر معیشتی بخور و نمیر تقلا می کنند. فقر شدید و فاجعه بار آنها حکایت این وضع اشتغال است. در همان حال درصد کاملاً چشمگیری از آنها درس خوانده های دانشگاهی یا دبیرستانی طبقه کارگرد. کسانی که به رغم آموزش، تخصص و احراز معیارهای بازار فروش نیروی کار موفق به یافتن خریداری برای این تنها کالای «بنجل، آشغال، تلنبار» و بدون مشتری خود نشده اند، قادر به اداره معاش نیستند، هیچ امیدی به آینده ندارند، چشم انداز یافتن کار را پیش روی خود نمی بینند، بر همین مبنی تشکیل زندگی مشترک و داشتن فرزند یا فرزندان را بلاهتی بزرگ می شمارند، با رجوع به تحصیل، شناخت، تخصص، انتظار، اطلاعات خود، داشتن یک زندگی ساده انسانی را حق خود می پندارند، همزمان زیر فشار آموزش ها، افکار، القائات باژگون نظام سرمایه داری حصول این سطح زندگی و امکانات و رفاه را در سیطره استیلای نظام بردگی مزدی مقدور می شمارند. تلقی نخست جوانه های اعتراض را در وجود آنها می رویاند و آب می دهد، پاشنه آشیل مهلک دوم این اعتراض را راهی گمراه می سازد و در برهوت انتظار به آرایش و پیرایش سرمایه داری، رژیم ستیزی توخالی و پوشالی دموکراتیک، به ورطه فرسایش و تباهی می اندازد. بر این فرسایش و نارضائی همین وضعی می گردد که در حال حاضر اسیر آن هستند و در مقابلش به سیاست صبر و انتظار روی می نهند. از همزنجیر اتیوپیائی، سودانی، نیجری، چادی، اندونزیائی خود فرسنگها جلوترند، زیرا شرایط زندگی موجود خود را عمیقاً ناحق، ظالمانه، استثمارگرانه، ستمکارانه، ضد بشری می بینند، آماده اعتراض علیه آن هستند. خشم و قهر خویش را در شورش دی و آبان مشتعل می سازند و در وسیع ترین سطح به نمایش می گذارند، در همان حال پراکسیس کارزارشان با اثرپذیری از راهبردهای ارتجاعی محافل راست و چپ بورژوازی از بالیدن ضد سرمایه داری باز مانده است. در سیاهی زار دموکراسی

خواهی و سرنگونی طلبی سرمایه آویز مسالمت جویانه یا قهرآمیز پژمرده است و دخیل بند کمپین هائی مانند «زن، زندگی، آزادی» گردیده است. به دهک های دوم تا هفتم نگاه کنیم. میانگین خانوارها به تدریج بیشتر و میزان دستمزدهای سالانه و ماهانه طبیعتاً افزون تر بوده است. جدول زیر نمایشی ساده و عام از هفت «دهک درآمدی» توده های کارگر است.

درآمد و هزینه سرانه ۶۰ میلیون جمعیت توده های طبقه کارگر ایران در سال

۱۴۰۱ - تومان

جمعیت تقریبی هر دهک ۸ ۵۰۰ ۰۰۰ نفر - شهرنشین ۶ ۳۷۵ ۰۰۰ - روستائی

۲ ۱۲۵ ۰۰۰ - مرکز آمار

دهک	میانگین افراد	سرانه سالانه - شهر	سرانه ماهانه - شهر	سرانه سالانه - روستا	سرانه ماهانه - روستا
اول	۲,۴۴	۱۳ ۳۳۷ ۹۱۰	۱ ۱۱۱ ۴۹۲	۵ ۳۹۳ ۱۹۷	۴۵۰ ۰۰۰
دوم	۳	۱۹ ۹۸۳ ۳۶۷	۱ ۶۶۵ ۲۸۰	۹ ۹۸۸ ۱۶۷	۸۳۲ ۳۴۷
سوم	۳, ۲۴	۲۳ ۴۰۳ ۴۸۸	۱ ۹۵۰ ۲۹۱	۱۲ ۲۳۸ ۳۶۴	۱ ۰۱۹ ۸۶۴
چهارم	۳, ۳۱	۲۷ ۱۰۶ ۷۵۵	۲ ۲۶۳ ۳۹۶	۱۴ ۶۸۱ ۹۰۳	۱ ۲۳۳ ۴۹۱
پنجم	۳, ۳۵	۳۱ ۱۴۳ ۶۷۱	۲ ۵۹۵ ۳۰۶	۱۷ ۳۴۰ ۲۰۹	۱ ۴۴۵ ۰۱۷
ششم	۳, ۳۴	۳۶ ۲۳۱ ۹۷۶	۳ ۰۱۹ ۳۳۱	۲۰ ۵۸۸ ۰۲۴	۱ ۷۱۵ ۶۶۹
هفتم	۳, ۴۲	۴۱ ۲۹۷ ۶۶۱	۳ ۴۴۱ ۴۷۲	۲۳ ۹۸۰ ۴۳۹	۱ ۹۹۸ ۳۷۰

داده های جدول که طبیعتاً خوشبینانه ترین یا در واقع اغراق آمیزترین احتمال در مورد بهای بازتولید نیروی کار و هزینه زنده نگه داشتن ارتش نیروی کار سرمایه داری است برای هر کارگر دارای کمترین حساسیت به سرنوشت کار، تولید و زندگی طبقه خود، فرایند کارزار طبقاتی یا حتی مبارزه برای بقای خود از جهات زیادی قابل تعمق، واکاوی و گفتگو است. نرخ دلار در سال ۱۴۰۱ از حدود ۲۲ هزار تومان در فروردین تا ۵۸ هزار تومان در اسفند سیر صعودی داشته است و پس از آن حول رقم آخر تثبیت شده است.

متوسط دریافتی ماهانه یک خانوار کارگری شهری با میانگین ۳،۴۲ نفر در بالاترین دهک درآمدی یعنی دهک هفتم، از 11 770 000 تومان کمتر بوده است. رقمی که اگر بر ۵۸۰۰۰ تقسیم شود، خارج قسمت آن کمتر از 203 است. این بدان معنی است که میانگین مزد کل شاغلان عضو یک خانوار از بالاترین دهک درآمدی طبقه کارگر ایران در سال ۱۴۰۱ حتی به 203 دلار در ماه نرسیده است!! واقعیتی که رعب آور و زلزله زا است. این رقم را در مورد کل دهک ها می توانیم در جدول زیر دنبال کنیم.

دریافتی ماهانه خانوارهای کارگری در دهکهای مختلف سال ۱۴۰۱ - با نرخ

تقریبی دلار

دهک	یک خانوار شهری	یک خانوار روستائی
اول	۴۷	۱۹
دوم	۸۶	۴۳
سوم	۱۰۹	۵۷
چهارم	۱۲۹	۷۰
پنجم	۱۵۰	۸۳
ششم	۱۷۳	۹۹
هفتم	۲۰۳	۱۱۸

چرا پای دلار را پیش می کشیم و در سخن از بهای نیروی کار کارگر ایرانی به سراغ معادل دلاری آن می رویم؟ پاسخ تا حدی روشن و در عین حال نیازمند تأمل است. قیمت ها در همه جای جهان بدون استثنا اما در ایران صدها بار بدتر و حیرت آورتر از همه جا، حتی مکانیسم ها و کارکردهای متعارف سرمایه داری در عرصه تشکیل قیمت تولید را دور می زنند و از حداقل اعتبار ساقط می سازند. قیمت بیان پولی ارزش است و ارزش هر کالا توسط کار اجتماعا لازم نهفته در آن تعیین می گردد. اما قیمت مگر در موارد استثنا هیچ گاه با ارزش کالا در تطابق نیست. دلیل این عدم تطابق عامل رقابت است. کالاها در بازار با هم به رقابت می پردازند، محصولات تهیه شده در شرایط

تولیدی برتر، برخوردار از درجه بالاتر بارآوری کار و هزینه تولید نازل تر می توانند با بهای کمتری تهیه و وارد بازار داد و ستد گردند. این دسته کالاها از بالاترین توان رقابت برخوردارند، به یمن این ظرفیت و در حصار نقش بازی دو عامل عرضه و تقاضا، سرمایه های پیش ریز در شرائط بدتر یا حتی متوسط تولیدی، با درجه بارآوری کمتر و هزینه تولید افزونتر را مجبور به فروش محصولاتشان با قیمتی پایین تر از ارزش واقعی خود می سازند. در پهنه این کشاکش، سرمایه های بخش اول، حجم نسبتا عظیمی از اضافه ارزش های تولید شده در سطح جهان توسط توده های کارگر کشورها را از چنگال رقبا بیرون و به تصاحب خود می آرند. عکس ماجرا در مورد سرمایه های بخش دوم یا فاقدان قدرت رقابت اتفاق می افتد. اینان با آنکه سهم متوسط سود خود را حفظ می کنند اما مقادیر زیادی از اضافه ارزش های موجود در تولیدات خود را به نفع رقبا از دست می دهند. منوال طبیعی کارکرد یا قوانین اساسی سرمایه در حوزه تشکیل و تقریر قیمتها این است، اما مسأله مهم مورد تأکید ما در اینجا چیز دیگری است. همه بحث بر سر آن است که آنچه از دیرباز تا حال در سراسر دنیای سرمایه داری و در بازارهای بین المللی سرمایه شاهدش هستیم، حتی چنین هم نیست. قیمت ها به طور واقعی، زنده و مشخص، حاصل کارکرد این مؤلفه ها یا مکانیسم ها هم نمی باشد.

سرمایه داری از اواخر قرن نوزدهم به این سو، زیر فشار تناقضات سرکش و ویرانگر درونی خود، صعود کهکشانی ترکیب آلی سرمایه و آکندگی عفونت بار جهان از سلسله جبال آسمان سای سرمایه ثابتی که هیچ ریال اضافه ارزش یا اساسا ارزش نمی آفریند، اما هر ریالش باید با رود خروشان اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران دنیا آبیاری و سیراب گردد، وسعت روزافزون دامنه بحران زائی سرشتی سرمایه در سطح بین المللی، آری زیر شلاق همه اینها در یک سو و بهره گیری از برهوت پیمائی و انحطاط رفرمیستی مستولی بر جنبش کارگری جهانی در سوی دیگر، به طور قهری و روتین دست به کار آفرینش مکانیسم ها، نهادها، سلاحها، ساز و برگهای اختاپوسی قاهر برای چالش پویه

افت نرخ سود و وقوع بحرانها از طریق کاهش زلزله وار کار پرداخت شده توده های کارگر و سنگین سازی هیولوار کفه کار اضافی یا کار پرداخت نشده این طبقه گردید. انحصارات، دولت ها، بازار بورس، سیستم بانکی، نهادها و مؤسسات غول پیکر و یکه تاز مالی مختار در قانونگذاری، تصمیم گیری، پروتکل آفرینی، همه و همه در این راستا ایفای نقش کردند و می کنند. این ها جای چندانی حتی برای کارکرد روال عادی و منوال طبیعی کار سرمایه در تعیین قیمتها باقی نگذاشته و نمی گذارند. کافی است به قدرت اختاپوسی و فتیشیستی امریکا در اثرگذاری بر چرخه تولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی پاره ای جوامع، اثرگذاری بر پروسه تشکیل و منحنی فراز و فرود قیمتها در این کشورها نظر اندازیم تا ابعاد ماجرا روشن گردد. ماجرائی که اگر چه در مواردی مانند ایران، ونزوئلا، روسیه یا برخی ممالک دیگر نمای سیاسی دارد، اما اساسا اقتصادی و حاصل تحولات قهری، تاریخی و گریزناپذیر شیوه تولید سرمایه داری است. سرمایه در سیر زمان و تاریخا، از یک سوی مکانیسم ها و قواعد ماهوی پویه ارزش آفرینی، بازتولید، سامان یابی خود را به تمام و کمال حفظ کرده است، اما به عنوان جبر مبرم بقای خود، چگونگی ایفای نقش همین مکانیسم ها و قوانین ذاتی از جمله قوانین تشکیل قیمت ها را دستخوش تحولات بشرستیزانه فاحش ساخته است. با توجه به کل این حقایق است که در سخن از بهای نیروی کار طبقه کارگر ایران پای دلار امریکا به میان می آید. زیرا پول مسلط بین المللی است که نقش بسیار مؤثری در تعیین بهای پول ایران بازی می کند.

در جهنم سرمایه داری ایران نیروی کار یگانه کالائی است که بهای آن را نه فشار مکانیسم های خودپوی تشکیل قیمت تولید در سرمایه داری، نه نقش بازی قاهرانه و بدون مهار اهرم های اقتصادی بخش مسلط سرمایه جهانی بلکه دقیقا دولت ها و درنده روز سرمایه تعیین می کند!! در روند این قیمت گذاری نه مایحتاج متعارف یا اولیه بازتولید نیروی کار کارگر و هزینه زنده نگه داشتن ارتش نیروی کار موجد هیچ تأثیری

است و نه قدرت کارزار طبقاتی توده های کارگر نقش مهمی بازی می کند. اولی برای سرمایه داران و دولت سرمایه داری واجد اهمیت نیست. طبقه سرمایه دار ایران تاریخا حتی به آنچه زمانی مارکس «قانون مفرغ مزدها» می نامید نیز پای بند نبوده است. شالوده نگاه این طبقه به نیروی کار را تشدید هر چه فزاینده تر استثمار کارگر تا مرگ محتوم و سپس جایگزینی او با کارگری ارزان تر تشکیل می داده است.

در مورد تأثیر مبارزه کارگران بر بهای نیروی کار نیز اولاً جنبش کارگری ایران تا امروز قادر به هیچ اثرگذاری تعیین کننده ای نگردیده است. ثانياً سرکوب رعب انگیز و دهشت آمیز دولت های درنده سلطنتی و اسلامی سرمایه هیچ فرصتی برای اثرگذاری این مبارزات نداده است. به همه این دلائل و با ملاحظه کل این نکات، توان اعمال جنایت، تجاوز، سلاخی دولت سرمایه داری، نقش یگانه عامل دخیل در رقم زدن دستمزدها یا قیمت کالای نیروی کار را بازی می کرده است. از این کالای شبه رایگان حراج که بگذریم، بهای کالاهای دیگر به گونه ای متفاوت، حتی متضاد تعیین شده و می شود. از اینجا به بعد دلار امریکا است که تعیین کننده ترین نقش را بازی کرده است. قیمتها حول ارزش روز دلار چرخ خورده و بر این ساحل پهلو گرفته است. چرا؟ به این دلیل که بخش بسیار چشمگیری از مواد خام، وسائل یدکی، کالاهای نیم ساخته یا کلا مایحتاج چرخه تولید سرمایه اجتماعی ایران، همسان تمامی جوامع دیگر از بازارهای جهانی تهیه و وارد می گردد. بهای این فراورده ها در سطح بین المللی، قهرا بر پایه کار اجتماعا لازم متراکم در آنها، زیر مهمیز رقابت اما دقیقاً به همان سیاقی که بالاتر گفته شد، تحت بمباران تناقضات انفجارآمیز روز سرمایه داری و کارکرد قوانین، مکانیسم ها، نهادها، مؤسسات، پروتکل ها، منشورها، مصوبه های فراجویشیده از این بحران زائیهای مستمرا فزاینده و انفجارآمیز نظام بردگی مزدی تعیین می شود.

در مورد ایران و چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی کشور، تحریم های بین المللی، مافیا بازیهای اختاپوسی دست اندر کار دور زدن بایکوت ها، انحصار آهنین تجارت

خارجی و داخلی در دست تراستهای غول پیکر مالی، تجاری، صنعتی سپاه پاسداران، آستان قدس، بنیاد مستضعفان، ستاد اجرائی فرمان امام، بنیاد شهید و مانند این ها نیز لیست عوامل اثرگذار بین المللی و تاریخی نظام سرمایه داری را تکمیل می کنند. همه این ها آن می نمایند که قیمت کالاها با فاصله ای نجومی از ارزش یا متوسط کار اجتماعی متراکم در آنها تشکیل و تقریر شود. به بیان دقیق تر تمامی بار تهاجم سرمایه اجتماعی ایران و سرمایه جهانی به کار لازم یا معاش و حداقل امکانات اجتماعی زیست توده های کارگر که با هدف چالش سیر رو به افت نرخ سودها، مقابله با بحرانها و سیرسازی حرص سیری ناپذیر سوداندوزترین مافیاهای بورژوازی، همه و همه بر آن تلنبار شود. کارگری که مزدش را با تومان سرطان زده «یک شصت هزارم دلار» دریافت می کند مایحتاج بازتولید نیروی کارش را با ارزش دلار پرداخت نماید!!

به جدول دهک های درآمدی یا دستمزدها و دریافتی های توده های کارگر باز گردیم. اگر جمعیت نسبی هر کدام از دهکها را بر میانگین افراد خانوار دهک تقسیم کنیم به شمار خانوارهای هر دهک دست می یابیم. گام بعدی ضرب تعداد خانواده های دهک در متوسط درآمد سالانه این خانوارها خواهد بود. با انجام این کار و سپس جمع نمودن دریافتی کل دهک ها اعم از شهری و روستائی به تصویری از کل دریافتی طبقه کارگر در سال مورد نظر خواهیم رسید. جدول زیر نمایش این محاسبات است.

کل دریافتی ها یا دستمزدهای سالانه خانوارهای شهری طبقه کارگر در ۱۴۰۱

- (تومان)

دهک	شمار خانوارهای دهک	دریافتی سالانه هر خانوار	دریافتی سالانه کل دهک
اول	2 612 705	32 544 500	85 029 177 872 500
دوم	2 125 000	59 950 100	127 393 962 500 000
سوم	1 967 592	75 827 300	149 197 188 861 600

173 149 826 362 200	89 902 100	1 925 982	چهارم
198 540 898 930 500	104 331 300	1 902 985	پنجم
230 978 891 508 400	121 014 800	1 908 683	ششم
263 272 575 330 000	141 238 000	1 864 035	هفتم
1 227 562 521 365 200			جمع

اگر عین محاسبه بالا را در مورد خانوارهای روستائی طبقه کارگر انجام دهیم. جدول زیر را خواهیم داشت.

کل دریافتی ها یا دستمزدهای سالانه خانوارهای روستائی طبقه کارگر در

۱۴۰۱ - (تومان)

دریافتی سالانه کل دهک	دریافتی سالانه هر خانوار	شمار خانوارهای دهک	دهک
11 460 547 778 800	13 159 400	870 902	اول
21 224 844 178 500	29 964 500	708 333	دوم
26 006 516 087 200	39 652 300	655 864	سوم
31 199 046 617 400	48 597 100	641 994	چهارم
36 847 923 221 600	58 089 700	634 328	پنجم
43 749 513 428 000	68 764 000	636 227	ششم
50 958 429 619 500	82 013 100	621 345	هفتم
221 446 820 931 000			جمع

اگر مجموع کل عواید دهک های کارگری را اعم از شهری و روستائی روی هم ریزیم شاهد ارقام زیر خواهیم بود.

$221\ 446\ 820\ 931\ 000 + 1\ 227\ 562\ 521\ 365\ 200 = 1\ 449$

009 342 296 200 تومان

حاصل جمعی که با رجوع به نرخ رسمی ارز در بازار داخلی ایران در ماههای پایانی این سال، کلا، در بهترین حالت، حتی در بالاترین مرز معقول اغراق باز هم از 25 میلیارد دلار در سال بالاتر نمی رود. رقمی که مسلماً با داده های واقعی تفاوت فاحش دارد و به گونه بسیار بارزی از آن کمتر است.

به سوی دیگر ماجرا نظر اندازیم. صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان ملل و برخی مؤسسات آمارگیری و پژوهشی دیگر بین المللی، میزان تولید ناخالص داخلی ایران در این سال را مثل همه سالهای دیگر با ارقام بسیار مختلف و به شدت متشتت، از زیر ۴۰۰ میلیارد تا بالای ۱۹۰۰ میلیارد دلار امریکا گزارش نموده اند. این اختلافات از کجا می جوشد و چرا تا این حد فاحش هستند؟ دلایل زیادی را می توان برایش لیست کرد و موضوع تجسس ساخت از جمله:

۱ - مبنای و ملاک محاسبات می تواند متفاوت باشد. تولید ناخالص داخلی معمولاً به طور همزمان با قیمت های جاری و ثابت گزارش می گردد. دو شکل بیان یک واقعیت که حاصل ریاضی آنها به ویژه در مورد جوامعی مانند ایران به گونه ای بهت انگیز با هم اختلاف دارد. تفاوتی که ممکن است در سطح چند برابر ظاهر گردد!! به عنوان مثال مرکز آمار ایران در بخش حسابهای ملی تولید ناخالص داخلی سال ۱۳۹۹ را به قیمت جاری 5 484 387 800 000 000 تومان و به قیمت ثابت سال ۱۳۹۰ فقط 739 493 300 000 000 تومان گزارش کرده است. دو رقمی که اولی از هفت برابر دومی بالاتر است!!! تولید ناخالص داخلی می تواند بر پایه ارزش ها و اضافه ارزش های جدید آفریده در قلمروهای مختلف تولید و کار در طول سال با مقایسه کل هزینه ها در یک سو و فروش سالانه در سوی دیگر محاسبه شود، ممکن است مبنای محاسباتش قدرت خرید سرانه یا سراسری باشد. شیوه های متفاوتی از محاسبه که نتایج آنها نیز وسیعاً متفاوت خواهد بود.

۲ - در جمهوری اسلامی، از پژوهش های متنوع دانشگاهی و انستیتوها گرفته تا تحقیقات نهادهای دولتی نرخ ارزهای بسیار مختلف و متعارض را شالوده کار می گیرند. گزارش هائی که رژیم تسلیم مراکز مالی و مؤسسات بین المللی مانند بانک جهانی، سازمان ملل یا صندوق بین المللی پول می نماید نیز از تأثیر همین اختلاف نرخ ارزها بی بهره نیست. فراموش نکنیم که تراست ها، بنگاهها، مؤسسات بزرگ و متوسط اقتصادی این کار یا ارجاع به ارزهای متفاوت را در کلیه سطوح و حوزه ها از خرید در بازار جهانی و بهای واردات مایحتاج چرخه تولید یا مصرف گرفته تا باز خرید ارز توسط سامانه ها و بانک مرکزی انجام می دهند. نرخهائی که هم منشأ تعیین آن ها متفاوت است و هم در طول زمان به طور مستمر در حال افت یا صود هستند. به طور مثال در همین سال ۱۴۰۱ بهای دلار در بازار رسمی در فاصله میان فروردین تا اسفند از ۲۲۰۰۰ تومان به ۵۸۰۰۰ تومان افزایش یافته است. اینکه در چه فصل یا ماه سال کدام نرخ ارز با کدام منشأ تصمیم گیری ملاک محاسبه قرار گیرد مسلماً نتیجه محاسبات و داده های گزارشات را دچار تفاوت سنگین می سازد.

۳ - عواملی مانند تشدید یا تقلیل تحریمهای اقتصادی بین المللی هزینه ها، درآمدها را دستخوش تغییرات فاحش می سازد. به نوسانات مربوط به حجم و بهای صادرات یا فروش نفت در سالها یا دوره های مختلف نظر اندازیم. در دوره اول رئیس جمهوری احمدی نژاد، حجم اضافه ارزشهای نفتی از ۱۵۰ میلیارد دلار در سال فراتر رفت، در دوره دوم دولت روحانی و سالهای آخر زمامداری ترامپ این رقم تا سطح یک میلیارد دلار در سال سقوط نمود، هزینه های تولید کالاهای بخش معدن در دوره ای روند معمول داشت و در فاصله زمانی دیگر به گزارش دست اندرکاران تا ۴۰ برابر افزایش یافت. افت و عروج هائی که قطعاً و گریزناپذیر روی اقلام تشکیل دهنده تولید ناخالص داخلی تأثیرات اساسی بر جای می گذارند و نتیجه محاسبات سالانه یا گزارش مراکز و نهادهای آماری را به گونه بسیار بارزی متأثر می گردانند.

۴ - مناسبات مافیائی مالکیت، مدیریت، استیلا بر تراست ها، بنیادها، بانکها، مؤسسات غول پیکر یا کل چرخه تولید، گردش و دورپیمائی سرمایه اجتماعی، تجارت داخلی و خارجی، نیز از جمله مؤلفه های اثرگذار در تفاوت میان اقلام گزارش ها است. اینکه کدام درآمدها گزارش شود و کدامین حجم کهکشانی اضافه ارزشها، از انظار پنهان ماند و در هیچ سندی پژواک نگردد موضوعی است که نهادهای اصلی قدرت، تراست های غول پیکر مالی، صنعتی، بنیادها و بنگاههای اختاپوسی اقتصادی هر کدام با توجه به موقعیت خود در ساختار نظم اجتماعی برای آن تصمیم می گیرند. موضوعی که سران جمهوری اسلامی و نهادهای مختلف حکومتی آن را پنهان نمی کنند، بارها در بطن مناقشات درونی خود پیرامون آن سخن رانده و از فساد، دزدی، تباهی، چپاولگری خود پرده برداشته اند.

کل عوامل بالا بعلاوه فراوان عامل دخیل دیگر بر روی آنچه زیر نام تولید ناخالص سالانه گزارش می شود به صورت تعیین کننده تأثیر می گذارد. در این میان فاکتور آخر یا امتناع نقشه مند تراست های اختاپوسی نیرومندی مانند آستان قدس، بنیاد مستضعفان، قرارگاه خاتم الانبیاء، بنیاد شهید، غول های مالی موسوم به مؤسسات تحت فرمان امام یا نهادهای مشابه از گزارش درآمدها میزان سهم کهکشانی خود از اضافه ارزشها به مراکز آماری، جایگاه بسیار تعیین کننده تری دارد. این نکته ای است که به کرات توسط دولت های مختلف، نمایندگان دوره های مختلف مجلس اسلامی سرمایه، کمیسیون اقتصادی مجلس، اتاق بازرگانی و غیره تصریح شده است. همه اینها به مناسبت های مختلف اذعان نموده اند که حجم عظیمی از سهم اضافه ارزشهای بزرگترین بخش سرمایه اجتماعی به هیچ کجا گزارش نمی گردد و لاجرم در تولید ناخالص سالانه منظور نمی گردد. همه اینها قهرا دست به دست هم می دهند و رقم واقعی تولید ناخالص داخلی را رازآمیز، آشفته، به شدت مغشوش و متناقض می سازند. در این رابطه مثال ها فراوانند. رسانه های داخلی از جمله «ایرنا» میزان تولید ناخالص ۱۴۰۱ ایران را با

مراجعه به یک پست اینترنتی «داود منظور» رئیس سازمان برنامه و بودجه بالغ بر یک تریلیون و هشتصد و ده میلیارد دلار اعلام نموده است.

«گزارش ایرنا - «داود منظور»، امروز در صفحه خودش در فضای مجازی نوشت: «ایران نوزدهمین اقتصاد دنیا با تولید ناخالص داخلی ۱،۸۱ تریلیون دلاری (بر اساس شاخص قدرت خرید) است.»

سایت دیگری (ایینا) به وضع اقتصادی کشور در دو سال بعد اشاره نموده است. قابل تعمق است که این سایت، طوفانی از تبلیغات حول رشد سالانه ۹۱ میلیاردی «درآمد ملی» در قیاس با تولید ناخالص ۱۸۰۰ میلیاردی راه انداخته و سپس با استناد به اطلاعیه صندوق بین المللی پول میزان درآمد این سال را ۱۷۰۰ میلیارد دلار اعلام کرده است!!

«بر اساس پیش‌بینی صندوق بین المللی پول، اقتصاد ایران در سال ۲۰۲۳ در قیاس با سال پیش ۹۱ میلیارد دلار بزرگتر شده و برای نخستین بار به مرز یک هزار و ۷۰۰ میلیارد دلار می‌رسد.»

در همان سال «تجارت نیوز» نوشته است. «آمار منتشر شده بانک جهانی نشان می‌دهد که تولید ناخالص داخلی ایران بر اساس دلار و سیستم محاسبه «پی پی پی» (PPP) از میان ۱۹۳ کشور، رتبه ۲۱ را احراز نموده و بالاخره به رقم (یک هزار و ۶۱۷ میلیارد دلار) افزایش یافته است»

در کنار گزارشات بالا که همگی از ارقام ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ تولید ناخالص سالانه سخن رانده‌اند، در همین رسانه‌ها، شاهد انتشار تحلیل‌ها، نقدها، واکاوی‌های دیگری هم بوده‌ایم. پژوهش‌هایی که اولاً- اطلاعات منتشره از سوی منابع بالا را فاقد دقت کافی دانسته‌اند، ثانیاً- ارقام واقعی را تا حدود زیادی پائین‌تر از داده‌های مورد استناد آنها برآورد کرده‌اند. جدول روزنامه «دنیای اقتصاد» همراه با توضیحات یکی از نویسندگان نشریه از جمله این موارد است.

ارزش دلاری اضافه ارزش های حوزه های مختلف در ۴ فصل منتهی به

تابستان ۱۴۰۱ - تومان

میزان اضافه ارزش ها	حوزه کار و استثمار	میزان اضافه ارزشها	حوزه کار و استثمار
154 900 000	گروه خدمات	31 800 000 000	گروه کشاورزی
48 700 000 000	عمده، خرده فروشی، هتل، رستوران	29 900 000 000	کشاورزی
26 400 000 000	حمل و نقل، انبارداری، ارتباطات	1,900 000 000	ماهگیری
9 800 000 000	واسطه گریهای مالی	188 400 000 000	گروه صنعت
38 200 000 000	مستغلات، کرایه، کسب و کار	74 400 000 000	معادن
27 900 000 000	آموزش، بهداشت، مددکاری	66 600 000 000	استخراج نفت و گاز طبیعی
3 800 000 000	خدمات اجتماعی خانگی	7 800 000 000	سایر معادن
375 200 000 000	جمع ارزش اضافی رشته ها	66 200 000 000	صنعت
375 700 000 000	تولید ناخالص داخلی قیمت بازار	37 100 000 000	آب و برق و گاز طبیعی
		10 700 000 000	ساختمان

دنیای اقتصاد - ۲۶ آذر ۱۴۰۲ - احسان برین

مشاهده می کنیم که اختلافات تا چه حد فاحش است. در حالی که برخی منابع رسمی و از جمله سازمان برنامه و بودجه کشور میزان تولید ناخالص یک سال معین را تریلیونی

و در فاصله میان ۱۶۰۰ تا ۱۸۰۰ میلیارد دلار اعلام می کنند. تحلیل گر روزنامه دنیای اقتصاد، این میزان را کمتر از ۴۰۰ میلیارد دلار می داند و برای اثبات درستی ادعای خود دلائلی لیست نموده است. به کدامیک از این اسناد باید اعتماد نمود و استناد جست، مسلماً هیچ کدام واجد اعتبار لازم نیستند یا از دقت کافی برخوردار نمی باشند. اما در این میان برای داشتن تصویری کم یا بیش نزدیک به واقعیت، هیچ چاره ای نیست جز آنکه داده های منتشره از سوی همین منابع و حتی المقدور معتبرتر آنها را مبنای محاسبات قرار دهیم. بانک مرکزی ایران تولید ناخالص داخلی این سال را بر اساس قیمت ثابت سال ۱۳۹۵ یا شش سال پیش از آن، 1 515 400 000 000 000 تومان گزارش کرده است. نرخ برابری تومان و دلار در سال ۹۵ بالغ بر ۳۶۴۴ تومان برای هر دلار بوده است، اما مطلقاً معلوم نیست که بانک مرکزی به طور مثال در گزارش سالانه خود به مؤسسات بین المللی از کدام نرخ دلار استفاده کرده است. همزمان باید فاکتورهای مهم دیگری را هم که بالاتر به آنها اشاره شد برای ارتقای صحت نسبی و مقدور تولید ناخالص سالانه در نظر گرفت. فاکتورهائی از قبیل امتناع گسترده عظیم ترین تراست ها و غول های مالی و صنعتی از گزارش سهم اضافه ارزش های سالانه خود، مسائل مربوط به نرخ ارز، کوه مفاسد، دزدی ها، حیف و میل ها که همگی در راستای هر چه کمتر نشان دادن میزان واقعی ارزش ها و اضافه ارزش های تولید شده توسط طبقه کارگر در سال ایفای نقش می کنند. با توجه به تمامی این نکات، مفروضات و مؤلفه ها، شاید بتوانیم رقم حتی المقدور قابل قبول تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۱۴۰۱ را حول یک تریلیون دلار حساب آریم.

بالاتر نشان دادیم که کل دریافتی طبقه کارگر ایران به عنوان نیروی تولید کننده کل این ارزش ها و اضافه ارزش ها، در سال ۱۴۰۱ خورشیدی، در اغراق آمیزترین و افراطی ترین خوشبینی ها حتی به 25 میلیارد دلار نرسیده است. چیزی که حتی از «یک صدم» آنچه در این سال آفریده است پائین تر بوده است. خالص تولیدات و حاصل

کارسالانه این طبقه چنین است. سهمش از کل آفریده هایش هم این است. دورنمای آمال و مرز آخر آرزوهایش هم روشن است. اینکه همین مزد معادل یک صدم محصول کارش از خطر بمباران های کوبنده و بی امان «تورم» سالم ماند!!!.

پرسش بنیادی آن است که بورژوازی و دولتش چرا و به چه دلیل باید خود را مجبور به قبول حتی همین خواست نازل کارگران ببندد؟! طبقه ای که حاصل کارش سقف کپکشان ها را شکاف می زند و سقف انتظارش از زمین زیر پایش پائین تر است، تمامی توفان کارزارش در حصار تحقق این انتظار!! به گرد خود می پیچد، می فرساید، می کاهد، از هر میزان اثرگذاری ساقط می گردد، این انتظار و مبارزه و جنبش کدام خطر را برای سرمایه داران، دولت سرمایه داری یا نظام بردگی ایجاد می کند؟ و مادام که هیچ آژیر خطری را در وجود صاحبان سرمایه به صدا در نمی آرد، چگونه می خواهد از سقوط محتوم روز به روز دار و ندار معیشتی خود جلوگیری نماید؟ این ها سؤالات مهمی است که پیش پای توده های کارگر و به ویژه نسل جوان این طبقه قرار دارد. با راه اندازی جنبش های ملامال از ابتذال و حقارت مدنی، با سر دادن آه و ناله های دموکراسی خواهی و لیست نمودن دستمزد قفل به نرخ تورم، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل یا همسان سازی مزدها، سینه زنی، عزاداری و شبیه گردانی حول این بیرق ها، یگانه انتظار باید تاخت و تاز فقر افزون تر، گرسنگی کشنده تر، محیط زیست دهشتناک تر و مرگبارتر، کشتارهای گسترده تر، فلاکت و بی سرپناهی فاجعه بارتر باشد. در چهاردیواری این چشم انداز و انتظار، این سطح اعتراض، مبارزه، راهبرد و راهکار کارزار انتظار هر میزان بهبود در هر گوشه معاش و زندگی اجتماعی مسلما سوی توهم هیچ چیز دیگر نیست. اگر بناست جز این شود باید به افقی دیگر خیره شد و در تدارک کارزاری دیگر بود. باید بساط عزیمت از کارگر ماندن و برده مزدی زیستن را جمع کرد. خواستار تسلط سازمان یافته سراسری و شورائی بر کل حاصل کار و تولید و زندگی شد. در نخستین گام طبل خارج سازی کامل خوراک، پوشاک، آب، برق، گاز، دارو، درمان،

بهداشت، آموزش، مسکن، ایاب و ذهاب از سیطره هر گونه داد و ستد کالائی، پولی سرمایه داری را به صدا در آورد، خواستار خارج سازی کل مایحتاج یک زندگی آزاد و بی نیاز انسانی از تسلط هر نوع داد و ستد پولی، کالائی شد. باید برای محو کار خانگی زنان جنگید، باید تمامی آن بخش از چرخه کار و تولید را که منشأ آلودگی محیط زیست و مسموم سازی غذا، هوا، پوشاک و زمین و دریا و هر چیز دیگر است به ورطه تعطیل کامل انداخت. باید سد راه هر شکل دخالت دولت در زندگی خصوصی و فعالیت های اجتماعی انسان ها شد، باید دست به کار سرنگونی هر دولت بالای سر گردید. باید این خواست ها، آمال، انتظارات عاجل و فوری را بر جای «آرزوی مزد قفل به نرخ تورم» نشاند و برایش جنگید. باید با همه وجود درک نمود و دریافت که تحقق این خواست ها صد در صد ممکن و عملی است اما برای حصول هر مقدارش باید راه افتیم تا یک قدرت سازمان یافته شورائی و سراسری ضد سرمایه داری، ضد بردگی مزدی گردیم. باید از صفر شروع کنیم و با شتاب پیش تازیم. این تنها راه است، راهی شوار اما حتما و میلیون بار حتما قابل پیمودن، راهی که هر گام پشت سر نهادنش گامی از جنبش واقعی رهائی انسان و در عین حال جنبش تحقق خواست های عاجل و فوری است. راهی که هر گامش به یقین گامی در عروج آزاد انسانی، در فرار از خودبیگانگی منحنی مولود سرمایه، در معماری آتیه آزاد و بی نیاز انسان، در نهادن خشتی بر روی خشت برای زندگی آزاد فارغ از استثمار، طبقات، دولت و جامعه منحنی طبقاتی است.

این هولوکاست از کجا بر می خیزد؟

سپتامبر ۲۰۲۴

با دستیازی دولت امریکا، دولتهای اروپائی، حکام اسرائیل به تکرار هولوکاست غزه در لبنان، باز هم برخی ها، ماجرای هفتم اکتبر را از بایگانی بیرون آوردند تا نقطه آغاز پلیدیهای تاریخ خوانند!! نگرشی که گواه قدرت اختاپوسی سرمایه در مسخ سازی و شستشوی شعور آدمها است. واقعیت مسلما مغایر و متضاد پندار اینان است. سرچشمه ماجرا کجاست؟ پاسخ را با نهادن انگشت بر چند نکته اساسی زیر می کاویم.

۱- سرمایه داری چین با سرعتی بهت آور راه ارتقاء به یک قطب غول پیکر سرمایه جهانی را پیمود. نرخ رشدهای ۱۶٪، ۱۴٪، ۸٪، اخیرا ۶٪ و در بدترین حالت بالای ۴٪ را پشت سر نهاد، تراز بازرگانی خود را به اوج برد، به لحاظ حجم صدور سرمایه مدت ها است از ایالات متحده پیشی گرفته است. همه این پیشرفت ها را در شرائطی به نمایش نهاد و محقق ساخت که اتحادیه اروپا، انگلیس، ژاپن، حتی امریکا در قیاس با گذشته خود دستخوش افول یا شاهد نوعی پسرفت بودند. بحث فقط بر سر نرخ رشد، موازنه تجاری، ارقام صدور سرمایه و مؤلفه های مشابه نیست، چین با غلبه گروه تنگ شیائوپینگ بر رقیبان، پروسه خودافزائی پرشتاب سرمایه اجتماعی اش را به الگوئی متفاوت با هر دو الگوی غربی و اردوگاهی سرمایه آویخت. تفاوتی که به شکل مالکیت سرمایه محدود نبود و حصول نوعی بالانس ممکن!! میان نیاز سرکش سرمایه به ارتقاء انفجاری بارآوری کار در یک سو، حفظ مقذور سرچشمه تولید اضافه ارزش در سوی دیگر را دنبال می کرد. الگوئی که کارائی آن چراغ دم باد است اما کوتاه مدت می توانست مؤثر افتد، عملا هم افتاد، چین در طول چند دهه از یک جامعه سرمایه داری کمتر صنعتی، بیشتر فلاحتی، به ستیغ رشد صنعتی شتافت، در همان حال که فشار

زمین لرزه بحران سرشتی و گریزناپذیر سرمایه داری را خفیف تر از جوامع دیگر تحمل کرد!

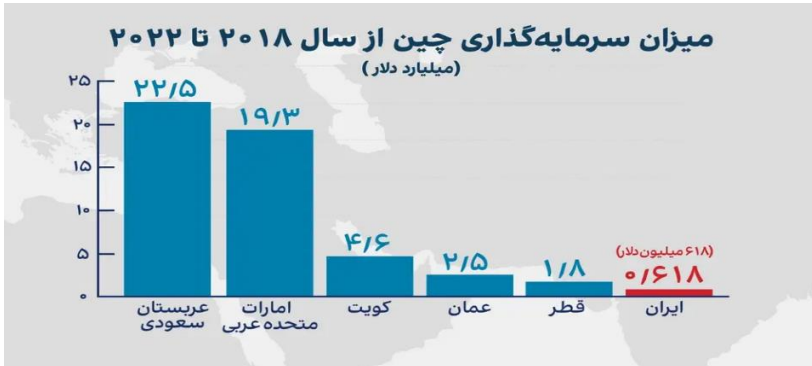
۲- بورژوازی امریکا در اواخر قرن بیستم با سقوط قطب رقیب روزه، «اردوگاه شوروی» رؤیای جهان تک قطبی منحل در نظم نسخه پیچی خود را محقق انگاشت!! اما تا خواست باور کند اسیر کابوس شد. خطر چین و وحشت ناشی از ناتوانی مقابله با رقیب تازه، ارکان هستی تاریخی، امپریالیستی اش را لرزاند. خطری که مدام سرکش تر شد. امریکا دریافت که چین با قدرت اقتصادی بالنده تر، نقش فائق تر در تعیین قیمت تولید کالاها، بازیگری نیرومند در تعیین نرخ سودها و شکارچی بسیار ماهرتر در صید اضافه ارزش ها، آماده سهمگین ترین رقابت ها است. اردوگاه هیچ گاه رقیب اقتصادی ایالات متحده و تهدیدی برای کاهش سهم آن کشور در اضافه ارزش های بین المللی نبود. چین از این لحاظ تفاوت فاحش داشت و تواناییهایش زمین زیر پای بورژوازی ایالات متحده را می لرزاند. تنها هم نبود، روسیه قدرت اتمی اول دنیا، مالک عظیم ترین ذخائر انرژی فسیلی، نقش اقتصادی این غول مهاجم را تکمیل می نمود.

۳- هر روز که گذشت توازن قوای اقتصادی چین و امریکا به نفع اولی و به زیان دومی تغییر چشمگیر کرد. تجارت خارجی چین از زیر ۱۵۵ میلیارد دلار در ۲۰۱۱ به ۲۵۹ میلیارد دلار در ۲۰۱۳ رسید. در ۲۰۱۵ مرز ۵۹۳ میلیارد دلار را پشت سر نهاد. در فاصله این سال تا ۲۰۲۱ به رغم تحمل طوفان بحران زای کرونا در یک سوی و هزینه های اجرای طرح موسوم به «بهبود مصرف داخلی»!! سقف ۶۸۰ میلیارد دلار را خراش زد. در همین سالها چین رکورددار بیکه تاز صدور سرمایه به سراسر دنیا شد. صادرات سرمایه اش به اتحادیه اروپا از ۶ میلیارد دلار در ۲۰۰۹ به ۱۳ میلیارد در ۲۰۱۰ و سپس ۲۰ میلیارد در ۲۰۱۱ رسید. در ۲۰۱۳ از ۴۰ میلیارد دلار گذشت. ۲۰۱۵ سقف ۶۵ میلیارد دلار را شکافت. ۲۰۱۷ تا رقم ۸۶ میلیارد دلار اوج گرفت و در ۲۰۱۹ به بالای ۹۴ میلیارد دلار رسید. به این نکته مهم توجه شود که ارقام بالا صرفا مبین

سرمایه پیش ریز چین در اتحادیه اروپا است و شامل صادرات دیگرش از جمله حجم غول آسای کالا - سرمایه های مورد استفاده چرخه باز تولید سرمایه اجتماعی قاره نمی شود. فراموش نکنیم که سالهاست چرخه تولید و ارزش افزائی سرمایه داری آلمان، چهارمین غول اقتصادی دنیای سرمایه داری دنیا، به واردات حجم عظیم کالا - سرمایه های چینی قفل است. چرا اروپا و امریکا چنین شتابناک بازار فروش کالاهای چینی از جمله کالا - سرمایه های این کشور شدند، دلیلش را باید در بهای ارزان کالاها و ریشه اش را در بهای ماوراء ارزان نیروی کار توده کارگر چندین صد میلیون چینی جستجو نمود. آنچه در زمینه مبادلات تجاری چین با اتحادیه اروپا گفته شد، در مورد امریکا نیز صدق می کند. از یاد نبریم که هر چه ایالات متحده تبلیغات ضد چینی خود را طغیان آمیزتر می سازد و طوفانی تر از خطر چین می گوید، حجم سرمایه چینی در حال صدور به امریکا نیز کهکشانی تر می گردد!!

۴- در خاورمیانه، حجم داد و ستدهای اقتصادی چین با امارات از سال ۲۰۰۰ به بعد، هر سال ۳۰٪ فزونی داشته است و بر اساس قرارداد فیما بین تا ۶ سال آینده به ۲۰۰ میلیارد دلار در سال خواهد رسید. تا همین حالا بیش از یک هزار شرکت چینی در امارات مستقر هستند. ارزش مبادلات بازرگانی چین با عربستان از امارات افزون تر است و از ۳۰۴ میلیارد یوآن در سال ۲۰۰۴ به ۲۸۰۰ میلیارد (دو تریلیون و ۸۰۰ میلیارد) در سال ۲۰۲۴ (بیش از ۹ برابر) افزایش یافته است، رقمی که از یک و نیم برابر مبادلات سالانه امریکا و عربستان بالاتر است. داد و ستدها به نفت یا کالاهای مصرفی محدود نمی شود، چین در زمره صادر کنندگان اصلی سرمایه به عربستان است، در پتروشیمی، کشاورزی و تولید انرژی حضور وسیع و فعال دارد. عراق سومین شریک خاورمیانه ای چین به رغم فروپاشیدگی اقتصادی دیرپای خود هر سال حدود ۴۰ میلیارد دلار با دولت و غولهای صنعتی، مالی چین داد و ستد می کند. ترکیه با مبادلات اقتصادی بالای ۳۴ میلیارد و عمان بیش از ۳۲ میلیارد شرکای بعدی چین در منطقه اند. ارقام

بالا را با حجم داد و ستدهای اقتصادی میان امریکا و کشورهای منطقه قیاس کنیم، عروج بسیار شتابناک مبادله با چین و رکود با امریکا را شاهد خواهیم بود.



۵- از صادرات سرمایه چین به ایالات متحده، اتحادیه اروپا، خاورمیانه که بگذریم، بالغ بر نیمی از کل مبادلات ممالک امریکای لاتین با چین است. حجم سرمایه های پیش ریز شده چین در افریقا نیز با سرعتی برق آسا و حجمی سنگین رو به افزایش است. واقعیتی که آمارها آن را بانگ می زند و دولتهای امریکا، فرانسه، انگلیس و سایر کشورهای اروپائی همگی از وقوع آن خشماگین و عاصی هستند.

۶- گزارش جدید « دانشگاه هاروارد » تصریح می کند که چین تا همین حالا در برخی از رشته های هوش مصنوعی، رایانش کوانتومی، بیوتکنولوژی، انرژی سبز، شبکه ها و نیمه رسانه ها از امریکا جلو افتاده است. همین گزارش هشدار می دهد که آنچه چین در سال های اخیر در این قلمروها انجام داده و دستاوردهائی که داشته است آمادگی این کشور برای سبقت گیری هر چه فاحش تر و بارزتر از ایالات متحده در همه این عرصه ها در طول ۱۰ سال آتی را گوشزد می کند. چین سعی دارد که در شروع دهه آتی قدرت بلامنازع فن آوری و تکنیک در سطح جهانی باشد و مقام اول را نصیب خود سازد.

۷- معضل امریکا و متحدانش مطلقا در ظهور و عروج و سرکشی چین، در رشد افسانه ای و کهنکشانی قدرت اقتصادی این غول خلاصه نمی گردید. هیولای دیگر اقتصاد آسیا

و دنیا، هندوستان نیز با سرعتی حیرت انگیز بر بازار صدور سرمایه و کالا چنگ می انداخت. هر دو قدرت بالنده میداندار در چرخه تولید و سامان پذیری سرمایه جهانی، ارتباط تنگاتنگ یا نزدیکی با روسیه و بسیاری کشورهای دیگر داشتند. ممالکی که اگر نه همه، اما علی العموم، در عین داشتن مناسبات اقتصادی گسترده با آمریکا و اروپا، از زیادت طلبی های تاریخی هول آور، سیری ناپذیر، امپریالیستی، به شدت تجاوزگرانه، جنگ افروزانه بورژوازی آمریکا، اروپا دل پرخونی داشتند و همین امر مشترک، آنها را به برپائی یک بلوک بندی نیرومند کاپیتالیستی بین المللی برای مقابله با افزون طلبی های افراطی و امپریالیستی ایالات متحده و در همین راستا افزایش سهم خود از سودها، قدرت ها، مالکیت ها، حاکمیت ها سوق می داد. رخدادی که اتفاق افتاد. اگر در سالهای بعد از جنگ دوم، آمریکا بود که نقش فائق را در ایجاد نهادها و انعقاد پیمان نامه های مهم اقتصادی، نظامی، امنیتی، پولی، مالی مثل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی، برتون وودز، ناتو، سنتو، گروه هفت، بیست، نفتا، گروه ویژه اقدام پولی یا نهاد و اتحادهای مشابه، با هدف تحکیم پایه های تسلط امپریالیستی خود بازی می کرد، اکنون اینان و در پیشاپیش آنها چین، روسیه، هند، برزیل بودند که همان رویکرد را با آرایشی متفاوت پیش بردند. بریکس با حضور فعال ۵ کشور صاحب ۲۰٪ کل سرمایه های دنیا و بالغ بر ۴۰٪ جمعیت کره زمین تشکیل شد، طی زمانی کوتاه ممالکی مانند عربستان، امارات، ایران، جمهوری های سابق شوروی به آن ملحق گردیدند. پیمان شانگهای اقدام دیگر آنها بود، سازمان موسوم به «تجارت آزاد جهان» با مشارکت تعداد کثیر کشورها بیشترین غوغا را به دنبال آورد. روشن است که آمریکا انبوه مکانیسم های پیچیده، ساز و کارهای نیرومند و سلاح های کارساز را که در طول دهه های متمادی برای استیلا بر چرخه تولید و سامان پذیری سرمایه جهانی و تحمیل الگوی نظم اقتصادی و اجتماعی خود به دست آورده است به این سادگیها از دست نمی دهد. در این شکی نیست اما این نیز بدیهی است که ایالات متحده کل اهرمها و ساز و

برگهای مذکور را به یمن موقعیت مسلط اقتصادی خود به چنگ آورد، بلوک بندی جدید رقیب نیز امروز برگ های بازی بسیار نیرومند و کارسازی در اختیار دارد. چین سالهاست در صدور سرمایه و کالا مقام اول دنیا را احراز کرده است. اعضای بریکس بخش اعظم انرژی فسیلی دنیا را در تملک دارند. روسیه قدرت اول هسته ای جهان است. از همه این ها مهمتر تمامی کشورهای قطب نوظهور رقابتگر، کالاهای خود را به ارزان ترین بها تولید می کنند و چشم انداز حصول سودهای کلان دارند. فراموش نکنیم بحث ما مطلقاً بر سر فرجام رقابت بلوکها، دولتها نیست. همه حرف آنست که طبقه کارگر جهانی بداند، دریابد با چه اختاپوس ها، هیولاها و نیروهای اهریمنی دست به کار نابودی بشر و ساقط ساختن توده های کار از هستی مواجه است. عنوان گفتگو یافتن سرچشمه هولوکاست های فرو باریده و در حال باریدن بر زندگی کارگران دنیا است و حرف، حرف آنچه می گوئیم در همین راستا و برای شناخت عمیق تر همین سرچشمه ها و ریشه ها است.

۸- تحولات بالا رخ داده و با سرعت بسیار فزاینده ای در حال تعمیق، توسعه و تکمیل است. آرایش قوای اقتصادی قطب های سرمایه دستخوش دگرگونی فاحش شده است. ساده لوحی رقت باری است اگر ارتباط اندرونی، تنگاتنگ، ریشه ای میان رخدادهای چند دهه اخیر و سرآمد کل آنها هولوکاست آفرینی اخص اسرائیل در فلسطین و لبنان با تحولات بالا را هر چه آگاه تر و بنیادی تر تعمق نکنیم. یکایک این حوادث از یکه تازی اولترا تاتاریستی بی مهار ناتو در سراسر اروپا، شمال آسیا و سرانجام جنگ روسیه با اوکراین گرفته تا بخش مهمی از «بهار عربی»، مسأله اتمی جمهوری اسلامی، افت و خیز مناسبات دولتهای غربی با این رژیم، رخدادهای جنوب شرقی آسیا، کل تحولات خاورمیانه و در بحث حاضر ما به صورت اخص و هسته ای هولوکاست آفرینی روز اسرائیل در فلسطین و لبنان، همه و همه، با آنچه بالاتر در باره تغییر آرایش قوای قطب های سرمایه گفتیم، در پیوند ریشه ای است. امریکا در روزهای پس از فروری سرمایه

داری اردوگاهی، استراتژی توسعه ناتو را با هدف حصول اطمینان به تحکیم استوار پایه های موقعیت خود در دنیای تک قطبی پیش گرفت، اما سریع دریافت که اهمیت ماجرا بیشتر از چیزی است که انگاشته است. متوجه گردید که راهبرد گسترش ناتو نیاز حیاتی مقابله با تاخت و تاز اقتصادی چین است و از آن زمان به بعد چنین کرد. نیش قبر نئونازیسم روسی چیره در اوکراین و سرشکن سازی سیل کمکهای مالی، تسلیحاتی، تبلیغاتی، تکنولوژیک یا هر کمک دیگر، برای تقویت این بخش مافیائی بورژوازی حلقه ای از زنجیره اعمال همین استراتژی شد. امریکا فرسایش هرچه افزونتر روسیه را نیاز تضعیف غول اقتصادی چین دید، ضربه بر دولت پوتین را چالش میداننداری تهاجم آمیز اقتصادی چین یافت. جنگهای سوریه، لیبی، مسأله هسته ای ایران نیز همگی، هر کدام حلقه ای از این زنجیر شدند.

۹- نکته محوری و هسته ای نوشته حاضر همان گونه که پیش تر با تأکید، تصریح شد هولوکاست جاری اسرائیل در فلسطین و لبنان است. هیچ لحظه این هولوکاست یک ساله تازگی ندارد، ۷۵ سال است توده کارگر فرودست، ستمکش فلسطین، موج بعد از موج این بربریت ها، نسل کشی ها، بی خانمان سازیها، بمبارانها، آواره گردانیها را از سوی وحوش حاکم اسرائیل و دولتهای درنده پشتیبانش، در رأس آنها امریکا تحمل کرده است. ابعاد بشرسوزیها، ویرانگریها مسلما رعب انگیزتر و بهت آورتر بوده است، اما همگی قدمت طولانی دارند. در این میان یک چیز است که به لحاظ شدت، وسعت، حدت، ابعادی طوفانی تر، طغیان آمیزتر، بشریت سوزتر پیدا کرده است و درست تغییر ولو اندک همین فاکتور است که نقش بنیادی در هولوکاست آفرینی هر چه موحش تر و هول انگیزتر دولت اسرائیل بازی می کند. همه شواهد بانگ می زند که درجه حمایت ایالات متحده و بورژوازی متحدش، از وحوش درنده حاکم اسرائیل که همیشه مدار اوج می پیموده است، در این دوره به گونه کاملاً چشمگیری عظیم تر و فاحش تر از پیش شده است. سوء تعبیر

نشود، دولت اسرائیل از دامن سرمایه داری جهانی با قابلیت امریکا و متحدانش، با ساز موافق سرمایه داری اردوگاهی متولد شد، پدید آمد تا برج دیده بانی سرمایه جهانی برای سرکوب مبارزات توده های عاصی کارگر، ستاد اشتراک و افتراق قطب ها یا دولتهای سرمایه داری برای تسویه حساب با هم، تعیین سهام سودها، قدرت ها و تقسیم اقتصادی دنیا باشد.

این نکته ای که بداهتش قبول اول شعور هر طفل نوپای نوآموز است. بحث بر سر سابقه و ابعاد کهکشانی این حمایت نیست. همه گفتگو بر سر طوفانی تر و طغیان آمیزتر شدن این حمایتها است. سراسر جهان می بیند و لمس می کند که کل آنچه نتانیاهو اراده می کند، دولت امریکا، کل بورژوازی ایالات متحد، کل دولت های اروپائی، کل اردوگاه دموکراسی بدون هیچ فوت وقت، در سریع ترین زمان، به طرفه العینی انجام می دهند. از این بدتر و دهشتناک تر، معلوم نیست کدام تصمیم می گیرند، ساختار قدرت سیاسی امریکا، بورژوازی ایالات متحده و خیل دولت های اروپائی همپیوندش است که علی الرأس برای هر موج معین نسل کشی هزاران تن بمب را راهی غزه می سازند و ارتش اسرائیل آنها را بر سر و روی نفرین شدگان فلسطینی فرو می ریزد یا دومی است که تقاضای بمب کرده و با سرعت سیر نور از اردوگاه اختاپوسی دموکراسی دریافت داشته است؟؟!! شیبور حمایت ستایش آمیز کاخ سفید از هر نسل کشی در غزه چنان شتاب آمیز و بلادرنگ به صدا در می آید که هیچ کس قادر نیست دریابد نوازنده شیبور فرمان بمباران داده است یا ارتش بمب انداز شیبور چی را خبر کرده است؟؟!!

۱۰- یک پرسش بسیار اساسی آن است که این طغیان مشتعل تر، آتش فشانی تر امریکا و متحدانش از اسرائیل ناشی از چیست؟ از کجا نشأت می گیرد؟؟ تکرار کنیم که پیشینه ماجرا با ابعاد اختاپوسی آن شفاف است. آنچه اینک می بینیم به وضوح طوفانی تر از پیش است. سؤال نیز دلیل این افزایش را می جوید و پاسخ ما به آن بر اساس تمامی شواهد و قرائن، رخدادی است که در بندهای مختلف نوشته کوتاه حاضر پیش کشیدیم.

امریکا فشار سهمگین یک حادثه پرتلاطم و سرنوشت ساز تاریخی را بر سر خود سنگین یافته است. درک کرده است که از قطب رقیب عقب افتاده است. توازن قوای بلوک بندیها دستخوش تغییر جدی گردیده است. تحولی که هر روز بیشتر به زیان امریکا پیش می رود. در چنین شرائطی بورژوازی هار امریکا و متحدانش چاره ای نمی بیند جز آنکه فصل تازه ای از تهاجم تاتاریستی توحش آمیزتر را در پرونده مناقشات رقابتگرانه خود بگشایند. «دیگی که برای من نجوشد سر سگ در آن بجوشد». حرف امریکا آنست که حک مهر نظم نسخه پیچی امریکا و قدرت اول بودنش بر نظام بردگی مزدی پیش شرط حتمی و قهری بقای دنیا است. اگر چنین نماند باید سراسر عالم را آتش زد، اگر قدرت رقابت اقتصادی روز، کفاف تحقق هدف را نمی دهد باید به جنگ افروزی روی آورد، کاری کرد که نازیست ها کردند. راه اعمال این استراتژی از تقویت اسرائیل می گذرد. این دولت به همین منظور تأسیس شده است. متلاشی ساختن خاورمیانه، جنگ اوکراین، شعله ور کردن جنگها در افریقا، آسیای جنوب شرقی و هر کجای دیگر، حلقه های متوالی نبرد تعیین سرنوشت خواهند بود.

۱۱- با توضیحات بالا باید دلیل طغیان بیش از پیش حمایت امریکا، اروپا از نسل کشی ها و هولوکاست آفرینی نتانیاهاو در یک سو و افسارگسیختگی بدون هیچ مرز و محدوده دولت درنده اسرائیل در کشتارها، ویرانی آفرینی ها در سوی دیگر، تا حدی روشن شده باشد. بحث اساسا بر سر امریکا و چین، دولت ها یا قطب های شریک و رقیب سرمایه داری نیست. سخن از سرمایه، باز هم سرمایه و تماما سرمایه است. هولوکاست غزه و تداوم آن در لبنان بخش لایتجزای استراتژی امریکا در رقابت با چین، مقابله با روسیه، رژیم اسلامی، بلوک اقتصادی، نظامی نیرومند نوظهور، عقب راندن حریفان و ماندگاری خود در مقام قدرت برتر دنیای سرمایه داری است. درست به همان سیاق که قطب مخالف و دولت های درنده مقابل نیز هر کدام با هدفی مشابه، برای افزایش سهم خود در سودها، قدرتها می جنگند. جهان به جای آنکه میدان جنگ مشتعل ما طبقه کارگر

بین‌المللی علیه بنیاد وجود سرمایه‌داری، علیه کل دولت‌های سرمایه‌باشد، میدان توحش مردارخواران جنگ افروز سرمایه‌دار بر سر تقسیم جهان، بر سر تقسیم حاصل کار و تولید و استثمار و سلاخی ما میان خود گردیده است. دولت‌های امریکا، چین، روسیه، ایران، اروپا، هند، کلیه دولتهای دنیا، سرمایه‌متعین در ساختار نظم سیاسی، حقوقی، مدنی، فرهنگی، پلیسی، نظامی و امنیتی سرمایه‌اند. کل آنها این نقش را بازی می‌کنند و به این دلیل بازی می‌کنند که موجودیت سرمایه‌داری را پاسداری نمایند، اختاپوس بردگی مزدی را بر توده‌های کارگر تحمیل کنند، جنگ آنها جنگ برای تقسیم سهام سود، قدرت، مالکیت و حاکمیت است. آتشی که هست و نیست دو میلیون سکنه غزه را در خود خاکستر کرد، چند میلیون دوزخ‌نشین کرانه باختری را میان شعله‌های خود سوزاند، میلیون‌ها کارگر و فرودست لبنانی را به نابودی کامل تهدید می‌کند، جان صدها هزار کودک و پیر و جوان را گرفته است. همان آتشی است که در تمامی نقاط دنیا وجود ۶ میلیارد نفوس توده‌کارگر را با شعله‌های خود ذوب نموده است. همه نسل‌کشی‌ها، ویرانیها از ژرفنای وجود سرمایه‌داری می‌جوشد. باید دست به کار نابودی این نظام شد. در اعتراض به آنچه در فلسطین و لبنان و ایران و جهان جاری است بیرق کارزار سراسری ضد سرمایه‌داری افزایشیم. چرخ کار و تولید سرمایه، ماشین نظم سیاسی، مدنی، اجتماعی، امنیتی، پلیسی سرمایه‌داری را همه جا متوقف و مختل سازیم.

«بحران»، آرایش قوای روز و رخساره تحولات محتمل

اکتبر ۲۰۲۴

واژه بحران اینجا هیچ سنخیتی با کاربرد رایج ژورنالیستی آن در محافل راست یا چپ اپوزیسیون ندارد. خیلی ها این لفظ را به هر مناسبتی بر زبان می آرند، از انواع فراوان بحرانهای سرمایه داری می گویند، «بحران دموکراسی، حقوق بشری، اخلاقی، سیاسی، محیط زیستی، جنسیتی، قومی، حکومتی، سراسری، منطقه ای، محلی، مالی، تجاری، پولی، مسکن، بازار بورسی» و مشابه اینها را لیست می کنند. لیستی که تنها خاصیتش کشیدن پرده بر بحران گریزناپذیر و ذاتی تولید سرمایه داری است. یک چیز روشن است. سرمایه داری ریشه کل فاجعه ها، مصیبت ها و بحرانهای دامنگیر بشر روز است. اما این مجوزی برای اطلاق «بحران سرمایه داری» بر هر ویرانگری بشریت سوز این نظام نمی باشد. قابل تعمق است که لیست سازان اهل کویدن ریشه بدبختی ها در اساس هستی سرمایه داری نیستند، صدر و ذیل مشغله آنها، عدم چرخش روتین این مناسبات و تقلا برای دموکراتیزاسیون و پیرایش آن است. بحران مورد گفتگوی ما این جا کنکرت و زمینی، بحران اقتصادی سرمایه داری است. بحرانی که ماهیتا با شتاب تکرار، انفجارآمیزی افزونتر، ویرانی آفرینی هولناک تر همجوش است. بحرانی که مارکس آن را به مثابه نتیجه «گرایش رو به افت نرخ سود» تشریح کرد. آناتومی نیرومندی که شیرازه علمی آگاهگرانه اش به اعتبار خود باقی است، اما همراه با پویه انکشاف تاریخی و استیلای جهانی سرمایه داری، در پروسه وقوع، شکل بروز، مکانیسم های خنثی سازی یا موارد دیگر دستخوش نوساناتی بارز گردیده است. نه بازگویی نظریه بحران مارکس و نه پرداختن به این تغییرات، هیچ کدام دستور کار نوشته حاضر نیستند، اما مواردی از این دگرسانی ها

باعث رمز آمیزی هر چه بیشتر بحران و سد راه شناخت دقیق آن گردیده است.
فقط این وجه تغییرات است که به ویژه با توجه به نیاز بحث حاضر به آن اشاره
خواهیم کرد.

تا اواسط سده ۱۹ رؤیت بحرانها حتی کم خروش ترین آنها نیازمند درایت ژرف و ویژه ای نبود. بحران به طور ضربتی کسب و کارها را تعطیل می کرد. صدای ورشکستگی کارگاه، کارخانه، بنگاه، صرافی، بانک، تجارتخانه، فروشگاه از هر کوی و برزن بر می خاست. آنچه تولید شده بود فروش نمی رفت. صنایع قادر به خرید مایحتاج چرخه ارزش افزائی خود نمی شدند، بدهکاران در پرداخت دیون بانکی عاجز می ماندند، کالاها در انبارها تلنبار می شد و بازاری برای فروش نمی یافتند. فرایند کار در وسیع ترین سطح به ورطه تعطیل می افتاد، بیکاری بخش عظیمی از فروشندگان نیروی کار را راهی مسلخ گرسنگی و مرگ ناشی از نداری می کرد. سفته ها نکول می شدند، بانکها از دریافت مطالبات خود فرو مانده، افلاس نامه پر می کردند. چرخه کار، تولید، گردش، فعالیت های بانکی و مالی دچار اختلال عمیق و طوفانی می شد. بحران چنین می نمود. راه خروج از آن هم مشخص بود. تهاجم سهمگین تر از همیشه سرمایه، به هست و نیست توده های کارگر، با همه قوا، از شش جهت تشدید می شد، کارگران فوج، فوج از مراکز کار اخراج می گردیدند. بهای نیروی کار به پائین ترین سطح ممکن تنزل می کرد، قحطی همه جا را به شلاق می بست. کارگران گروه، گروه از گرسنگی می مردند، سرمایه داران زیادی هر چه داشتند می باختند و تسلیم رقبای طبقاتی نیرومندتر می کردند، خلع ید از مالکان خرد، بساط استیلا پهن می نمود. خیل کثیر این لایه سرمایه دار به لغو مالکیت خود تن می داد و طوق بردگی مزدی را بر شانه خود قفل می زد. سرمایه های زیادی توسط بنگاهها، شرکتهای صاحبان صنایع بزرگ، بلعیده می شدند، سرمایه اجتماعی کشور، قاره، دنیا با تصاحب زنجیروار ریزترها توسط درشت ترها، خود را پالایش می کرد، در همین راستا متمرکزتر و متراکم تر می شد. راه انباشت نجومی

تر با هزینه تولید نازل تر، دستیابی به تکنیک مدرن تر، بارآوری کار عظیم تر، نرخ اضافه ارزش جهشی تر، خودافزایی کهکشانی تر را پیش می گرفت. در یک کلام بحران نه فقط رمزآلود نبود که هر چه زمخت تر، کوبنده تر، زمین و زمان را در خود می پیچید. بحران سرمایه داری دیری است که پویه خروج، ویرانگری، بشریت سوزی و فاجعه آفرینی خود را در لایبرنتی دیگر، با شمایی متفاوت و آرایشی متمایز، به نمایش می گذارد. این کاری است که سرمایه انجام داده است و این بازپردازی را دقیقاً به اقتضای فرایند بسط، تسلط پوئی قهری، تاریخی، بین المللی خود، همگن با نیازهای این فرایند معماری کرده است. هسته بحث آنست که بحران بدون کم و کاست، مثل سده نخست ظهور سرمایه داری، از ژرفنای هستی سرمایه، از روند قهری افزایش متوسط ترکیب آلی سرمایه، از سبقت نرخ انباشت در قیاس با نرخ تولید اضافه ارزش می زاید، اما از اواسط قرن بیستم به این طرف بر خلاف دوره های پیش، با مکانیسم ها و ساز و کارهای جدید آفریده سرمایه مدیریت می شود. راز سرشتی این مدیریت روشن است. بحران با تمامی قدرت کوبنده اش بسیار دموکراتیک، قانونی، حقوق بشری، آزادیخواهانه، اومانیستی، با بهره گیری از موقعیت فرومانده جنبش کارگری بر زندگی توده کارگر سرشکن می گردد. دهه های متمادی است که سرمایه این کار را به کمک اهرمهای اساسی اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مدنی، امنیتی، نظامی، پلیسی خود با موفقیت انجام می دهد. دولت ها، بازارهای بورس، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی این نقش را به کارسازترین شکل ایفا می کنند. در سال ۲۰۰۸ چند روز پس از به صدا در آمدن آژیر بحران، دولت اوپاما تنها یک قلم، هفتصد میلیارد دلار، از حساب زندگی نسل حاضر و نسلهای آتی کارگران امریکا، دنیا به حساب بخش خودروسازی اقتصاد ایالات متحده واریز کرد. در روزهای بعد، یکایک دولتها و در پیشاپیش آنها، دولتهای دارای اقتصاد نیرومندتر عین همین کار را مشغله فوری خود ساختند. روش و کارکردی که از سالیان متمادی پیش، توسط متفکران اقتصادی و

دولتمرد سرمایه ابداع و به عنوان یک سلاح برنده چالش بحران اعمال می شد. دولت‌ها با انجام این کار یک تیر را به چندین هدف شلیک می کردند و در تمامی شلیک‌ها آن که از هستی ساقط می شد، توده کارگر و آنچه از ورطه نابودی نجات می یافت نظام بردگی مزدی بود. بدهکار شدن دولت اسم رمزی برای تهاجم طغیان آمیز سرمایه به معیشت، رفاه، امکانات اولیه زندگی کارگران و نسل‌های آتی آنها بود. به این اندیشیم که اگر در روزهای شروع توفش بحران ۲۰۰۸، صدها تریلیون دلار توسط دولت‌ها از حساب معاش کارگران، به حساب تراست‌های صنعتی، غولهای تجاری، میلیونها مرکز کار و تولید تزریق نمی گردید چه اتفاق می افتاد؟. جواب ساده است. چرخه تولید سرمایه در سراسر جهان به ورطه تعطیل می افتاد، پروسه سامان پذیری سرمایه جهانی از هم می پاشید، اما دولت‌ها سد راه وقوع این سقوط شدند. آب از آب تکان نخورد. بحرانی که به گفته اقتصاددانان دنیا سهمگین تر از بحران دهه ۳۰ قرن بیستم بود هیچ خراشی بر هیچ کجای بنای قدرت سرمایه نینداخت. به این دلیل روشن که دولت‌ها در نقش یک اهرم کارساز اقتصادی چالش بحران، کل هزینه‌های کهکشانی آن را از طریق سلاخی خورد و خوراک، پوشاک، آب و برق و گاز، آموزش، دارو و درمان، بهداشت، محیط زیست، سلامتی جسمی و فکری کارگران، با افزایش سن بازنشستگی، بالابردن انفجار آمیز ساعات کار، تشدید هر چه وحشیانه تر استثمار توده کارگر در سراسر جهان پرداخت کردند، این کار را روتین، مستمر، شتابناک ادامه دادند و تداوم آن را یکی از هویتی ترین فونکسیون وجودی خود ساختند. به جدول زیر نگاه کنید.

بدهی خارجی دولت ها تا سال ۲۰۱۷ - دلار امریکا

نسبت به تولید سالانه	بدهی سرانه آحاد	میزان بدهی خارجی	نام کشور
98%	58 200	19 019 300 000 000	ایالات متحده
313%	127 000	8 475 956 000 000	بریتانیا
213%	87 200	5 689 745 000 000	فرانسه
141%	65 600	5 398 267 000 000	آلمان
522%	264 000	4 510 400 000 000	هلند
بدهی خارجی دولت ها تا سال ۲۰۱۷ - ادامه جدول بالا - دلار امریکا			
6 307%	6 968 000	4 113 419 000 000	لوکزامبورگ
74%	28 200	3 586 817 000 000	ژاپن
124%	42 300	2 510 690 000 000	ایتالیا
684%	496 000	2 384 247 000 000	ایرلند
167%	48 700	2 259 127 000 000	اسپانیا
115%	53 300	1 931 900 000 000	کانادا
269%	213 100	1 820 695 000 000	سوئیس
14%	1 200	1 710 625 000 000	چین
126%	60 800	1 487 720 000 000	استرالیا
453%	231 000	1 320 567 000 000	سنگاپور
265%	112 000	1 278 465 000 000	بلژیک
177%	94 500	938 692 000 000	سوئد
167%	73 000	638 340 000 000	اتریش
169%	117 000	623 223 000 000	نروژ
30%	3 200	556 418 000 000	برزیل

اگر فقط بدهی خارجی این ۲۰ دولت را با هم جمع کنیم، می بینیم که حاصل جمعش حتی ۱۰ سال بعد از بحران ۲۰۰۸ باز هم بالای ۷۵ تریلیون دلار امریکا است. بحث بر سر آن نیست که کل این ارقام برای چالش بحران مذکور هزینه شده است، مسلماً چنین نبوده است اما چند نکته مهم را نباید از یاد برد. اول: پرونده بدهی دولت ها تاریخاً با نقش بدهکارها به مثابه اهرم اقتصادی چالش بحران باز گردیده و ساعت به ساعت قطورتر شده است. دولت از نیمه دوم قرن پیش به این سو همه جا هر چه فعالتر بازیگر ایفای این نقش بوده است. سناریویی که صدر و ذیلش سرشکن سازی سیل آسای هزینه بحرانها بر گرده معاش توده های کارگر است. دوم: ارقام نجومی بالا، صرفاً حجم ارزش ها و امکاناتی است که ۲۰ دولت، از حساب معیشت کارگران کسر و به حساب سود افزونتر طبقه سرمایه دار واریز کرده اند. کل این کاستن و افزودنها، در سطح جهانی، در رابطه با همه دولتها سر به آسمان می ساید. سوم: کارکرد دولتها در نقش اهرم اقتصادی چالش بحران سرمایه داری به هیچ وجه در حصول وامهای خارجی، تقدیم وام ها به سرمایه داران و کسر آنها از سبد معاش و رفاه توده کارگر محدود نمی گردد. دولتها همان گونه که بالاتر تأکید شد با یک تیر به چند هدف شلیک می کنند، همزمان حجم کهکشانی سرمایه های آزاد یا مجازی راضی به سودهای کمتر را از بانکها یا بازار بورس خارج و به سرمایه محبوس قادر به پیش ریز در حوزه های سودآور تبدیل می کنند، در همه این حالتها اساس کار و نقشه عملها سرشکن سازی بار بحران بر زندگی طبقه کارگراست. یک نتیجه مهم و قابل تعمق، این فرایند، نمایش توان سرشتی سرمایه در جاودگری، وارونه سازی و به طور مشخص، رمزآمیز ساختن ماجرای بحران است. نمای بیرونی این رمزآمیزی آن است که بحران در همان حال که به کوبنده ترین شکلی تار و پود هستی سرمایه را در هم پیچیده است، ظاهراً تحت کنترل است. از این هم رمزآمیزتر آنکه برخلاف سده های ۱۸ و حتی ۱۹ تا حد زیادی استتار می شود. تا جایی که مراکز آمار کشورها در بازه زمانی معین از نرخ رشد سالانه در صنعت، معدن،

کشاورزی، حمل و نقل، برق، آب، ساختمان، خدمات و بالاخره تولید ناخالص داخلی می گویند!! بانکهای مرکزی چنان تصویری را از چرخه کار و تولید سالانه پیش چشم ها می آرند که انگار اتفاقی رخ نداده و بساط شکوفائی همه جا پهن است!! سرمایه این کارها را درست در همان دقایقی انجام می دهد که بمب بحران در قعر زندگی توده های کارگر منفجر شده است و با انفجار خود هست و نیست میلیاردها برده مزدی را خاکستر کرده است. نقش بازی دولت ها به سیاق بالا، تنها سلاح معجزه گر قرن بیستمی سرمایه داری در قلمرو چالش بحرانها نیست. بازار بورس و آنچه سرمایه مجازی متمرکز در حوزه اوراق سهام انجام می دهد، همین رل را به شکل دیگری بازی می کند. این بخش سرمایه از همان آغاز عصای دست سرمایه داری برای مقابله با سیر رو به افت نرخ سود بوده است، اما تراکم آسمان آسای آن در بازار سهام از اواخر قرن نوزدهم به بعد کارکردش را طوفانی ساخته است. مارکس این نقش را در روزهای نگارش جلد سوم با تیزبینی زایدالوصفی تشریح کرد. اما تفاوت آنچه از آن روز تا امروز شاهدش هستیم، به همان اندازه عظیم است که نظام سرمایه داری نسبت به دوره تاریخی مذکور اختاپوسی تر شده است. کار دیگر بازار بورس آن است که دقیقه به دقیقه چرخه ارزش افزائی سرمایه جهانی را پالایش می کند، پس اندازه های خرد کارگران و پس از آن سرمایه های کوچک راضی به سودهای نازل را شکار ساده سرمایه های غول پیکر می سازد. کاری که در گذشته های دور با دنیائی شیون و شین جامه عمل می پوشید، اکنون سیستماتیک، قانونی، دموکراتیک، حقوق بشری انجام می گیرد. آنچه در گوش ها آژیر می شود از چند کلمه فراتر نمی رود، بازار بورس NASDAQ - نیویورک، توکیو، لندن، شانگهای، هنگ کنگ، فرانکفورت، تهران، ۱۰٪ بیشتر یا کمتر سقوط نمود، خبر گویا است. پس اندازه های محقر کارگران به مالکیت غولهای عظیم الجثه مالی در آمد. کوهساری از سرمایه های کوچک توسط تراستهای اختاپوسی تصاحب شد. چرخه ارزش افزائی سرمایه گامی در پروسه پالایش

خود به جلو برداشت. فریاد شادی از تمامی بامهای سرمایه برخاست که بحران چالش خواهد شد، همه چیز به حالت اول بر خواهد گشت، سرمایه داری پروسه استثمار نیروی کار را صد بار مخوف تر از پیش ادامه خواهد داد. چرا چنین می شود؟ پاسخ روشن است. بحران با تمامی قدرت زلزله زا، ویرانسازش اگر چه چرخه تولید و سامانیابی سرمایه را دستخوش طوفان می کند، به طور فی نفسه خطر محتومی برای بقای سرمایه داری نیست، تهدیدی علیه ماندگاری نظام نمی باشد. برخلاف برخی پندارها می تواند نقش سوپاپ حیات و بقای سرمایه داری را هم بازی نماید. بهای نیروی کار را با قهر اقتصادی و اشکال دیگر قهر، به نازل ترین سطح راند. ارزش بخشهای ثابت سرمایه اجتماعی را کاهش و متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه را پائین آورد، سرمایه را توان استفاده از تکنیک مدرن تر و افزایش بدون مهار بارآوری کار تفویض کند. هیچ بحران اقتصادی با هر درجه توفندگی قادر به شکستن پایه های بقای سرمایه داری نیست. آنچه می تواند و از تمامی ظرفیت برای نابودی این نظام برخوردار است جنبش سازمان یافته شورائی ضد کار مزدی طبقه کارگر است. فقط این جنبش می تواند بحران و همه آفاتش را بمب انقلاب کند و بر سر نظام فرو ریزد. هدف طرح نکات بالا یا توضیح اهرمهای خاص توسعه یافته و اخیر چالش بحران در سرمایه داری بیش از هر چیز، به خاطر تصریح و روشن سازی ضروری این واقعیت بود که سرمایه توان فتیشیستی اعجاز آمیزی در رمز آمیز کردن و استتار تناقضات سرشتی خود دارد. حتی بحران خیزی سرشتی خود را از تیررس شناخت انسانها دور می سازد، القاء می کند که یکایک حوزه های اقتصاد سود سرشار دارد. رشد تولید ناخالص داخلی چشمگیر است، دولتها در افزایش این رشد، سحر آمیز پیش تاخته اند. سخن از بحران نیست. آنها راست

هم می گویند زیرا بحران با همه بار و بنه، قدرت ویرانگری اش مهمان مدام و ماندگار کومه کارگران دنیا است.

اشارات بالا لازم بود تا در بررسی بحران جاری سرمایه داری در هر کجای دنیا و در بحث مشخص ما سرمایه داری ایران از پیش تکلیف خود را با جهان وارونه پردازیها، افسونگریهای سرمایه مشخص سازیم. اما بحث فقط بر سر توان فتیشیستی سرمایه نیست. مسأله بنیادی تر قدرت اعجازی است که ساز و کارهای بالا در مکان اهرمهای اقتصادی چالش بحران، به سرمایه تفویض می کنند تا به یمن آنها کل بحران ها را با تمامی ویرانگری سونامی وارث روانه کومه های مسکونی میلیاردها کارگر سازد و از این طریق به جای تحمل طوفان بحران، کهکشان سرمایه ها همچنان باز تولید شوند، استثمار کارگران با شدت و حدت فزاینده تر از زمان رونق انجام گیرد، آفرینش سرمایه های الحاقی نیز کم یا بیش تداوم یابد، بخش مجازی سرمایه هر چه سرطانی تر رو به اوج رود و کفه آنچه سرمایه واقعی نام گرفته است مستمرا سبک تر گردد.

فراموش نکنیم که بر اساس آخرین گزارشات انستیتوهای سوئدی، رشد بازار بورس از ۲۰۰۹ به این طرف در امریکا سر از ۱۰۰۰ درصد و در سوئد ۸۰۰ درصد در آورده است در حالی که متوسط رشد اقتصادی این سالها از ۲ درصد بالاتر نرفته و غالب سالها اگر نه منفی حول محور ۱ - ۲ چرخیده است. به دنبال این توضیحات سراغ بحث اصلی خود رویم و چند و چون چرخش بحران در چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران را نظر اندازیم. این کار را با مرور دو جدول زیر شروع می کنیم.

۱- ارزش های آفریده توسط توده کارگر (تولید ناخالص داخلی)، ۱۳۹۰ -

۱۴۰۲ به قیمت جاری - تومان

ارزش آفریده	سال	ارزش آفریده	سال
2 092 576 500 000 000	1397	686 828 400 000 000	1390
2 647 342 100 000 000	1398	784 200 300 000 000	1391
3 979 151 300 000 000	1399	1 054 945 900 000 000	1392
6 526 260 000 000 000	1400	1 200 499 900 000 000	1393
10 182 385 500 000 000	1401	1 179 503 500 000 000	1394
13 924 262 900 000 000	1402	1 392 969 500 000 000	1395
		1 618 730 500 000 000	1396

۲- ارزش های آفریده توسط توده کارگر (تولید ناخالص داخلی)، ۱۳۹۰ -

۱۴۰۲ به قیمت ثابت - تومان

ارزش آفریده	سال	ارزش آفریده	سال
1 382 237 700 000 000	1397	1 339 832 500 000 000	1390
1 341 474 900 000 000	1398	1 282 231 200 000 000	1391
1 396 122 900 000 000	1399	1 261 106 400 000 000	1392
1 457 135 900 000 000	1400	1 304 744 300 000 000	1393
1 515 399 700 000 000	1401	1 281 255 300 000 000	1394
1 583 842 800 000 000	1402	1 392 969 500 000 000	1395
		1 424 712 500 000 000	1396

مرکز آمار جمهوری اسلامی

به تفاوت داده های دو جدول خیره شویم. اولی مدعی است که تولید ناخالص داخلی سالانه در بازه زمانی مشخص بالا از ۶۸۶ تریلیون و ۸۲۸ میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان

به ۱۳۹۲۴ تریلیون تومان افزایش یافته و تقریباً ۲۰ برابر شده است!! ارزش های جدید تولید شده در سال ۱۴۰۲ حدود ۱۳۲۳۷ تریلیون و ۴۳۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان از سال ۱۳۹۰ افزونتر بوده است. افزایشی که متوسط سالانه اش از ۱۱۰۳ تریلیون تومان بالاتر است. سوای سال ۱۳۹۴ در کلیه سالهای دیگر، حتی در طول پاندمی کرونا نرخ رشد داشته ایم!! و متوسط سالانه این نرخ رشد بالای ۱،۲٪ است!! جدول دوم که پایه محاسباتش را قیمت ثابت سال ۱۳۹۵ قرار داده است. حرف های عمیقاً متفاوتی دارد. در اینجا هیچ خبری از چند برابر شدن، حتی از چند دهم برابر شدن حجم تولید ناخالص سالانه در میان نیست، تفاوت آن در سال پایان بازه با سال نخست یا ۱۲ سال قبلش، نه بالای ۱۳ هزار تریلیون تومان که فقط ۲۴۴ تریلیون تومان است. تفاوتی که متوسط سالانه اش به ۱۴۰۰ میلیارد تومان نمی رسد. جدول هیچ خبری از هیچ نرخ رشدی ندارد. از میان کل دوره، ۷ سال این رشد! منفی مطلق بوده است و در بهترین حالت، حول محور صفر چرخیده است. در ۵ سال دیگر نیز هیچ گاه حتی به پنج دهم درصد (۰،۵٪) نائل نگردیده است. جدول بانگ می زند که سرمایه داری ایران در این ۱۲ سال و ادامه اش تا امروز، دستخوش توفان بحران در چرخه ارزش افزائی خود است. در دهه ۶۰، بخش مهمی از دهه ۷۰ یا دوره های دیگر نیز کم یا بیش چنین بوده است. نکته مهم اما نه قبول، انکار بحران که ماجرای دیگری است. ماجرای پاره ای پرسش ها از جمله: ۱- چرا چندین دهه بحران مستمر؟! ۲- سرمایه به معنای اعم یعنی رابطه تولید اضافه ارزش و کل ساختار اجتماعی، سیاسی، حقوقی، مدنی اش، با بحران بدون انقطاع چه کرده است؟! ۳- تکلیف همزمانی، همزیستی بحران توفنده ویرانگر با تولید ناخالص سالانه ۱۰۰۰ - ۱۵۰۰ - ۱۸۰۰ میلیاردی مورد ادعای رژیم اسلامی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، سازمان ملل چه می شود!!

از پرسش اول شروع کنیم. چرا چندین دهه بحران مستمر؟! احتمالاً همه خواهند گفت بحران پدیده عادی سرمایه داری است، وجود داشته و خواهد داشت. پاسخی که درست است اما تکرار کلیشه وار چند عبارت مانند ترکیب ارگانیک، گرایش نزولی نرخ سود، همه چیز را روشن نمی کند. در ریشه کاوترین کالبدشکافی بحران سرمایه داری که توسط مارکس انجام گرفته، بالا رفتن متوسط ترکیب آلی سرمایه در قلمروهای معین، کل اجتماعی یا سرمایه جهانی، پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش سرچشمه بحران معرفی شده است. نکته مهم آن است که مارکس منشأ بحران اقتصادی سرمایه در یک قلمرو یا کل سرمایه اجتماعی کشور معین را به جغرافیای اقتصادی خاص آن جامعه ارجاع نداده است. در نگاه او سرمایه یک رابطه اجتماعی و سرمایه داری یک شیوه تولید بین المللی است. بخشهای مختلف سرمایه جهانی در همان حال که متلاطم ترین تخاصمات را در عرصه توزیع سودها با هم دارند، شیرازه اختاپوسی اندامواری را می سازند. این پیوستگی و درهمرفتنی درونی هنگامی که به تشدید، تضعیف پویه افت نرخ سود و وقوع بحران مربوط می شود به حداکثر می رسد. لازم نیست نرخ انباشت در سرمایه اجتماعی کشوری مانند ایران از نرخ تولید اضافه ارزش پیشی گیرد یا به بیان دیگر متوسط ترکیب آلی سرمایه فوران کند، تا زلزله بحران راه افتد و چرخه ارزش افزائی سرمایه از چرخش فرو ماند. چنین چیزی لازم نیست. بحران می تواند از عمق چرخه تولید سرمایه در یک یا چند کشور دور سرچشمه گیرد، از مجاری عادی موجود چرخه سامان پذیری سرمایه عبور کند، در نقطه یا نقاط دیگر آفتابی شود و زندگی میلیونها یا میلیارد نفوس طبقه کارگر را در کلاف خود پیچد. رخدادی که طبقه کارگر ایران و جاهای دیگر سالیان متمادی است زیر شلاق آن می فرسایند و پویه نابودی می پیمایند. بحث آن نیست که طی این ۵ دهه فوران نرخ انباشت و صعود پرشتاب ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی ایران سهم اساسی در وقوع بحرانها و استمرار بدون انقطاع آن نداشته است!! یقیناً داشته است. در دوره هائی

بالاترین و بارزترین نقش را هم بازی کرده است. در هیچ کدام اینها شکی نیست اما این نیز بدیهی است که بحران اقتصادی ماندگار و مستمرا رو به تشدید این چند دهه، در بخش کاملاً مهمی از خود، منشأ بین المللی دارد. عواملی مانند جهش تاریخی بی سابقه متوسط ترکیب آلی سرمایه در دنیا، مکان سرمایه اجتماعی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه داری، در تداوم تشدیدآمیز بحران نقش جدی ایفا کرده است. رقابت طلبی های بین المللی رژیم اسلامی نیز این فرایند را کوبنده تر نموده است. در باره همه اینها قبلاً در جاهای دیگر بحث کرده ایم. هسته اصلی گفتگو وضعی است که طبقه کارگر و جنبش کارگری در امتداد بحران، در روزهای حاضر، با آرایش قوای طبقاتی حاضرش دارد. به این باید پرداخت و در این گذر، قبل از هر چیز به جبهه دشمن نظر اندازیم. طبقه سرمایه دار و رژیم حاکم سرمایه را ببینیم که در تدارک اتخاذ کدام چاره گریها، خانه تکانیها برای چالش مخاطرات و تضمین بقای محتضر خود هستند؟ در همه این نیم قرن، متحجرتترین بخش بورژوازی حاکم، مافیائی که «هسته اصلی قدرت» نام گرفته و عملاً هم هست، بنیاد بقا، سهم خواهی، افزون طلبی خود در عرصه جهانی را بر بحران آفرینی منطقه ای، بین المللی متمرکز کرد. شواهد حاکی است که این استراتژی کاملاً شکست خورده است. این حرف جدیدی نیست. جدید شاید آن باشد که سکانداران سفینه قدرت سرمایه برای نخستین بار این شکست استراتژیک را به میزان زیادی باور نموده اند، خود را به قبولش مجبور ساخته اند. آنها به این یقین رسیده اند که:

۱ - چرخه تولید سرمایه داری ایران فلج است. سالهاست فرایند خودافزائی، خودگستری سرمایه متوقف شده است. این وضع مستمراً وخیم تر از پیش می شود. مؤلفه های چالش بحران از نوع هلاکتبارتر ساختن هر چه شدیدتر شرایط کار، مجبور ساختن توده های کارگر به دو شیفت یا بیشتر کار در روز، تنزل انفجاری سطح معیشت و امکانات اولیه زیستی طبقه کارگر یا راهکارهای مشابه روزنه امیدی به سوی رونق

انباشت باز نمی کنند. این اهرم ها، سلاح ها با همه قدرت اعجازشان در پهنه گشایش معضل، به ورطه سترونی فرو افتاده و قادر به گشایش نیستند.

۲ - جمهوری اسلامی نزدیک به نیم قرن، بخش چشمگیری از حاصل کار و استثمار طبقه کارگر ایران را صرف تسلیح، تقویت بنیه موشکی، افزایش ظرفیت رزمی و میلیتاریستی بورژوازی متحد خود در خاورمیانه، شمال افریقا کرد. پرهزینه ترین هموردجوئیها را دستور کار نمود. تلاش هائی که در دوره ای بر پایه ملاکهای خود رژیم، دستاوردهائی هم برایش داشت. در عراق، لبنان، یمن، سوریه تبدیل به یک نیروی میداندار شد. این استراتژی با کل افق پردازیها، انتظارات، هزینه های کهکشانی، دستاوردهایش اکنون از هم پاشیده و شکست خورد است. کوهی از عوارض هولناک را بر سر رژیم آوار کرده است. ابعاد شکست چنان سنگین است که چشم اندازی برای ترمیم و بازپردازی آن قابل تصور نیست. اختاپوسی که تا روزهای پس از وقوع حادثه هفتم اکتبر خود را فاتح مغرور جنگ سوریه، جنگ یمن، قادر به فروپاشی پیمان ابراهیم، پیروزمند مناقشات جاری با عراق، دارای قلاع محکم جنگی، زرادخانه های ویرانگر موشکی، نیروهای مجهز آماده کارزار در سراسر منطقه می دید اینک به مفلوک ترین ورطه سقوط کرده است. همه چیز را از دست داده است. کوهسار خفت ها و ذلت ها بر هستی مقهورش سنگینی می کند بدون آنکه دریچه ای به سوی فرار بر روی خود باز بیند. شاید گفته شود که کارهائی انجام داده، واکنش هائی داشته، دست به نمایش هایی زده است، در دو نوبت هر بار چند صد موشک به اسرائیل شلیک نموده است!! اما واقعیت چیز دیگری است. هر دو موج موشک پرانی نه فقط نشانی از نمایش قدرت نداشته، نه فقط ذلت و خفتی را ترمیم نکرده است که برعکس توخالی بودنها را آفتابی تر، زبونیها را برملا تر، شکست پذیری ها را بارزتر ساخته است. شیپور رسوائی رژیم را به صدا در آورده است. همه به اندازه کافی اطلاع دارند که اختاپوس نسل کش فریادگر مرگ بر امریکا و نابودی اسرائیل هر دو سناریوی فشفشه بازیها را در رایزنی با امریکا

انجام داده است. آنچه رژیم لباس رویارویی با اسرائیل، امریکا پوشانده سوای تکدی ذلت آمیز حیثیت جعلی از بایدن و دولتش چیز دیگری نبوده است. حتی برای همین کار، همین حیثیت خریدن مذلت آمیز نیز خسارت فراوان پرداخت کرده است. شکست خوردگی و افلاسی که تصور بیشتر از آن دشوار است. جمهوری اسلامی در این اجازه گیری ها، حتی قادر به حصول توافق طرف مقابل برای پیوند زدن موشک پرانی ها به حمایت از حماس و حزب الله هم نشده است و «انتقام خون هنیه، نصرالله و نیلفروشان» تنها جوازی است که در بسته خرید حیثیت از نتانیاهو دریافت کرده است!!!

۳ - مسأله هسته ای جمهوری اسلامی اسیر بن بستی دشوار و ناگشودنی است. دلیل آن روشن است. اساس جدال ربطی به مقوله اتمی شدن و نشدن ایران ندارد، از لحظه شروع نیز نداشته است. کل سناریو میدان باز جدال بر سر یک چیز بوده است، از منظر امریکا رژیم ایران باید نظم نسخه پیچی ایالات متحده برای سرمایه جهانی را گردن گذارد، اگر چنین شود همه چیزش در اوج مقبولیت خواهد بود. حمام خونهایش مهر کشفیات متعالی حقوق بشر خواهد خورد. زنجیره زن کشی ها، آپارتاید هولناک جنسیتی اش مدال کارزار نوین رهائی زن خواهد گرفت. کافی است رژیم اسلامی الگوی خاص امریکائی نظم جهانی را قبول نماید تا بیش از هر دولت دیگر، بسیار بیشتر از اسرائیل حق تسلیح اتمی، حتی حق برپائی عظیم ترین زرادخانه های هسته ای را نصیب خود سازد. این موضوعی است که در جاهای دیگر به اندازه لازم در باره اش بحث نموده ایم. رژیم تا امروز چنین نکرده، می تواند اتفاق افتد، اما حداقل در شرائط روز چنین چشم اندازی پیش روی خود نمی بیند. جدال هسته ای مکان تا کنونی خود به صورت یک «استخوان لای زخم» را حفظ خواهد کرد.

۴ - تلاش برای ادغام در بلوک بندی چین، روسیه، هند، بریکس، شانگهای، مراودات نظامی فزاینده با دولت پوتین نیز کمک چندانی به رژیم در عرصه چالش بحران اقتصادی، بهبود چرخه تولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ننموده است و نمی تواند

بنماید. حجم داد و ستدهای بازرگانی چین با ایران که از سوی برخی محافل اپوزیسیون ماوراء نجومی قلمداد شده است، زمینی و آماری، از سایر کشورهای منطقه پائین تر است. این مسأله در مورد روسیه نیز تا حدی صدق می کند. تمامی انتظارات رژیم از چین، روسیه، هند برای پر کردن جای خالی شرکتهای فرانسوی، انگلیسی، آلمانی یا کلا اروپائی نکول شده و بدون پاسخ مانده است. سالها است که امریکا با طوفان تحریم ها کوبنده ترین ضربه ها را ظاهراً به رژیم اما واقعا به هستی توده کارگر ایران وارد ساخته است، رژیم نیز مستمرا چشم انتظار واکنش مؤثر شرکا برای تخفیف فشارها بوده است، اما آنچه هیچ گاه، به هیچ میزان رخ نداده نقش بازی تعیین کننده شریکان است. ۵ - رژیم از همه مراحل حیات فاجعه زای خود، فروپاشیده تر است. شیرازه قدرتش ترکهای ترمیم ناپذیر برداشته است. امکان چرخش معمول به مثابه یک رژیم را تا حدی از دست داده است. قادر به چاره گریه‌های متحد، راه حل جوئیهای متفق، تصمیم گیری های منسجم نیست. مؤلفه هائی که برابند قهری آنها فرسایش ظرفیت پالش بحران و مشکلاتش است. نفوذ نقشه مند اسرائیل با نیروی انسانی کافی، پیشرفته ترین دستاوردهای تکنیک و هوش مصنوعی در تمامی ساختار نظم سیاسی، پلیسی، اطلاعاتی اش گواه بارزی بر ابعاد گسترده این فروپاشی و آسیب پذیری است.

۶ - در چنین وضعی است که خامنه ای و نیروهای موسوم به هسته اصلی قدرت خود را ملزم دیدند که جام های جدید زهر را یکی پس از دیگری، بدون نیاز به اعلام رسانه ای یا اجرای مراسم زهرنوشی سر کشند و شرنگش را گوارای حفظ کیان قدرت سازند. ولایت مطلقه فقیه بر سینه نزدیکترین محارم اصولگرا دست رد کوبید، به قالبیاف، جلیلی هشدار داد که وقت رئیس جمهور شدن نیست. سفینه بقای حاکمیت سرمایه اسیر موج طوفان است. همه تلاش ها باید بر محور تضمین بقای رژیم متمرکز گردد، حصول این هدف در گرو قبول و تحمل عقب نشینی های زهرآگین است، سر دادن «نابودی اسرائیل» را باید عجالتا کمرنگ نمود. تونلهای گفتگو با امریکا را باید تا هر کجا

که مقدر است لایروبی و بازگشائی کرد. مقدم بر هر چیز به همه متحدان حتی مقرب ترین آن ها، از نوع حزب الله باید درس قربانی شدن آموخت. تمامی این راهها را باید رفت، تدابیر هر چه بیشتری لازم است اتخاذ کرد تا شاید فشار تحریم ها بر مسیر کاهش افتد. بسیار قابل تعمق است که سهمگین ترین حجم نیاز به تحمل سنگین ترین عقب نشینی ها درست در دقایقی شیرازه هستی رژیم را در کلاف خود می پیچد که هر لحظه بقای شرکا، متحدان، ارتش های جنگاور پاسدارش، نیروهائی که برای ایجاد و تجهیزشان تریلیون ها دلار هزینه کرده است، به شرکت مستقیم و نامحدود این رژیم در یکی از مشتعل ترین جنگهای تعیین سرنوشت موکول شده است.

۷- کل نکات بالا می گویند که در مناقشات منطقه ای، جهانی همه چیز هرچه نامتوازن تر به زیان جمهوری اسلامی است. این بدان معنی است که امریکا و متحدانش به هیچ وجه در داد و ستد مورد تقاضای رژیم، حاضر به قبول بده و بستان های سال ۲۰۱۶ نخواهند شد. آنها حذف یا کاهش هر تحریم را به گرفتن امتیازات بزرگ موکول خواهند نمود. گفتگو برای توافق احتمالی را نه بر شمار سانتریفوژها یا درجه غلظت غنی سازیها که بر مسائل مهم استراتژیک متمرکز می سازند. مواردی که برای رژیم اسلامی نازلترین دستاورد و برای امریکا، اسرائیل، متحدان، دریافت خسارت های سنگین باشد. بیشتر از هر چیز و مهم تر از همه چیز ضربه ای بر صف بندی چین، روسیه، حوزه بریکس باشد.

۸- آیا رژیم تن خواهد داد؟ سناریوی نیش قبر «پزشکیان» و توافق «هسته اصلی قدرت» برای نهادن دست رد بر سینه «جلیلی»، «قالیباف» گامی در این راستا بوده است، اما مجرد اجبار، اضطراب یا حتی برداشتن گام مذکور، متضمن تداوم رویکرد تا قبول نهائی تن دادن نیست. امید رژیم آن است که هزینه تحقق نیازهای بقایش، کمتر از سطح انتظار روز رقا گردد. تفاوت فاحشی در انتظارات که آرایش قوای روز دریاچه امیدی بر روی رژیم اسلامی نمی گشاید.

۹ - به دنبال گذار بالا از پیچ و خم اوضاع، برای ما که همه رخدادها را از منظر جنبش کارگری و چه باید کرد و نکرد توده کارگر می‌کاویم، باید اعلام داریم که هر چه می‌بینیم تاریک است. عده ای خواهند گفت: چه جای ناخشنودی؟! رژیم به ورطه افلاس افتاده، هر روز کوبنده تر از روز پیش در چاه ویل استیصال فرو می‌رود، «اعتلای انقلابی» همه جا را می‌گیرد. آینده درخشان است!! اورادی که نصفشان درست هم هست. همان نصفی که ما خود با آوردن شواهد انبوه و داده های آماری بر آن انگشت نهادیم. نصف دیگرش اما دروغ محض است. تفاوت برآوردها یا استنباطات محافل اپوزیسیون با آنچه که نوشته حاضر فاجعه اش می‌خواند تفاوتی میان دو خوانش متضاد طبقاتی است. خوانش نخست فاقد هر مقدار بنمایه کارگری، ضد سرمایه داری است، چه بسا پاسدار تا مغز استخوان نظام بردگی مزدی است. صدر و ذیل اپوزیسیون نمائی اش در سهم خواهی و تسویه حساب با جناحها، باندها، مافیهای رقیب حاکم خلاصه می‌گردد، خوانش دوم تمامی رخدادها را از زیج مبارزه طبقاتی توده های کارگر می‌کاود.

خوانش نخست همه چیز را وفق مراد می‌یابد، استیصال رژیم برایش طلوع سپیده سهم خواهی و عروج به عرش قدرت است. اما استیصال کامبخش وی فقط این نیست. چند ده میلیون کارگر مستاصل، یک جنبش زمینگیر دچار بدترین شکل استیصال و در حال انفجار نیز آماده جنگ در رکاب اوست. توده وسیع کارگری که نسل بعد از نسل نقش عمده انتقال قدرت از یک بخش بورژوازی به بخش دیگر را بازی کرده است و امروز شکست خورده تر از همیشه مهیای ایفای همان نقش است. خوانش اول بی‌افقی، سرمایه آویزی این توده کارگر را بیشتر از فروماندگی رژیم مغتتم، امیدبخش پیروزی زا می‌بیند، آن را موهبتی مکمل موهبت اول می‌شمارد، ساقط بودنش از صف مستقل ضد بردگی مزدی را راه صعود خود به حاکمیت می‌بیند.

خوانش دوم ماهیتی متضاد و متعارض دارد. بحران اقتصادی، تشتت ساختار قدرت سیاسی یا فروماندگی و عجز رژیم حاکم از ادامه استیلا به شیوه سابق را فرصت مساعدی برای گسترش، تشدید و اشتعال هر چه افزون تر کارزار طبقاتی می شمارد، اما مجرد ظهور چنین شرائطی را ضامن هیچ میزان موفقیت طبقه خود و کارزار ضد بردگی مزدی این طبقه به حساب نمی آرد. سرنوشت این وضعیت را بدون کم و کاست در چگونگی آرایش قوا، درجه سازمان یافتگی شورائی، سطح پراکسیس آگاه ضد سرمایه داری، میزان رشد، بلوغ و استخوانبندی جنبش کارگری به صورت یک ضد سرمایه، ضد دولت، ضد قدرت بالنده پرچمدار معماری جامعه آتی و جهان آینده جستجو می کند. مطلقاً بر این باور هم نیست که مجرد سرنگونی رژیم سیاسی، رونق بازار حزب سازی، اتحادیه آفرینی، «انتخابات آزاد»، شیپور دموکراسی، کمکی به کاهش مشکلات معیشتی، تعدیل تبعیضات جنسیتی، چالش آلودگیهای زیست محیطی خواهد کرد یا راه را برای مبارزات بعدی، استقرار جامعه آزاد بدون استثمار هموار خواهد ساخت!!؛ پنداری از همه لحاظ مسموم، گمراهساز که بند، بند تاریخ زندگی بشر فریاد بلند پوشالی بودن و فریب آمیزی آن است. خوانش دوم اهل این باورهای زهرآگین تولید کارگاههای شستشوی مغزی سرمایه داری نیست. عصاره سخنش با توده های کارگر آن است که در هر شرائطی باید با تمامی قوا دست به کار پیکار برای سرنگونی دولت سرمایه داری بود، اما این کارزار باید به تمام و کمال از سنگر ضد بردگی مزدی انجام گیرد، در غیر این صورت آنچه اتفاق می افتد نه سرنگونی طلبی ضد سرمایه داری که تبدیل شدن طبقه کارگر به عمله ذلیل تسویه حساب جناحها و مافیاهای درون طبقه درنده سرمایه دار است.

۱۰ - نیروهای تشکیل دهنده خوانش نخست طیف آشفته آکنده از تخصص، تسویه حساب، سهم خواهی، مناقشه، جنگ و ستیز هستند که در سه چیز با هم اشتراک دارند، ۱- دشمن هر پراکسیس ضد بردگی مزدی هستند. حتی اگر کل تحلیل، راهبرد،

تاکتیک، تبلیغ، ترویج خود را با سوسیالیسم، کمونیسم، کارگر، نام مارکس به هم دوزند، عملاً از چنین پراکسیسی دوری می جویند و علیه آن گام بر می دارند. ۲- خواهان سقوط دولت دینی یا دیکتاتوری حاکم روزند. ۳- سوار شدن بر موج خشم و قهر توده عاصی، بی افق، شکست خورده و فاقد پراکسیس سازمانیافته شورائی ضد سرمایه داری راهبرد سنتی آنها برای تسخیر قدرت سیاسی است. در این میان وحوش سلطنت طلب، مجاهدین، برخی فرقه های جمهوری خواه چشم به راه اعجاز نتانیا هو، بایدن، مکرون، ترامپ، استامر هم هستند. کل این طیف امروز از دموکراسی، کثرت گرایی، انتخاب آزاد، برابری آراء، حقوق اقلیت ها سخن می رانند!! همزمان هر کدامشان به هر ترفندی توسل می جویند تا فقط و فقط خود را یگانه منجی صدیق و تنها رهاننده کبیر جامعه، «مردم»، فرودستان، ستمدیدگان خوانند، کل دیگران را هم دشمن ماهوی هر نوع آزادی، هر شکل حق و حقوق انسانی معرفی نمایند.

برای لحظه ای فکر کنیم که پروسه سقوط طلائی و فرخنده رژیم درنده اسلامی، با همه جار و جنجالش موش زاید و این طیف مالمال از سهم خواهی، تسویه حساب، سوداگر سود، قدرت، مالکیت، حکومت را فرصت عروج بخشد. حادثه ای که بعید می نماید اما تصور رخ دادنش محال نیست. برخلاف غالب پندارها نه فقط دولت اسرائیل که بیشتر از آن، امریکا در چهارچوب رقابتگری های تاتاریستی، بین المللی نیازمند به آتش کشیدن منطقه است. اگر امریکا مصمم به چنین کاری شود تمامی مجوز لازم و امکانات مورد نیاز سهمگین ترین حمله هوائی، زمینی به مراکز حساس اقتصادی، امنیتی، هسته ای، نظامی جمهوری اسلامی را در اختیار اسرائیل قرار خواهد داد. حادثه ای که آتش جنگ را مشتعل خواهد ساخت. بخشی از اپوزیسیون، در صدر آنها گرازان مردارخوار شیارگر خون، مافیاهای سلطنت طلب، چه بسا ناسیونالیسم مرتجع کرد، بلوچ، عرب، آذری به وجد خواهد آمد. رژیم اسلامی بورژوازی برای حفظ پایه های حاکمیت اختاپوسی اش تن به جنگ می دهد، شکست می خورد، چه می شود؟ تصور وضعیتی

شبهه آنچه در لیبی بعد از قذافی دیدیم، اصلاً ناممکن نیست!! آرزوی هر انسان پای بند نازل ترین ارزش های اخلاقی و معیارهای بشری در هر کجای این دنیا آنست که چنین نشود، اما آنان که سرمایه و نظام سرمایه داری را می شناسند، کسانی که رژیم ستیزی توخالی دموکرات مآبانه، سرنگونی طلبی پوشالی سرمایه آویز نوع «زن، زندگی، آزادی»، «وال استریتی»، جلیقه زردی، شعور آنها را معماری ننموده است، افرادی که مدفون هوس بازی های فرقه ای نیستند و به زندگی، آرمان رهایی توده کارگر می اندیشند، به هیچ وجه خطر لیبی شدن جهنم سرمایه داری ایران را از ذهن دور نمی دارند.

۱۱- در متن چنین شرائط و آستانه احتمال وقوع این حوادث، سخن جدی، دردمندانه، حیاتی ما با آحاد توده های کارگر آنست که وقت آویختن به تقدیر، خواندن ورد «هر چه بادا باد»!! سر فرو بردن در لاک استیصال و از همه اینها بدتر، شرم آورتر، دل بستن به قدرت اعجاز هولوکاست آفرینان تاریخ از جنس نتانیاها، بایدن، ترامپ، رضا پهلوی و نوع اینها نیست. بساط فروماندگی و ذلت دیرینه را باید جمع نمود و سوزاند. با تمامی توان، بدون هیچ درنگ در هر کجا که هستیم دست به کار شویم. جمهوری اسلامی باید سرنگون شود اما این سرنگونی باید توسط جنبش سازمان یافته شورائی ضد سرمایه داری ما توده های طبقه کارگر انجام گیرد. این کار ممکن است، حتما امکان دارد. توانائی آن را داریم، شرائط اعمال این توانائی، میداننداری قابل دسترس است. ما دهها میلیون نفوس طبقه کارگر آفریدگار یگانه ثروت ها، سرمایه ها، کل مایحتاج معیشتی، امکانات رفاهی، دارو، درمان، آموزش، راه، ساختمان، جاده، بندر، آفریننده آفریدگار قدرت ها، دولت ها، همه چیز هستیم. از این توان عظیم لایتنهای تاریخی برخورداریم که به طرفه العینی چرخ تولید، بازتولید، بقای کل اینها را از چرخش باز داریم. سراسر عالم را به ورطه فلج اندازیم، شیرازه کل کره خاکی را دچار فروپاشی سازیم. ما با چنین ظرفیت، توان، عظمت، تنها به این دلیل که در تدارک به کارگیری آگاهانه، پراکسیس، رادیکال، زمینی آن نیستیم، در منجلاب استیصال و زبونی غوطه می خوریم. وضعی که

شرم آور و موحش است. بنیاد استیصال، ذلت، فقر، فلاکت، گرسنگی، بی سرپناهی، مرگ و میر، سیه روزی ما در وجود شیوه تولید و مناسباتی است که بانی جدائی قهری ما از کار خود، ساقط شدن ما از حق تعیین سرنوشت کار، تولید، زندگی خویش است. ریشه تمامی بدبختی‌ها، هولوکاست‌ها، جنگ‌ها، بشریت‌سوزی‌ها در این نظام، در وجود اختاپوسی است که ما را از اعمال اراده و دخالت در تعیین سرنوشت کار و زندگی خود ساقط کرده است. این همان حلقه بنیادی زنجیر مصیبت‌ها است. میدان واقعی جنگ طبقه ما در همه جا، همه عرصه‌ها، هر کجای دنیا، در قلمرو معاش، رفاه، حقوق و آزادی‌های انسانی، ضدیت با آپارتاید جنسیتی، آلودگی‌های زیست محیطی، هولوکاست‌ها، آنچه بر سر انسانها می‌رود، با میلیون‌ها کودک، پیر، زن و مرد در فلسطین، لبنان، جاهای دیگر می‌شود، در تمامی حوزه‌ها، جنگ علیه اساس هستی سرمایه داری است. هر جنگ خارج از این میدان و منفصل از این جبهه، نه کارزار آگاه، ریشه‌ای، اندیشیده ما که سند سیاه سقوط طبقه و مبارزه طبقاتی ما به ورطه تسویه حساب‌های شوم دشمنان آشکار و پنهان خود است.

موضوع جنگ ما در همه قلمروها و در سراسر جهان حاضر جنگ برای تسلط کامل بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش، جنگ علیه سرمایه داری، علیه نظام انسان ستیز و بشریت کشی است که بانی و باعث ساقط بودن ما از این حق بدیهی، اولیه و انسانی خویش است. این ما هستیم که باید تکلیف کل حاصل کار و تولید سالانه، شکل زندگی فردی و اجتماعی، ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی و انسانی خود را مشخص سازیم، در باره هر چه آفریده ایم، آگاه، آزاد، قادر، نافذ و بدون فشار هیچ نیروی بالای سر تصمیم بگیریم، ما هستیم که باید چه تولید شود و چه تولید نگردد را تعیین کنیم، کار را تعریف نمائیم، کدام کار مورد احتیاج است و کدام نیست را با درایت و شعور بالیده آزاد به گفتگوی زلال شورائی بگذاریم. کل اشکال کار و تولید مخرب سلامتی انسان و موجد تخریب طبیعت را تعطیل کنیم، نیازهای واقعی خود در حوزه غذا، پوشاک، مسکن،

آموزش، دارو، درمان، راه، ساختمان، جاده، حمل و نقل، محیط زیست، همه چیز را موضوع اندیشه، تدبیر، اعمال اراده آزاد، خلاق، جمعی و کاملاً برابر خود گردانیم. مائیم که باید چرخه بازتولید و گسترش امکانات سراسری در حوزه صنعت، معدن، کشاورزی، راه، ساختمان، بندر، مواصلات زمینی، دریائی، هوائی، آموزش، بهداشت، درمان، تفریحات، شهرسازی، ایاب و ذهاب را برنامه ریزی کنیم. ما توده های وسیع طبقه کارگر توان لازم این کارها را داریم، ظرفیت انجام آنها را به تمام و کمال دارا هستیم. برای ایفای این نقش و اعمال این ظرفیت باید دست در دست هم گذاریم، خود را، همه آحاد توده های طبقه خود را ضد سرمایه، ضد قدرت، ضد هر نوع دولت بالای سر، ضد وجود طبقات، به صورت شورائی سازمان دهیم. راه ما این است، با «زن، زندگی، آزادی»، توسل به امامزاده دموکراسی، دمیدن در شیپور جنبش های مدنی، غلطیدن به ورطه نفرت بار و شرم آور انتظار اعجاز نتانياهو، بایدن، ترامپ فقط طناب دار گرسنگی، بی سرپناهی، دیکتاتوری، ذلت ذاتی سرمایه داری را بر گلوی خود محکمتر می سازیم.

از مبارزه برای مزد تا جنگ لغو کار مزدی

نوامبر ۲۰۲۴

ادعای اعتراض علیه هر فاجعه بزرگ، کوچک روز دنیا و آوار بر سر بشر از فقر، گرسنگی، محرومیت های نامتناهی گرفته تا آپارتاید جنسیتی، قومی، آلودگیهای زیست محیطی، نسل کشی، اشغالگری، کشتار آزادی ها، سلاخی حقوق اولیه انسانی، بدون انداختن چراغ روی ریشه آنها یا وجود «کار مزدی» فریب انسانها به نفع اختاپوس مسلط سرمایه داری است. سخن از عصر حاضر است. عصری که به رغم تمامی تحولات طوفانی صنعتی، تکنیکی، اطلاعاتی، علمی و میداننداری حیرت انگیز هوش مصنوعی همچنان بر محور کارمزدی یا رابطه خرید و فروش نیروی کار می چرخد. تا چنین است سرچشمه تولید، بازتولید، گسترش سونامی وار کل فاجعه ها و بشریت سوزی ها نیز در بود و بقای کار مزدی است. رابطه ای که سرمایه دار بر سستیغ آگاهی طبقه اش از برحقی!! آن می گوید. مدعی است کالائی را خریده و بهایش را پرداخته است!!! کارگر اگر آگاه باشد و اگر آگاهی او تولید کارگاه اندیشه، ایدئولوژی و شعور سرمایه یا سرمایه دار نباشد، فریاد می کشد که ناحقی مطلق است، آنچه دریافته نه فقط بهای کارش نیست، نه فقط درصد محقری از کوهسار حاصل کارش است که بهای بازتولید نیروی کار او هم نیست. «بیگ بنگ» هر چه بی حقوقی، سلب آزادی، فقر، محرومیت، حقارت، تباهی، درندگی، جنگ، هولوکاست است اینجا است. سرمایه داری در کل ساختار نظم سیاست، مدنیت، فرهنگ، اخلاق، ایدئولوژی، قراردادهای اجتماعی، قانونگذاری، نهادآفرینی، دولت، دستگاههای سرکوبش از اینجا روئید، بالید، غول مستولی تاریخ شد. مبارزه طبقاتی دوران نیز از همین جا، از بطن همین رابطه زبانه کشید و مشتعل شد. هر جا که این رابطه روئید کارگران هم جوشیدند و بیرق

کارزار افراشتند. مقاله کوتاه حاضر جای درس تاریخ نیست. آنچه رخ داد این شد که توده کارگر دنیا سوای یک دوره پرشکوه مستعجل، تسلیم راهبردها، راهکارها، نسخه پیچی بخش های مختلف بورژوازی گردید. جنگ بر سر سرنوشت کار را تعطیل کرد و به مناقشه مسالمت آمیز یا قهرآگین حول مزد بیشتر، تغییر الگوی حکومتی و نهایتاً تغییر شکل مالکیت سرمایه بسنده نمود!! همان چیزی که بورژوازی آرزو می کرد، او نیز به جا آورد!! انقلابات قرن نوزدهمی شکست خوردند. شکستی که مقدر نبود. اما انقلاب شکست و پیروزی دارد. طرفی که به لحاظ آرایش قوا از موقعیت برتر برخوردار است پیروز می شود و طرف دیگر را شکست می دهد. آرایش قوا برای کارگران معنای زمینی مشخصی دارد. پشت سر مثنی متحزب دکاندار راه افتادن، شعار تسخیر قدرت سیاسی دادن، پیاده نظام بی اراده پرچمداران تغییر الگوی حکومتی و تغییر شکل مالکیت سرمایه اجتماعی گردیدن، زیر بیرق اینان اوراد سوسیالیسم، کمونیسم خواندن، نه فقط آرایش قوای ضد بردگی مزدی نیست که بالعکس عملگی انتقال حکومت از یک بخش درنده بورژوازی به بخش دیگر یا جایگزینی الگوئی از نظام سرمایه داری با الگوی دیگر آن است. آرایش قوای طبقاتی یعنی آنکه توده کارگر پروسه کارزار روزمره خود در حوزه معاش، رفاه، حقوق انسانی، آزادیهای سیاسی، آپارتاید جنسیتی، کار کودک، آلودگیهای زیست محیطی، جنگ افروزی، نسل کشی، اشغالگری را از ریل همساز چرخه تولید سرمایه، ریل همگن مزدبگیری، ریل نظم سیاسی، مدنی، فرهنگی، اجتماعی پاسدار بردگی مزدی بگسلند و به ریل مبارزه زلال دو طبقه اجتماعی بر سر تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی منتقل سازند. فرایند زمینی این انتقال را در جنبشی زمینی، زنده، شورائی، ضد بردگی مزدی به نمایش گذارند. جنبشی که مظهر و تمام نمای تکوین، بالندگی، استخوانبندی، بلوغ، انسجام جامعه انسانی آتی، جامعه فارغ از کار مزدی، طبقات، استثمار، دولت در زهدان همین اختاپوس مستولی سرمایه داری باشد. جنبشی که رشد جامعه آینده، جامعه گردانی انسان آینده را به مثابه آلترناتیو

نظام حاضر و در حال شکوفائی و بلوغ در بطن همین نظام مستولی نمایندگی کند، در معرض دید بگذارد. آرایش قوای کارگران فقط در چنین صف بندی جنبشی واقعیت پراکسیس خودش را پیدا می کند.

جنبش کارگری در انقلابات قرن نوزدهمی نتوانست این آرایش قوا را احراز کند و به همین دلیل شکست خورد. آنچه بعدها رخ داد دیگر سوای عملگی طبقه کارگر دنیا در رکاب اپوزیسیون های بورژوازی برای تسویه حساب با هم، تغییر الگوی حکومتی یا شکل مالکیت سرمایه اجتماعی چیز دیگری نبود. تمامی حرف، تلاش، تحلیل، نقد، مبارزه، جنگ و ستیز بر سر پایان دادن به این وضعیت است. وضعیتی که همه سعی در تداوم آن دارند. چه باید بکنیم؟ پاسخ برخلاف پندارها و تنیده های فکری گمراهساز بورژوازی، بسیار زلال و تابناک است. باید:

مبارزه برای مزد را با جنگ علیه مزدبگیری جایگزین نمود. این همان کلام

کفرآمیز، تابو، زندقه آگینی است که زبان آوردنش عرش سرمایه داری را به زلزله می اندازد، تمامی ملایک، فرشته های وحی، امشاسپندان، فروهرهای سرمایه را لباس عزا تن می کند، احزاب، نیروها، ستادهای تولید فکر، نظر، دکترین چپ، منجیان کبیر متفرق پرولتاریا را در سراسر آفاق برای صدور فتوای انترناسیونالیستی تکفیر، روح واحد کالبدهای مجزا می سازد. همه علیه آن می شورند. اما چرا؟ کجای این حرف ایراد دارد؟ چرا کفر است؟ سرچشمه این تکفیر کجاست؟ این همان پرسش بسیار بنیادی است که «چون بشکافی عالمی در آن نهان بینی». اگر بورژوازی حاکم با شنیدن عبارت «کارزار ضد مزدبگیری» به وحشت می افتد، چپ منجی پرولتاریا نیز مشابه همین واکنش را دارد. چپی که عملا و بیرون از حوزه شعاربافی های مسلکی نه کمونیسم اش ضد کار مزدی است، نه برای توده کارگر سوای عملگی انتقال حزب به اریکه قدرت نقش دیگری قائل است. واکنشها حتی از جانب کارگران هم این گونه است و فاجعه هولناک دقیقا همین جا است. فعال سخت کوش، دردمند و پرشور مبارزات توده کارگر هم با مشاهده

حال و روز جنبش کارگری، نگاه به صفوف کارگران بازنشسته، معلم، پرستار، شاغل درون مراکز گوناگون کار، افروخته و عاصی فریاد سر می دهد که میان آنچه توده های کارگر، حی و حاضر می جویند، می خواهند، در توان دارند، ممکن می پندارند، با این حرفها سختی وجود ندارد. او نیز زبان ملامت باز می کند که اینها رؤیابافی است، سخن از کارزار ضد مزدبگیری در این وانفسا اتویی محض است!! باید منصف بود و میان نقد این کارگر و جماعت نخست فرق قائل شد. او مشاهدات روزش را نقل می کند، آنچه می بیند را شالوده داوری قرار می دهد، بر تناقض میان زمینگیری ها، ذلتها، فروماندگی ها با امکان عروج ضد کار مزدی همزنچیرانش انگشت می گذارد. اعتراضش حدیث شوریدگی تعهدآمیز کارگری، طبقاتی او است. به کارنامه سالیان دراز مبارزات دهها میلیون کارگر ایران در طول دو دهه نظر می اندازد، چه می بیند؟ لشکر انسانهای عاصی از فشار فقر، محرومیت، بی حقوقی، ستمکشی، آپارتاید جنسیتی، قتل عام که صدر و ذیل کارزارش علیه این سیه روزی ها در اعتصابات گسیخته بی ثمر درون کارخانه ها، دخیل بندی به قانون، مجلس، دولت، نهادهای اختاپوسی سرکوب سرمایه داری، مطالبه مزدهای معوقه، طرح طبقه بندی مشاغل، افزایش مزدها، یکسان سازی دستمزدهای «نخور و بمیر»، شعارهای خیلی سیاسی!! «دولت بی کفایت، استعفا»، «آقازاده امریکاست، تورمش مال ماست»، «اختلاس نجومی، فلاکت عمومی» و مشابه اینها خلاصه می گردد. فعال کارگری شاهد وضعیت روز زندگی، مبارزه این دهها میلیون کارگر حق دارد از فاصله عظیم مشهوداتش با زمینی خواندن جنبش ضد مزدبگیری سخن راند. او محق است اما دامنه حقانیتش تا کجاست؟ فقط تا آنجا که مشاهداتش را می گوید. از این نقطه به بعد، کاملاً ناحق، امپریست، سطحی نگر، گمراهساز است. فراموش نکنیم که «اگر ظاهر پدیده ها بازگوی تمام نمای درونمایه آنها بود آنگاه علم بی معنا می شد». مشاهدات این کارگر دردمند عاصی واقعیت دارند اما تنها نکته ای که نمی گویند اتویی بودن مبرمیت حی و حاضر کارزار ضد کار مزدی است!! فریاد

رسای این مشاهدات قبل از هر چیز و مقدم بر همه چیز یک پرسش است. این پرسش کلیدی سرنوشت ساز تاریخی که چرا توده کارگر ایران و دنیا چنین می کنند؟ چرا جنبش کارگری جهانی به چنین باتلاقی سقوط کرده است؟ پاسخ زلال و آگاه این سؤال دقیقا همان چیزی است که ما گفته و می گوئیم. پاسخی که گواه ناحقی کامل نقد مخالفان رویکرد ضد کار مزدی است. کارگران و جنبش کارگری به این سطح از زمینگیری، فروماندگی و زبونی سقوط کردند فقط به این خاطر که میدان واقعی مبارزه طبقاتی و کارزار ضد بردگی مزدی را ترک گفتند.

جنبش ضد مزدبگیری، یک جنبش واقعی، زمینی، اجتماعی، طبیعی ترین، زلال ترین، محق ترین، انسانی ترین، شرافتمندانه ترین جنبش تاریخ زندگی بشر است. انسانهایی که کار می کنند، تولید می نمایند می خواهند کار و تولیدشان را متناسب با نیازهای واقعی زندگی، در راستای تعالی هر چه نامحدودتر فیزیکی و فکری خود، برای بهداشت، سلامت، درمان، آموزش، رفاه، تفریح، شادی، رشد، شکوفائی، بلوغ، دانش اندوزی، خلاقیت، تسلط انسانی افزونتر بر طبیعت، آسایش و پیشرفت همگانی بیشتر به طور کاملا آزاد، برابر، جمعی مورد بهره برداری قرار دهند. می خواهند این کار و تولید را آگاه، شورائی، برابر، با دخالنگری نافذ آحاد، همپیوند، متحد، برنامه ریزی کنند و این برنامه ریزی را لباس اجرا پوشانند. این کارگران کل اسناد، گزارشات، داده های کار، تولید یک ساله خود را از مراکز گوناگون آمارگیری رژیم حاکم بیرون می کشند. وسط میدان مبارزه طبقاتی پهن می کند و فریاد سر می دهند که جنگ بر سر این ها، بر سر کارهای انجام یافته، تولیدات کهکشانی و امکانات عظیم آفریده آنها است. اگر این جنبش زمینی، عقلانی، برحق و طبیعی نیست پس کدامین جنبش دیگر مصداق واقعی این مفاهیم و شایسته راستین این عناوین است. مگر مبارزه برای مزد چیزی سوای مطالبه یک جزء بسیار محقر ۴ - ۵ - ۱۰ درصدی حاصل کار و تولید سالانه است؟ چرا نباید کل این محصول کار سالانه

موضوع اصلی کارزار جاری قرار گیرد؟ چرا میدان جنگ نمی تواند به اینجا منتقل شود؟ چرا چانه زدن حتی چانه قهرا آمیز بر سر ۵ درصدش مقدس، مشروع، افتخار آمیز، پرشکوه است!! اما سخن از مبارزه حول کل این آفریده های کار، سراسر دنیا، از راست تا چپ را به وحشت می اندازد؟ حتی برای خود کارگران نقش آژیر خطر و فرار به سوی پناهگاه را بازی می کند؟! دامنه پرسشها به این حد محدود نیست. کل جامعه سرمایه داری ساختار نظم، قدرت، حاکمیت، قراردادهای اجتماعی، دستگاههای سرکوب فیزیکی، فکری کارمزدی است. چرا هر عربده «آرایش و پیرایش انسانی»!! این ساختار مدال افتخار می گیرد. اما حتی نگاه اعتراض آمیز به سرچشمه واقعی زایش و بقای آن زندگه محض قلمداد می شود؟! جواب ساده است. تولید مادی مسلط هر عصر، تولید اندیشه، باور، ایدئولوژی، فرهنگ، شعور و شناخت مستولی آن عصر نیز هست. چرخه تولید سرمایه چرخه آفرینش افکار، باورها، ایدئولوژی، سنگواره سازی، قدرت فئیشیستی سرمایه داری هم می باشد. سرمایه از تمامی عروق، مسامات، اندام، مدنیت، حقوق، فرهنگ، دموکراسی، «سوسیالیسم»، «کمونیسم»، چپ، راستش، یکسره گند، خون، مسخ، افسون، وارونه نمائی، مهندسی افکار می جوشد. با همه این ها به جان کارگر می افتد، شعورش را می فرساید، اندیشه اش را مسموم می سازد، قدرت راه حل پردازی، راهبرد آفرینی، همه چیزش را تباه می گرداند. اگر کارگران نیز از شنود صدای کارزار ضد مزدبگیری فرار می کنند دلیلش اینجا است. اما آنها چاره ای ندارند، جز آنکه لیستی طولیلی از پرسش های کلیدی، حیاتی را پیش روی خود قرار دهند. باید از خود سؤال کنند که چرا مثلا:

– سرنگونی رژیم اسلامی معقول است اما «برچیدن بساط هر نوع دولت بالای سر» مذموم و اتوپی پردازی است!!

– آرزوی دموکراسی عقلانی!! اما جامعه گردانی شورائی لغو کار مزدی آگاه، آزاد، برابر انسان ها خیالبافی است!!

- شعار کشف حجاب، مقدس اما مبارزه برای محو کار خانگی زنان، حتی کار خواندن آن رؤیای پنداری متافیزیکی است!!
- تقاضای بهبود وضعیت بیمه اجتماعی خیلی مشروع اما درمان رایگان پشت سر نهادن مرزهای واقعی بینی است!!
- طبقه بندی مشاغل حق مسلم کارگر اما پیوند معاش او به محصول کار سالانه طبقه اش چپ روی کمونیستی است!!
- دخیل بستن به مجلس سرمایه، تمدن!! اما تلاش برای اتکاء به قدرت متحد توده های طبقه خویش فقط آنارشیزم است!!
- جنجال زن، زندگی، رستاخیز رهایی نیمی از بشر!! اما هشدار شرط لازم هر مقدار این رهایی، بازی با الفاظ است!!
- شعار کاهش کربن، نجات محیط زیست!! اما کاویدن ریشه آلودگی ها در چرخه تولید سرمایه داری خرابکاری است!!
- عربده کثرت گرایی سرود رهایی بشر اما برپائی جامعه انسانهای رها از بردگی مزدی طبقات، دولت، هذیان است!!
- افزایش مزد مطابق تورم معجزه بی نیازی اما تسلط بر سرنوشت کار، تولید زندگی، شورش ناشی از سر سیری است!!
- حزب متشکل از مشتی شیفته صدرنشینی و عملگی میلیون ها کارگر برای انتقال آن به اریکه قدرت سفینه نجات است اما سازمانیابی سراسری شورائی ضد کار مزدی توده کارگر به عنوان ضد قدرت بالنده، آگاه و پرچمدار برپائی جامعه آتی انسانی بدون دولت و کار مزدی و طبقات، جایگزینی آب با سراب است!!
- لیست پرسش ها بسیار بلندبالا به درازای کل مسائل مربوط به مبارزه طبقاتی میلیاردها کارگر در تاریخ هستی نظام بردگی مزدی است. سؤالاتی که به رغم کثرت نامتناهی در یک پرسش محوری قابل تلخیص هستند. اینکه چرا هر چه به آرایش و پیرایش سرمایه

داری، تضمین ماندگاری این مناسبات، اجبار مقدر توده های کارگر به قبول جاودانگی این اختاپوس مربوط است همگی شدنی، مقدس، عقلانی، انسانی، خردمندانه، متمدنانه، آزادخواهانه، حقوق بشری هستند!! اما هر چه حریم تقدس و جاودانگی سرمایه را نقض، تعرض کارگران به این حریم دهشت، طوفان خون و توحش را مجاز شمارد، در همان نطفه مهر ناممکنی، اتوپيائی، آشوبگری، افلاطونی، نیهیلیستی می خورد!! آماج هیستریک ترین تهاجمات فرار می گیرد؟؟ این پرسش سرنوشت سازی است که هر کارگر هر گوشه دنیا باید به آن بیاندیشد. باید سرچشمه این ممکن پنداری و ناممکن انگاری را بازکاود؟؟ سرچشمه ای که ما به عنوان آحادی از طبقه اجتماعی خویش دهه ها است، در حجم عظیم نوشته ها به آن پرداخته ایم، در همین سطور بالا نیز بر گوشه ای از آن انگشت نهادیم. از قدرت ساحره وارونه نمائی، شستشوی مغزی، فتیشیسم سرمایه، دستگاههای مهندسی افکار و نظرآفرینی سرمایه داری، نقش مخوف و روانگردان اپوزیسیون های سوداگر سود و قدرت بورژوازی گفتیم. اینها هستند که برای عالم «ممکنات و ناممکنات»، «مقدسات و تابوها»، «مجازها و محرمات»، «واقعی یا اتوپیک ها» تعیین مرز می کنند. در کنار این عامل اختاپوسی مخوف باید به عامل بسیار تعیین کننده دیگری نیز اشاره کرد. مؤلفه ای که اگر چه خود مولود سرکوب ویرانگر فکری، فیزیکی سرمایه است اما در شرائط تاریخی روز همطرز عامل نخست حتی بیشتر ایفای نقش می کند، این عامل دوم همان احساس فروماندگی، زبونی، استیصال، عجز از کارزار سازمان یافته و نیرومند شورائی ضد بردگی مزدی است که در وجود توده های کارگر دنیا از جمله ایران بیداد می کند، مثل خوره هر جوش و خروش رادیکال را می خورد، نابود می نماید، هر روزنه امید به موفق شدن تلاش ها را ساروج می کند. احساس استیصال، زبونی، مفلوکی، ناتوانی که حاصل مستقیم گمراهه رفتن ها، برهوت پیمودن ها، فرسودن ها و تباه شدن ها در کویرهای خشک مبارزه قانونی، سندیکائی، حزبی، دموکراتیک، مدنی، «ضد امپریالیستی»، ضد نئولیبرالی، خلقی،

«تعیین سرنوشت ملی»، ضد گلوبالیزاسیون و شکست های فاجعه بار، اجتناب ناپذیر و کوبنده محصول این بی راهه چرخیدن ها، باتلاق غلطیدنها است. «هر که گریزد ز خراجات شهر - بارکش غول بیابان شود» تسلیم راه حل های تباها ساز مدنی، دموکراتیک، خلقی، سوسیال دموکراتیک، اردوگاهی، چینی، ناسیونالیستی، پان اسلامیستی شدن و ریل مبارزه واقعی ضد سرمایه داری را رها کردن یگانه حاصلش همین است. می گویند «خود کرده را تدبیر نیست»!! اما حتما هست و تدبیرش نقد ریشه ای و پراکسیس این کژراهه رفتن ها، بازگشت به میدان جنگ واقعی طبقاتی ضد بردگی مزدی است. این را هم فراموش نکنیم که حتی به محض سخن از غلبه بر استیصال، ناگهان متولیان، بانیان، پرچمداران همان گمراهه بردنها از شش گوشه عالم فریاد سر خواهند داد که حرف ما نیز همین است!!! ضعیف هستیم و راه خروج از این «استضعاف» تداوم پیگیر همان جنبش های مدنی، دموکراسی طلبانه و برهوت پیمودن ها است!!! «رو که نیست سنگ پای قزوین است». کار این جماعت چنین است اما وقت کوبیدن دست رد بر سینه کل این فریبکاران است. باید بساط عجز، فروماندگی، زبونی جمع کنیم، ما به طور بالقوه، در هستی اجتماعی خود، یک ضد قدرت عظیم تاریخساز با ظرفیت رهائی کل بشر هستیم. زبونی، فروماندگی و فلاکت ما در پراکندگی، گمراهه رفتن، بی افقی، خروج از میدان راستین کارزار طبقاتی، سرمایه آویزی و عدول از پیکار نقشه مند، هدفدار و آگاه ضد بردگی مزدی است. باید به سوی هم بشتابیم، چهاردیواری مراکز کار را از سر راه برداریم، در قامت رسا و مغرور یک طبقه اجتماعی ۸۰ درصدی، زیر بیرق تسلط بر سرنوشت کار، تولید، زندگی، در یک جنبش سازمانیافته شورائی لغو کار مزدی با رویکرد انترناسیونالیستی دست به دست هم دهیم. این کار مسلما ممکن است، راه دیگری وجود ندارد، باید با سر بیدار، قلب جوشان، امیدوار، استوار باور کنیم که:

جنبش ضد بردگی مزدی تنها تجلی راستین و پراکسیس مبارزه طبقاتی توده

های کارگر است. بنمایه کلام و پیام این جنبش آنست که هیچ دلیلی نمی بیند

از سرمایه داران، نظام سرمایه داری یا ماشین قهر دولتی این نظام تقاضای صدقه، زکات، نفقه بنماید. نمی خواهد دست تکدی به آستان سرمایه دراز نماید، زبان به التماس گشاید که ترحم کنید، سخاوتمند باشید. باب کرم بگشائید، چند درصدی از کل کار، تولید، نعمت های آفریده ما را زیر نام مزد به ما دهید!! چند تومانی هم پول دارو و درمان به ما نفقه دهید، شهریه مدرسه کودکان را هم بدهکاریم، پول برق و آب نداریم، اینها را می خواهیم فقط برای اینکه زنده بمانیم، سرمایه طبقه سرمایه دار را نجومی تر، شط های سود را خروشانتر، دریاها را انباشت را طوفانی تر، ارتشهایش را نسل کش تر، خود را مفلوک تر، گرسنه تر، مقهورتر، حقیرتر سازیم. به جای این تضمین ها، تمناها، تعهدها، حاجت ها، یک حرف ساده، محکم، سراسر و زمینی دارد. اینکه خود می داند و این ظرفیت، شعور، عقل را دارد که برای حاصل کار، تولید، زندگی خویش تصمیم بگیرد. انسان محور، آگاه به جوهر انسانی، حق، آزادی، برابری و همه ارزش های زلال بشری، با دخالت آزاد، بیدار، خلاق، نافذ همه آحاد انسانها تصمیم بگیرد. هیچ نیازی نمی بیند که به تنظیم لیست خواست ها پردازد، راسخ و آهنین عزم می خواهد چگونگی اختصاص تولید و کارش به حوزه های مختلف معاش، رفاه، توسعه، عمران، پیشرفتهای علمی، کشفیات تکنیکی، حفظ طبیعت و محیط زیست، حال و آینده را با سر بیدار شورائی خیره به رهائی فرجامین بشر از قید هر نیاز اندیشه کند و این اندیشه را زندگی روز انسان سازد.

جنبش ضد مزدبگیری علیه قانون آویزی، دخیل بندی و تحصن نشینی در بارگاه قدرت سرمایه است. برداشتن هر گام، هر میزان بالیدن، هر مقدار بسط و انکشاف خود را در کارزار مستمر و بی امان، برای ابراز وجود، به صورت یک ضد قدرت، ضد سرمایه، ضد دولت هر چه شورائی تر، سراسری تر، نیرومندتر می بیند به این دلیل روشن که بدون سازمانیابی شورائی این ضد قدرت سراسری سرمایه ستیز قادر به تحقق انتظارات خود نمی باشد. در پویه میدان آوردن متشکل این

ضد قدرت، ضد سرمایه است که می تواند سهم هر چه افزون تری از کل حاصل تولید و کار سالانه خود را از چنگال وحوش حاکم سرمایه دار خارج سازد، صرف معیشت، رفاه، دارو، درمان، بهداشت، آموزش و اعتلای زندگی فیزیکی، فکری خود گرداند. این یک شاخص کاملاً هویتی جنبش ضد بردگی مزدی است که شالوده کارش بر اعمال قدرت جمعی، شورائی، سراسری توده کارگر استوار است. مجبور است در این مسیر گام بردارد، سدهای سر راه را بشکند و استوارتر پیش تازد.

جنبش ضد مزدبگیری بر خلاف تمامی جنبش های سرمایه محور و سرمایه

مدار، نه گسیخته و پاره وار در حوزه معاش و رفاه که ماهیتا، قهرا، اجتناب

ناپذیر جنبشی در کلیه قلمروهای زندگی انسانی است. جنگ بر سر کار و تولید

و زندگی همه چیزش زلال و عریان است. با تمامی قدرت موجودش علیه هر شکل سلب آزادی می جنگد، آزادی را به روایت واقعی انسانی آن، به روایت رهایی از هر قید ماوراء خود مورد مطالبه قرار می دهد و جامه عمل می پوشاند، بنیاد کارش آن است که آپارتاید جنسیتی را از ریشه بخشکند، تمامی توان روزش را به کار می گیرد تا محو کار خانگی زنان را تا هر کجا که این توان یاری می دهد محقق گرداند. با توان روزش سرچشمه هر میزان آلودگیهای زیست محیطی را در هم می کوبد. با این شاخصها به صورت یک موجود زنده واقعی می بالد، می جنگد و پیش می تازد. معنای مبارزه طبقاتی همین است و آنچه تا حال وجود داشته و فی الحال وجود دارد است نقش گورستان این مبارزه را داشته است.

جنبش ضد مزدبگیری کیفرخواست زلال رهایی انسان به صورت یک موجود

زنده، در حال رشد، شکوفائی، استخوان بندی است. کارگران هستند که محصول

کار و تولیدشان را می خواهند و نقشه مند، آگاه، خلاق، کیفرخواست به دست، جهانی مالا مال از سند، مدرک، داده، آمار، اطلاعات روی زمین پیش پا می گویند. این کار و تولید نباید سرمایه الحاقی سرمایه داران گردد. حتی یک ریالش نباید هزینه نگه داری

اختاپوسی به نام دولت شود، اختصاص هر ریالش به ارتش، پلیس، پارلمان، حوزه علمیه، سپاه، بسیج، گشت ارشاد، ممنوع است. باید این محصول تا دینار آخرش مطابق جدول شفاف مصوب ضد قدرت شورائی کارگران صرف زندگی، رفاه، رشد، بلوغ نامتناهی انسانها شود.

جنبش زنده زمینی ضد مزدبگیری می داند که چهاردیواری این و آن کارخانه

نه فقط جای ابراز وجود، میداننداری، کارزارش نیست که دیوارهای مراکز کار صرفا سدهای سر راه نطفه بندی، رشد، بالندگی اش می باشند. مراحل جنینی خود را در درون همین فضاهای بسته آغاز می کند اما برای هر گام بالیدن، استخوانبندی نیازمند عبور از دیوارها، در هم شکستن آنها و ابراز وجود به صورت یک ضد قدرت، ضد سرمایه، ضد دولت سراسری، شورائی است. فقط در این راستا است که به صورت یک جنبش زنده واقعی، نطفه بالنده جامعه آزاد آتی، آلترناتیو نظام مسلط حاضر، در بطن همین اختاپوس وحشت و دهشت می بالد. این تنها و تنها جنبش زمینی تجلی کارزار راستین ضد بردگی مزدی، یگانه جنبش قادر به پرچمداری واقعی رهائی بشریت است. بقیه همگی برهوت، کوپرلوت و باتلاق های مرگ به نفع ماندگاری سرمایه داری هستند. ما نیازمند برپائی این جنبش می باشیم و هیچ راه دیگری نداریم. سرمایه داری قرنهایست که تنها و تنها خاصیت بقایش انحطاط و تباهی انسان است. هر روز دهشتناک تر میلیاردها کارگر را می فرساید، می کاهد، تباه می گرداند و نابود می سازد. باید به دست جنبش ضد مزدبگیری نابود شود.

جنبش ضد مزدبگیری به هیچ وجه، مطلقا استمرار بالنده یا فازی از انکشاف،

تکامل مبارزات سترون رفرمیستی از نوع دموکراسی خواهی، کمپین های مدنی، صلح، ضد گلوبالیزاسیون، محیط زیست، اتحادیه ای و... نیست. کاملا بالعکس آلترناتیو آنها، منتقد رادیکال ضد سرمایه داری آنها با راه حل و بیرق افراخته خود است. از درون دموکراسی خواهی، جنبش اتحادیه ای، حزب سازی، مبارزات مدنی و مشابه اینها هیچ

گاه کارزار ضد بردگی مزدی بیرون نخواهد آمد، درست به همان سیاق که مردگان مدفون در گورستان‌ها مسلماً لشکر، سپاه، ارتش قیامت کبرای انبیای بنی اسرائیل و روز رستاخیز خدای آنان نخواهند شد.

و کلام آخر به مثابه جمع‌بست همه نکاتی که گفته شد جنبش ضد مزدبگیری، عملاً نطفه زنده، بالنده جامعه انسانهای آزاد فارغ از وجود طبقات، دولت، کار مزدی و رها از هر قید ماوراء خود است که در زهدان سرمایه داری می‌بالد، شاخ و برگ می‌کشد، متولد می‌گردد، به همان سیاق که هر جامعه نوین و نیروی بالنده جدید از دامن نظام کهنه پوسیده حاکم و در جنگ با این مناسبات راه تولد خود را کاویده، بازگشوده است. با این تفاوت که چنین تولدی، میلاد رهایی واقعی انسان خواهد بود.

کارگران، حوادث روز و فرجام فرار از مبارزه ضد سرمایه داری

۲۵ دسامبر ۲۰۲۴

روی سخن با دهها میلیون کارگر ایرانی است. حاکمان اسرائیل در پی سالیان متمادی بمباران و نسل کشی در فلسطین، ۱۴ ماه متوالی هولوکاست غزه، تبدیل سراسر این دیار و کرانه باختری به گورهای دستجمعی ویران، ۱۵ ماه کشتار و ویرانی آفرینی ممتد در لبنان، ضربات کوبنده بر «حزب الله»، عزم سقوط رژیم اسد، اجرای این تصمیم همراه با پرتاب سفینه حاکمیت «تحریر شام» به آسمان پر از رعد و برق سوریه، به دنبال همه اینها خطبه خاص تعیین تکلیف با رژیم اسلامی ایران را هر چه داغ تر ایراد کرده اند. نتانیاهو در این خطبه بر دو نکته انگشت نهاده است. اول به تکرار کلام «هرتزل» آتیلا نسل کش صهیونیستی پرداخته و گفته: «برج دیدبانی تمدن و مهار توحش را معماری می کند». «زن، زندگی، آزادی» را هم به سرمنزل پیروزی خواهد برد!! یک چیز روشن است. نتانیاهو در هستی طبقاتی اش، جنس علی خامنه ای است، اما در عرصه عمل به گفته ها موقعیتی متفاوت دارد. «راه قم از دمشق می گذرد» سر نمی دهد، بدون آنکه عزم ساقط سازی اسد را به زبان آرد، رمز شروع عملیات سرنگونی را به شریک مصمم ترک خود مخابره می کند و «ابومحمد الجولانی» را آماده اقامه نماز جمعه در «مسجد اموی» می سازد. این تفاوت از کجا می آید؟ او بیش از هر رئیس جمهور امریکا، بورژوازی این کشور، مالکان عظیم الجثه ترین غولهای، مالی، صنعتی، نظامی، تسلیحاتی، دیجیتال، اطلاعاتی امریکا، اروپا را پشتوانه نسل کشی های خود دارد. کدام حزب و کدامین بخش اختاپوسی بورژوازی دو قاره زمام امور را در اختیار داشته باشند برایش علی السویه است. حوزه میداننداری اعجازآمیز وی ماوراء مرزهای حزبی، آئینی است.

دو سؤال پیش می آید. ۱- آیا همه دولتهای اسرائیل در همه دوره ها، از سوی امریکا تا این حد فعال مایشاء بوده اند؟ ۲- آیا حاکمان اسرائیل در قبال هر ضربه سنگین وارد از سوی فلسطینی ها، دست به نسل کشی نوع حوادث بعد اکتبر ۲۰۲۳ زده اند؟ پاسخ یک آری ساده نیست، معجونی از «آری»، «نه» است. **آری**، به این معنا که هیچ مافیای حکومتی اسرائیل از هیچ سببیت علیه نفرین شدگان فلسطینی دریغ نکرده است، اما **نه**، به این اعتبار که هولوکاست ۱۵ ماه اخیر در غزه، و آنچه نتانیاهو در این مدت، در لبنان، جاهای دیگر انجام داده، نه فقط ابعادی هولناکتر از دوره های پیش داشته، بلکه نقشه مند تر از هر زمان دیگر بوده است. آیا دلیل این تفاوت، سهمگینی بیشتر حادثه هفتم اکتبر در قیاس با عملیات دفاعی دیگر فلسطینیها است؟ پاسخ جای گفتگو دارد.

تلفات اسرائیلیها این بار افزونتر بوده، اما هراس مستولی بر دولت اسرائیل در طول انتفاضه های اول و دوم ابعاد عظیم تری داشت. در ۲۰۰۱ وقتی فلسطینی های به ستوه آمده از توحش رژیمهای بارک و شارون، اجرای عملیات انتحاری را یگانه چاره کار دیدند، فقط در ۱۵ انفجار ۹۰ نفر را در رستورانها، خیابانهای تل آویو از پای در آوردند. شمار کشتگان انفجارها در ۶ ماه به ۱۶۵ رسید و عده مجروحان بالای ۴۴۰ شد، موج هراس در همه محلات، مدارس، مراکز کار، اماکن مسکونی پیچید. حاکمان بشرکش اسرائیل هم به وحشت افتادند. تعداد کشتگان اسرائیلی انتفاضه اول نیز مرز ۱۶۰ را طی کرد و آمار زخمیانش از چند صد گذشت. این وقایع رخ داد اما اسلاف نتانیاهو که در هولوکاست آفرینی دست کمی از وی نداشتند، غزه را حداقل مثل امروز یک گورجمعی دو میلیونی نکردند. شاید گفته شود که در فاصله ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۳ خطر جنبش مقاومت توده های فلسطینی برای دولت اسرائیل مهیب تر شده و اراده وحوش حاکم اسرائیل برای هولوکاست غزه از اینجا ناشی شده است!!، واقعیت خلاف این است. موقعیت «فلسطینی ها» در بازه زمانی مذکور مستمرا به افت رفته است. سراغ پرسش اول رویم. نیاز به گفتن نیست که امریکا و متحدانش در لحظه، لحظه پروسه تکوین، زایش و عروج

اختاپوسی اسرائیل، عظیم ترین نقش را ایفا نموده اند، اما اینکه ابعاد پشتیبانی تسلیحاتی، سیاسی، رسانه ای، نظامی، مالی، فکری، لجستیکی آنها از این ماشین جنایت و هولوکاست به اندازه ۱۵ ماه اخیر لایتناهی بوده؟ پاسخ مثبت نیست. در دوره های قبل میان بی مرزیه بااخره مرزی تعیین می شد، برای انتقال زرادخانه های موشکی، سرازیری سیل وار سلاح کشتار جمعی، پمپاژ انفجاری کمکهای مالی حدی وجود داشت. چیزی که در این دوره شاهدش نبودیم. دامنه نسل کشی، ویرانی آفرینی انفجارآمیزتر بود اما هیچ نشانی از هیچ مرزی در هیچ کجا مشاهده نشد. ارتش اسرائیل ۱۵ ماه تمام، دقیقه به دقیقه، و جب به وجب غزه از رفح تا بیت لحیا، مدیترانه تا هر کجا را میدان فروریزی بمب بر سر دوزخ نشینان فلسطینی کرد، همزمان ناوگانهای غول پیکر زمینی، هوایی، دریائی امریکا، اروپا، انبارهای خالی را از بمب و سلاح کشتار جمعی آکندند. رخداد کثیفی که به رغم پیشینه ممتد ۷۵ ساله باز هم به لحاظ لایتناهی بودن ابعادش تازگی داشت و تار و پود هستی هر انسان دارای کمترین احساس بشری را به تلاطم می انداخت. اینجا سؤال سومی پیش می آید. چه شده؟ کدام حادثه مهم اتفاق افتاده که سلسله جنبان این تحول شده است؟ با وزن کردن توفیر حجم سببیت نتانیاوو، گالانت، بایدن، بلینکن، شولتز و مکرون نمی توان به پاسخ درست رسید. باید تحولات آرایش قوای بلوک بندی های سرمایه داری را کاوید.

ایالات متحده و غولهای شریک اروپائی موقعیت دیرین را از دست داده اند. چین چند سال است که رکورددار صادرات دنیاست. صدور سالانه کالا و سرمایه اش به مرز دو برابر امریکا نزدیک شده است. در خاورمیانه، حجم داد و ستدهای اقتصادی اش فقط با چهار کشور عربستان، امارات، عراق، ترکیه بالغ بر ۶۶۰ میلیارد دلار در سال است. حجم صادرات سرمایه چین به دو کشور نخست بعلاوه کویت و عمان در فاصله ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲ رقم ۴۲ میلیارد دلار را پشت سر گذاشته است، عربستان صدر خریداران سلاح و بزرگترین شریک تجاری امریکا در همین سال جاری حجم داد و ستد خود با چین را

بالای یک و نیم برابر امریکا است. نیمی از مبادلات تجاری امریکای لاتین با چین است. حجم انباشت سرمایه های چینی در افریقا برق آسا رو به افزایش است. میزان «وابستگی» چرخه تولید پیشرفته ترین ممالک صنعتی اروپا به قطعات یدکی، نیم ساخته، فرآورده های دیجیتالی، مواد خام چینی از «وابستگی»!! سرمایه داری ایران شاهنشاهی به امریکا، اروپا افزونتر است. همان «وابستگی»!! که روزی ترجیع بند ثنوری «انقلابات دموکراتیک ضد امپریالیستی» بود!! دانشگاه هاروارد اخیرا گزارشی منتشر ساخته که بر پیشی گیری چین از امریکا در قلمرو هوش مصنوعی، رایانش کوانتومی، بیوتکنولوژی، انرژی سبز، شبکه ها و نیمه رسانه ها انگشت نهاده است. چین دست به کار معماری «بریکس» و ایفای نقش فائق در این بنا است. ائتلافی که ممالک عضوش قریب ۲۵٪ سرمایه، ۴۰٪ جمعیت، ۴۰٪ نیروی کار دنیا را در اختیار دارند. عظیم ترین زرادخانه های اتمی جهان، سرشارترین منابع انرژی فسیلی کره زمین متعلق به آنها است. قابل انکار نیست که امریکا تا امروز به لحاظ حجم تولید ناخالص سالانه از چین جلوتر است، اما سهم عظیمی از این افزونی حاصل تمایز شیوه های محاسبه و لاجرم غیرواقعی است. در مورد دلار به مثابه ارز مسلط بین المللی نیز باید توجه داشت که این تفوق از موقعیت مسلط اقتصادی امریکا در یک دوره طولانی جوشید. موقعیتی که افولش، غروب ستاره بخت دلار را به دنبال دارد و همین الان شاهد رخساره های این غروب هستیم.

تحولات بالا در توازن قوای اقتصادی چین، امریکا رخ داده، اما ماجرا به همین جا محدود نیست. چین از دهه هفتاد قرن پیش تا حال توانسته از یک سرمایه داری با سطح پائین انکشاف صنعتی به قطب دوم یا اول سرمایه جهانی عروج کند، در طول این مدت با ابعاد کهکشانی توسعه، کمتر از هر جامعه یا بخش دیگر سرمایه داری فشار بحران سرشتی و غیرقابل گریز نظام را بر چرخه تولید خود تحمل نماید!! چیزی که با سکوت افاض اقتصاد سیاسی مواجه بوده اما هراس و حیرت دولتمردان دو قاره را در پی داشته،

نکته ای که در جای دیگر به آن پرداخته و دلیلی برای بازگوئی اش وجود ندارد. آنچه حی و حاضر مورد تأکید است زلزله ای است که هیولای مخوف سرمایه داری چین بر اندام دولتمردان دو قاره امریکا، اروپا افکنده است. ایالات متحده که روزی با سقوط اردوگاه، خود را قطب بلامنازع بدون همورد جهان سرمایه داری یگانه نسخه پیچ نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی سرمایه بین المللی می دید، با مشاهده وضع چین و حوادث دیگر، رؤیاهای طلائی خود را کابوس یافت. کابوسی که در دو دهه اخیر برایش نقش طاعون پیدا کرد. برای مواجهه با آن به هر تدبیری چنگ انداخت. هر گام نزدیکی روسیه با پیشینه اردوگاهی، توسعه نوپای صنعتی و بزرگترین زرادخانه اتمی دنیا با آن را خطری عظیم دید. گسترش نامحدود «ناتو»، بحران آفرینی در جمهوریهای سابق شوروی، نبش قبر بقایای نازیسم در اوکراین، پرتاب آنها به سفینه قدرت با فلاخن «انقلابات نارنجی و بنفش» را دستور کار کرد. سناریوهائی که مثل همه اشغالگریها، کودتاها، تجاوزگریهای پیشین امریکا، اروپا، با اسم رمز دموکراسی کلید خورد. تمرکز بر فروپاشی اقتصاد و ماشین قهر جنگی روسیه اولویت پیدا کرد. به ویژه که این کشور صاحب عظیم ترین ذخائر انرژی، منابع زیرمینی از طلا تا همه خاکهای نادر مورد نیاز چرخه ارزش افزائی سرمایه جهانی بود. به لحاظ فناوری پیشرفتهای سریع داشت و همپیوندی اش با قطب نوپای رقیب، ابعاد خطر را سهمگین و رقابت را دشوارتر می ساخت. نکته مهم آنکه هدف غائی سناریو را، نه روسیه، نه دیکتاتور پوتین، نه هیچ دیکتاتوری که دستکاری گسل هموارساز راه زلزله با ریشتر بالا در ارکان هستی کل قطب رقیب و مقدم بر همه غول سرمایه داری چین تعیین می نمود.

جدال امریکا و متحدانش با جمهوری اسلامی بنمایه، تاریخ، فراز و فرود متفاوت داشت. پیشینه مناقشات به زمان طغیان توده کارگر در نیمه دوم دهه ۵۰ خورشیدی، تاخت جنبش کارگری تا سقوط اختاپوس شاهنشاهی، فروماندگی این جنبش از چالش نظام بردگی مزدی، ناکامی ایالات متحده در نگهداری شاه، عزم جزمش به نبش قبر مخوف

ترین بدیل حکومتی سرمایه و بالاخره ظهور جمهوری اسلامی می رسید. رژیم با نبش قبر برنامه ریزی شده و نقشه مند امپریالیستهای امریکائی، اروپائی از ژرفنای گورستانهای قرون وسطائی تاریخ سر بیرون آورد اما از همان زمان حصول چشم اندازها، زیادت جوئی ها، توسعه طلبی ها، تحقق اهدافش را در چالش نظم نسخه پیچی امریکا برای جهان روز سرمایه داری دید. کوشید تا خاورمیانه و هر کجای دیگر را میدان این چالش سازد، چگونگی پیشبردش را داربست استراتژی و سیاست خارجی خود نماید. همه هزینه این کار را به دوش توده های کارگر ایران اندازد. به عنوان خاکریزها، ساز و برگها، سلاح ها، کارتهای بازی این هموردی دست به اشغال سفارت امریکا زد. بر طبل مسأله هسته ای کوبید، عربده نابودی اسرائیل سر داد. از یارغارهای قدیمی مانند «حزب الدعوه»، «مجلس اعلا»، «امل»، برای حضور در اقتصاد و سیاست برخی ممالک منطقه بهره برداری کرد. حزب الله، «محور مقاومت» ساخت. خوشه چین جنگهای جنایتکارانه بوش اول و دوم در عراق شد و لیست طولی از این میداندارها که شهره آفاق است. رژیم اسلامی پیش از آنکه امریکا شالوده سهم بری بدون همتای خود در اضافه ارزشهای بین المللی را زیر ضربه رقابت چین ببندد، سناریوهای بالا را مفصلبندی استراتژی منطقه ای، جهانی خود کرده بود، به این تلاش ها دست یازید و برای هر کدام کفاره سنگین پرداخت. ماجرا تا اینجا پیوند ویژه ای با فرایند تحولات بلوک بندیها نداشت، اما از تاریخ معینی این پیوند جبری شد. منحنی مناقشات نقطه عطفی پیدا کرد. نقطه عطفی که از درون جدال نمی جوشید، حاصل فشار بیرونی سرکش بر روند آن بود. حدت و سهمگینی رقابت با غول اقتصادی چین، آستانه تحمل امریکا را تنزل داد، انسان که هیچ اخلال در نسخه نظم خود، هیچ شکل کارشکنی در چرخه استیلای خود، هیچ حرکت ناقض تسلط خود را نه فقط غیرقابل تحمل یافت که مستحق بدترین و کوبنده ترین مجازاتها شناخت. مجازاتی که جزء جدائی ناپذیر پروسه مصاف با رقیب غول پیکر چینی، نقطه عطفی در تحمل بحران آفرینی و نقض نظم ریخته گری ایالات متحده از

سوی رژیم ایران یا هر رژیم و نیروی دیگر، کلید فعال مایشائی نتانیاهو برای هر نوع هولوکاست آفرینی و بالاخره نامحدودی مطلق حمایت امریکا از آشویتس کردن غزه، توسط ارتش بشرکش اسرائیل شد. راز نسل کشیهای زلزله وار نتانیاهو در فلسطین و خاورمیانه را اینجا باید جست.

راز این است که «**امریکا حق دفاع از خود دارد**»!! حق دفاع از قطب مسلط سرمایه جهانی بودن، حق نابودی هر نیرو، دولت، گروهی که نظم نسخه پیچی صدر اردوگاه دموکراسی برای دنیا را دچار اخلال کند. این حق چرا چنین مخوف و آدمخوار است؟ زیرا امریکا قادر به رقابت اقتصادی با چین و حفظ موقعیت پیشین خود نمی باشد. اما قصد قبول این واقعیت را هم ندارد، به هر «حشیشی تشبث می جوید». دو سؤال پیش می آید. اول: اگر امریکا در اقتصاد، در چرخه تولید، در ایفای نقش تعیین کننده قیمت های تولید، بازار، نرخ سود عمومی، سهم اضافه ارزشهای بین المللی از چین عقب افتد، با قدرت نمائی و قداره بندی، کدامین تأثیر زمینی را روی آرایش قوای اقتصادی دو قطب بر جای می گذارد؟ پاسخ حاکمان امریکا معلوم نیست اما انتظار دریافت لیستی از آمارها و داده های اقتصادی در باره نتایج کار نیز عقلانی نمی باشد. هسته پاسخ شاید این باشد که همپیوندی روسیه با چین به هر حال سنگین سازی مخوف کفه قطب چین است. باید همه سرحداتش را هر چه تنگاتنگ تر به محاصره ناتو آورد. زلنسکی نازیست را «گاریبالدی» رهائی میهن از شر دیکتاتور خونخوار روس نمود. خاورمیانه میدان پیش ریز و گردش سرمایه های چینی است. از نقش مسلط چند سال پیش سرمایه های امریکائی نه فقط در عربستان، قطر، امارات که در ترکیه عضو ناتو هم نشانی نیست. پس واجب عینی است که شیپور جنگ را در نقطه، نقطه اش به صدا آورد، تمامی کومه های مسکونی اش را بر سر ساکنانش خراب کرد. کلید زرادخانه ها را به نتانیاهو داد تا فلسطین را کوره آدم سوزی کند، لبنان را گورستان جولانی «تروریست» القاعده ای را احمد شرع منجی گرداند تا جهانیان بدانند که امریکا فوق کل قدرت ها

است!! «حق دفاع از خود»، حق دفاع از ماندگاری استیلای خود دارد. یادآوری نکته ای لازم است. رسانه های بردگی مزدی، دولت ها، افاضل اندیشه جهان سرمایه در این ۱۵ ماه گوشه های سکنه دنیا را پر کردند که شروع نسل کشیهای اخیر اسرائیل در غزه واکنشی به هفتم اکتبر حماس بوده است!! این دروغ را فقط افرادی می توانند باور کنند که اسلاف آنها!! در ۱۹۱۴ ریشه شروع جنگ امپریالیستی اول را در کشته شدن «آرشیدوک فرانسیس فردیناند» و «سوفی خوتک» به دست «گاوریلو پرنسیپ» صربی جستجو کردند!! اما سؤال دوم: چرا چین با آنکه هدف اول رقابت ها، آتش افروزیها است از همه جوامع دیگر خفه تر است؟! کاش همه، این حرف مارکس را درک می نمودند که بورژوازی با همه کوله بار علمی اش مادام که بورژوازی است قادر به فرار از وارونگی شعور نیست. امریکائی، اروپائی، روسی، چینی، دینی، لائیک، راست، چپش در این مورد مثل هم هستند. دولتمردان چینی زندانی این توهمند که گویا راه فرار از بحران سرمایه را کشف کرده اند!! با این توهم، مجرد رقابت اقتصادی، افزایش مبادلات تجاری، هزینه پائین تر تولید، تسخیر بیشتر بازارها، توسعه افزونتر حوزه های انباشت را پاسخ نیازهای سبقت خود می بینند!! می پندارند امریکا احمقانه سهمی از سودها را هزینه جنگ، دموکراسی فروشی، حقوق بشر تراشی می کند!! برعکس شناخت دقیق تر سرمایه در قیاس با رقبا، در این زمینه معین عقب ترند. غافلند که رقابت، تسلط بر بازارها، سهم بیشتر سودها به همان میزان که محتاج هزینه کمتر تولید، فشار بیشتر استثمار کارگر، بارآوری کپکشانیه تر کار است، نیازمند قبول هزینه های نظامی و دخالتگریهای سیاسی نیز هست. سفینه بانان سرمایه داری چین سعی کرده اند این هزینه ها را دستمایه انباشت عظیم تر کنند. سیاستی که به سنگ خواهد خورد و سرمایه حرف خود را خواهد زد. برای چین مقدور بود که با آغاز هولوکاست غزه، نه از سر احساس انسانی که در ذات سرمایه کلا و در سرمایه داری چین نیز قهرا نیست، بلکه با همان عرف رقابتگری و سودجویی منحط و سرشتی سرمایه داری اعلام دارد که: [در صورت ادامه نسل کشی

ها، اروپا را تحریم اقتصادی می کند!!! شاید همین ژست توخالی، دولت های اروپائی را مجبور به فشار بر اسرائیل و امریکا می کرد و سرعت طوفان نسل کشی را پائین می آورد. این امکان وجود داشت اما سفینه بانان سرمایه داری چین غرق چند یوآن سود عاجل هموردی اقتصادی حتی فرصت فکر فریبکاریهای دوراندیشانه رایج نظام بردگی مزدی را هم نداشتند.

به جوهر و هدف بحث باز گردیم. عربده نتانياهو در حوزه تعیین تکلیف با رژیم ایران، پیامش به دموکراسی خواهان، سلطنت طلبان، ملیون ذینفوذ در «زن، زندگی، آزادی»، وعده اش برای «برپائی برج دیده بانی تمدن بر بالای سر توحش»!! را باید در متن شرائط روز کاوید. او بلوف نمی زند. اندیشیده است. تدارک حصول هدف دیده است. هدفی که خاص او نیست. دستور کار حیاتی امریکا، حتی اروپا هم هست. عصاره حرفش که با حمایت صریح ترامپ بدرقه شد این بود و الان این است که جمهوری اسلامی باید خود را از هر پیرایه، آلیاژ، تندنس منافی ادغام در الگوی نظم امریکا پالایش کند، باید چراغ همه فعالیت‌های هسته ای خود را خاموش سازد. سانتریفوژهایش را اسقاط کند، برنامه موشکی اش در شکل فعلی را خاتمه دهد. خیال تقویت حزب الله، انصارالله، حشدالشعبی، فاطمیون، زینبیون را از سر بیرون کند. اگر این شروط را تن دهد و هر بازمانده یال و کوپال امریکا گریزی، اسرائیل ستیزی را دور ریزد، باقی ماند. مناقشه ای در کار نخواهد بود. هر تیر خلاصش به قلب هر کارگر معترض، حتی هر غیرکارگر دگراندیش، تحکیم پایه های دموکراسی است. حجاب زنان به خودشان مربوط است و گفتگو در باره اش دخالت غیرقانونی در مسائل داخلی یک کشور مستقل تلقی خواهد بود.

پاکت پیش شرط‌های امریکا، شرکا برای جمهوری اسلامی عریان است و سؤال مهم آن است که آیا رژیم به این شروط تمکین خواهد کرد؟ سؤال بعدی این که: اگر تن ندهد چه اتفاق می افتد؟ بحث پیشگونی در میان نیست، یک چیز تا حدی روشن است. رژیم

اهل استقبال از این پیشنهادها نبوده است، الان هم به رغم شکستها، فروپاشی ها نیست. اما نکته مهم آنست که رژیم در شرائطی قرار ندارد که اقبال یا ترمذ امر انتخابی اش باشد. باید تصمیم بگیرد و فرایند پیش رویش برای اتخاذ تصمیم یک روند متعارف مذاکره، تأمل، گفتگوی افزونتر نیست. شروط با زبان بمباران مراکز هسته ای، موشکی به اطلاع می رسد و احتمالاً به این بسنده نخواهد شد. امید دو دولت اسرائیل، امریکا، متحدان، شرکا، آن است که سمفونی بمبها، همه دموکراسی خواهان، جامعه مدنی سینه چاک «زن، زندگی، آزادی» را به وجد آرد، آماده شرکت در برنامه «فشار حداکثری» سازد. نتانیاهو از پیش اعلام داشته که رسالت ابراهیمی وی پیروزی «زن، زندگی، آزادی» است و تأکید کرده که طلوع پیروزی نزدیک است. چرا او این جنبش مختومه را «اسب تروای» پهنه جدال می بیند؟ پاسخ ساده است. این جنبشها با آنکه استخوان، گوشت، خون، جانباختگان، اسیران، اعدام شدگان، شکنجه دیدگانشان را توده کارگر تشکیل می دهد، اما این توده نه با سر آگاه ضد سرمایه داری که با سر بورژوازی وارد میدان می شود، به همین دلیل همواره در معرض مصادره این یا آن بخش ارتجاع هار بورژوازی برای یورش به بخش رقیب و حریف است. نتانیاهو درست است که سوای نسل کشی چیز دیگری نیاموخته اما شناخت «زن، زندگی، آزادی» برایش مشکل نیست. طرف امریکائی، اسرائیلی احتمالاً آن گونه که اشاره رفت آغاز می کنند، با دست پر وارد میدان می شوند و این در شرائطی است که رژیم زیر پایش لرزان، دستهایش خالی، شکست خورده، متلاشی است. عقب نشینی تنها راهی است که می تواند پیش گیرد، اما این کار مرزی دارد. مرزی که فاقد شرائط اجماع است. طرفین را به تفاهم نامه مقبول، حتی ترک مخاصمه موقت نمی رساند. جدال پایان نمی پذیرد، تفاوتش با گذشته آن می شود که یکی ضعیف تر از سابق، بدون اهرم فشار هسته ای، آتش بازی های موشکی، فاقد حزب الله، حشدالشعبی، فاطمیون، اسد و دیگری با کارنامه ای پر از فتوحات، لیستی از سنگرها و حوزه های تسخیر، اهرمهای فشار سنگین تر، انتظارات

نامحدودتر، حتی با پشتوانه محور مقاومت تحریر شام، اردوغان، احمد شرع ادامه مناقشه را دنبال می کنند. نه جمهوری اسلامی از کوشش برای احیاء آنچه از دست داده قصور می ورزد و نه قطب مخالف از هیچ تقلائی برای تضعیف بیشتر حریف دست بر می دارد. در این میان مشتاقان خسته شیدای دموکراسی، جامعه مدنی، «میهن آباد دموکراتیک»! و چشم به راه تضعیف رژیم اسلامی در مناقشه با رقبا و گردیدن چرخ به کام آنها باز هم در صف انتظار می مانند. زیرا که همین حد پیروزی برای اردوگاه دموکراسی و صدر آن کافی است. نیازی به سرنگونی رژیم ندارند. اما چه بر سر توده های کارگر می آید؟ چه توانند بکنند؟ کدامین «ناممکن ها»! را یارای ممکن سازی دارند؟ پرسشی که محتوای واقعی متن بسیار کوتاه و چند سطری نوشته حاضر را، به دنبال مقدمه طولانی بالا تعیین می نماید. بنمایه حرف این است که آنچه در شرف وقوع است مثل هر مجموعه دیگر حوادث تناقضات سرشتی سرمایه و نظام سرمایه داری را در ژرفنای خود دارد. از درون رخدادها می تواند فقط سونامی فلاکت، فقر، بیکاری، گرسنگی، بی دارویی، بی سرپناهی، آوارگی، سرکوب، نسل کشی افزونتر زاید و زندگی تیره و تار کنونی چند ده میلیون کارگر تیره تر، هولناک تر گردد، عکس آن نیز می تواند رخ دهد. حوادث به کدام سمت خواهد رفت و کدامین سویه کفه جاذبه خود را سنگین تر خواهد کرد؟ سؤالی است که پاسخ آن را باید در آرایش قوا، موقعیت، جهتگیری و توان نقش بازی حال و محتمل جنبش کارگری جستجو نمود. برای لحظه ای خیره تصویری شویم که در آن میلیونها کارگر دست به دست هم داده اند، به جای توسل به قانون و نهادهای دولتی، فرسودن در چهاردیواری اعتراضات گسیخته و حقیر درون مراکز جداگانه کار، مطالبه مزد قفل به نرخ تورم، طبقه بندی مشاغل، همسان سازی مزدها، به جای اینها، در هیات پرشکوه یک طبقه توانای تاریخساز، سازمان یافته، شورائی، ضد بردگی مزدی، وارد میدان شده اند، بر طبل تعیین سرنوشت کار، تولید، زندگی توسط شوراهای ضد سرمایه، ضد دولت، ضد هر قدرت بالای سر می کوبند، در

این تصویر پاسخ سؤال بالا شفاف است. کارگران در دل کارزار خاکسپاری رژیم اسلامی و تدارک مقدور محو سرمایه داری، هر نگاه هر بخش سرمایه جهانی به حاصل کار یا سرنوشت زندگی خود را هم گلوله باران می کنند، جنگ با دولت هار اسلامی سرمایه را با کوبیدن مشت پولادین بر سینه هر نوع نسخه پیچی هر بخش بورژوازی جهانی برای سرنوشت زندگی و کار خویش به هم می آویزند. آیا این ناممکن، اتوپیک، افلاطونی است؟؟ سرمایه، چرخه تولید فکر سرمایه داری، ساختار نظم، مدنیت، حقوق، فرهنگ، شریعت بردگی مزدی، ماشین فتیسیسم، شستشوی مغزی سرمایه همگی دست به کار القاء اتوپیک بودن این ممکن ها هستند. اما این ناحق مطلق و فریب محض است. حتی دهقانان قرون وسطی در ستیز با سرواژ، فنودالیسم از حق تسلط بر محصول کار می گفتند، چرا کارگران قرن بیست و یکم، اگر از کارزار تسلط بر سرنوشت کار، تولید، زندگی گویند اتوپیی پرداز می شوند!! و مهر خیالباف می خورند!! این حرف مسلمان بی بنیان است، ساخت کارگاه تولید فکر نظام بردگی مزدی، بمبی است که سرمایه در شعور کارگران منفجر می کند تا سد راه هر مبارزه ضد سرمایه داری آنها گردد. **بحث**

این نیست که ضربتی، خلق الساعه، در یک صبح زلال آفتابی، عریده سر، سینه، دست، یای سرمایه را ببرد، بدرید، بشکنید، ببندید سر دهیم و با چند تا شعار، بساط کار مزدی جمع و دنیا آبادان شود!!! خیلی ها آگاهانه، عامدانه، با سفسطه، مغلطه، لفاظی سعی کرده و می کنند تا چنین تصویر مجعولی از جنبش لغو کار مزدی به شعور توده کارگر تزریق کنند، آنها حق دارند چنین کنند، اما توده کارگر مخاطب آنها نیز حق دارند دریابند که آنچه این جماعت انجام می دهد ناحق مطلق، فریب محض و کارکردی ضد انسانی است. جنبش لغو کار مزدی نه اتوپیی پرداز، شعاری، مریخی که نقد پراکسیس، زنده، خلاق، آگاه و ضد سرمایه داری همه اشکال منحط رفرمیسم مستولی بر مبارزات جاری کارگران دنیا و ایران است. جنبشی حاضر، دخیل، فریادگر، در

تقلای حضور جوشان، اثرگذار در هر حوزه کارزار توده کارگر، در تمامی چه باید کردها و نکردهای دهها میلیون نفوس توده کارگر ایران یا هر کجای دیگر است. جوهر پراکسیس حرفه‌ایش این است که کارگران باید همیشه، در همه مراحل کارزار، هر سطح مبارزه، هر درجه آرایش قوا، در طرح هر مطالبه معیشتی، رفاهی، حقوقی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، در اعتراض به هر میزان شدت استثمار و بی حقوقی و ستمکشی و آیتارناید جنسیتی و آلودگیهای زیست محیطی و شکنجه و اعدام و نسل کشی، در همه این عرصه‌ها، به جای تن دادن به تقدیر مزدبگیری، به جای عزیمت از همیشه کارگر ماندن و برده مزدی زیستن، به جای آویختن به قانون و نهادهای دولتی، به جای اینها، به ظرفیت کارزار طبقاتی و ضد سرمایه داری خود اتکاء کنند. باید ظرفیت ضد دولت، ضد سرمایه، ضد قدرت نهفته در هستی اجتماعی خود را هر چه سراسری تر، شورائی تر، آگاهتر، پراکسیس تر، رادیکالتر برای خارج سازی سهم هر چه عظیم تر حاصل کار و تولید سالانه از چنگال و وحوش سرمایه دار، عقب راندن دولت سرمایه داری از مداخله در امور زندگی انسانها در هر عرصه حیات اجتماعی و خصوصی، برای تقویت و تحکیم استخوانبندی ضد کار مزدی جنبش خود و تضعیف هر چه سهمگین تر توان مقابله دشمن به کار گیرند. کارگران ایران نه امروز که صد سال پیش، وقتی شمارشان کمتر از یک میلیون بود، سالهائی که سرمایه داری دوره های نخست توسعه را می بینود، زمانی که هنوز دهقانان اکثریت جامعه را تشکیل می دادند، حتی در آن روز، باید محکم و استوار خواهان خارج سازی بخش هر چه عظیم تر حاصل کار و تولیدشان از چنگال و وحوش سرمایه دار می شدند. باید شالوده کارزار را به جای قفل زدن به مزدبگیری، به آزاد سازی هر چه افزونتر محصول کار گره می زدند. در این

راستایش می تاختند، می بالیدند، شورائی سازمان می یافتند، میداناری می کردند، با طبقه سرمایه دار و دولتش می جنگیدند، دست همبستگی انترناسیونالیستی به سوی کارگران دنیا دراز می نمودند. آنها از همان آغاز باید جنین می کردند و اگر جنین می نمودند، سرنوشت دیگری پیدا می کردند، تا این حد زیر فشار گرسنگی، بی سرپناهی، فلاکت نمی فرسودند، اسیر کودتای ۲۸ مرداد نمی شدند، به گروگان بورژوازی نسل کش اسلامی در نمی آمدند، عمله انتقال این وحوش به عرش قدرت نمی گردیدند. قتل عام های موج وار حاکمان هار شاهنشاهی و اسلامی سرمایه داری را تحمل نمی کردند. کارگران ایران می توانستند چنان کنند، اگر نکردند، نه «تقدیر تاریخ»!! که انحلال در گمراهه رفتن های نسخه بیچی بخش های مختلف بورژوازی از اردوگاهی تا لیبرال، دموکراسی طلبانه، خلقی و شکلهای دیگر بود.

گذشته قابل بازگشت نیست، اما گنجینه یادگیری است. صد سال دیر شده، اما باید شروع نمود. باید راه درست را بیش گرفت، هر چه آگاه تر جلو تاخت. سنگی روی سنگ نهاد، شوراها را تشکیل داد، پیوند زد، یک ضد قدرت شورائی، سراسری ضد بردگی مزدی شد. در هر گام، هر حلقه مبارزات روزمره، در هر حوزه کارزار معیشتی، رفاهی، سیاسی، اجتماعی، باید بر آزاد سازی سهم هر چه عظیم تر حاصل کار و تولید از سرمایه شدن و اختصاص آن به زندگی بهتر و مرفه تر و آزادتر و بی نیازتر آدمها، خارج ساختن خوراک، یوشالک، مسکن، دارو، درمان، آموزش، آب، برق، گاز، ایاب، ذهاب از سیطره داد و ستد یولی، محو آیار تاید جنسیتی، کار خانگی، وابستگی اقتصادی زن به همسر و اولاد به والدین، بر ممنوعیت هر شکل دخالت دولت در هر حوزه زندگی فردی، اجتماعی شهروندان، حذف هر آلابنده محیط زیست، هر مخرب

طبیعت، هر فعالیت مضر سلامتی انسان در هر حلقه از فرایند کار و تولید،
اصرار بر اکسیس جنبشی نمود و قدرت سرمایه را با ضد قدرت کارگری عقب
راند. باید مبارزات بدون حاصل منجمد در چهار دیواری مراکز کار را با مبارزه
سراسری، شورائی کل طبقه بر سر حاصل کار و تولید و علیه اساس هستی
سرمایه داری جایگزین ساخت. این تنها راه است، راهی که درخشان ترین
چشم اندازها را دارد، بیمودنش پر شکوه و افتخار آمیز است. سرشار از بالندگی،
راه رهائی انسان است. راه دیگر، تداوم زبوانه گمراهه رفتن ها، مبارزات بی
ثمر و شکست خورده است. راهی که از آغاز محکوم به شکست بوده است.
قرن بیستم و ربع سده حال گزارش شکستهایش است، راه تبدیل شدن به
عمله تسویه حساب بخشهای مختلف بورژوازی بشر کش ایران و دنیا، دل بستن
به تضعیف رژیم اسلامی توسط نتانیاهو، ترامپ، آویختن به شعبده دموکراسی،
ناله «زن، زندگی، آزادی»، ساقط کردن چند جلاد و به عرش بردن مشتی
دژخیم، راهی که ادامه بیمودنش قربانی شدن صدها بار دردناک تر توده های
کارگر است.

